

شماره: ۱۰۶-۱۰۷

پاییز-زمستان ۱۳۹۰

دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

دانش
فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
شماره: ۱۰۶-۱۰۷
پاییز-زمستان ۱۳۹۰





۱۰۶-۱۰۷

پاییز و زمستان

۱۳۹۰

دانش

فصلنامه علمی- پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد

فصلنامه دانش از سوی کمیسیون آموزش عالی پاکستان

حائز درجه علمی پژوهشی شده است.

مدیر مسئول و سردبیر: قهرمان سلیمانی

مدیر: سید مرتضی موسوی

ویراستار: عسکر بهرامی

شورای علمی

دکتر نعمت‌الله ایران‌زاده (دانشگاه علامه طباطبایی)، دکتر سعید بزرگ بیگدلی (دانشگاه تربیت مدرس)، دکتر محمدحسین تسیحی (پژوهشگر و فهرست‌نگار)، دکتر ساجدالله تفهیمی (دانشگاه کراچی)، دکتر احمد تمیم‌داری (دانشگاه علامه طباطبایی)، دکتر محمد مهدی توسلی (دانشگاه سیستان و بلوچستان)، دکتر اقبال ثاقب (دانشگاه جی.سی لاهور)، اکبر ثبوت (بنیاد دائرة المعارف اسلامی)، دکتر ابوالقاسم رادفر (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، دکتر سید سراج‌الدین (دانشگاه ملی زبانهای نوین)، دکتر سلطان الطاف علی (دانشکده دولتی کویت)، دکتر سلیم مظهر (دانشگاه پنجاب)، دکتر صغری بانو شگفته (دانشگاه ملی زبانهای نوین)، دکتر محمود عابدی (دانشگاه تربیت معلم)، دکتر کلثوم ابوالبشر (دانشگاه داکا)، دکتر رضا مصطفوی (دانشگاه علامه طباطبایی)، سید مرتضی موسوی (پژوهشگر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان)، دکتر معین نظامی (دانشگاه پنجاب)، دکتر سید علی رضا نقوی (دانشگاه بین‌المللی اسلامی)، دکتر مهر نورمحمد خان (دانشگاه ملی زبانهای نوین)، دکتر عارف نوشاهی (دانشکده گوردن)، دکتر گوهر نوشاهی.

حروفنگاری و صفحه‌آرایی: فاطمه بابایی طراحی جلد: مریم خدادادی

چاپ: آرمی پریس (اسلام‌آباد)

نشانی مجله: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، خانه ۴، کوچه ۷، ایف ۸ / ۱، اسلام‌آباد

۴۴۰۰۰، پاکستان

تلفن: ۲۸۱۶۰۷۴ - ۲۸۱۶۰۷۶ دورنویس: ۲۸۱۶۰۷۵

نشانی اینترنتی: daneshper@yahoo.com thedanesh.com/105 &

بها: ۳۰۰ روپیه

وبگاه مرکز: http://ipips.ir

شرایط پذیرش مقاله

مجله *دانش*، فصلنامه ای علمی - پژوهشی با موضوعات تاریخ و زبان و ادبیات فارسی و نسخه های خطی در ایران و شبه قاره هند و پاکستان است. از آنجا که این مجله حایز درجه علمی پژوهشی (ISI) در پاکستان گردیده، اولویت پذیرش با مقالات تحقیقی، در خصوص موضوعات مذکور است.

راهنمای تدوین مقاله

۱. مقالات باید به شیوه علمی تدوین شوند و مستند به منابع متقن و درجه یک باشند. منابع هر مقاله در متن، به اجمال و در پایان مقاله، به تفصیل، ذکر شود. به شرح ذیل:
(الف) شیوه ارجاع در متن مقاله شامل ذکر « نام خانوادگی مؤلف، تاریخ چاپ و شماره جلد و صفحه» در دو کمان است.
(ب) شیوه کتاب نامه نویسی در پایان مقاله :
نام خانوادگی، نام کوچک مؤلف (تاریخ چاپ اثر)، نام کتاب، نام مصحح، نام ناشر، محل نشر.
(ج) شیوه ارجاع به مقاله :
نام خانوادگی، نام کوچک مؤلف (تاریخ چاپ)، « نام مقاله»، نام مجله، دوره یا سال و شماره مجله، محل نشر.
(د) ارجاع به منابع اردو و انگلیسی و جز آن نیز به شیوه مذکور است.
۲. ساختار مقاله باید منسجم و به هم پیوسته باشد و بنابر این، در هر مقاله لحاظ کردن موضوعات ذیل ضروری است:
۳. عنوان مقاله، چکیده مقاله، واژگان کلیدی، مقدمه یا پیش گفتار، متن مقاله که به تشخیص نویسنده می تواند در ذیل چند عنوان فرعی بیابد، نتیجه گیری، کتاب نامه، چکیده و واژگان کلیدی به انگلیسی.
۴. زبان مقاله باید به فارسی روان و شیوا و قابل فهم باشد.
۵. هر مقاله حداکثر در ۳۰۰۰ کلمه (حدود ۲۰ - ۱۵ صفحه A4) تدوین شود.
۶. چکیده و واژگان کلیدی حد اکثر در ۲۰۰ کلمه تنظیم شود.
۷. ذکر نام کامل نویسنده، مقام و شأن علمی ایشان، رایا نامه، نشانی و شماره تلفن ضروری است.
۸. نویسندگان محترم فایل مقالات خود را در word.doc با قلم میترا، به انضمام نسخه تایپی ارسال کنند.
۹. رسم الخط مقالات *دانش* مبتنی بر شیوه نامه مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی است.
۱۰. موضوع و مضمون مقالات نشانگر دیدگاه شخصی نویسندگان آنهاست.
۱۱. مجله *دانش* در ویرایش مقالات آزاد است.
۱۲. مقالات غیر قابل چاپ از نظر هیئت داوران، به نویسندگان مسترد نخواهد شد.
۱۳. مقالاتی که به *دانش* ارسال می شود، نباید در مجله دیگری به چاپ برسد.
۱۴. نسخه اینترنتی مجله *دانش* بر روی سایت مرکز به نشانی <http://ipips.ir> جهت استفاده عموم پژوهشگران عرضه می گردد.
۱۵. استفاده از مقالات *دانش* با ذکر مأخذ آزاد است.

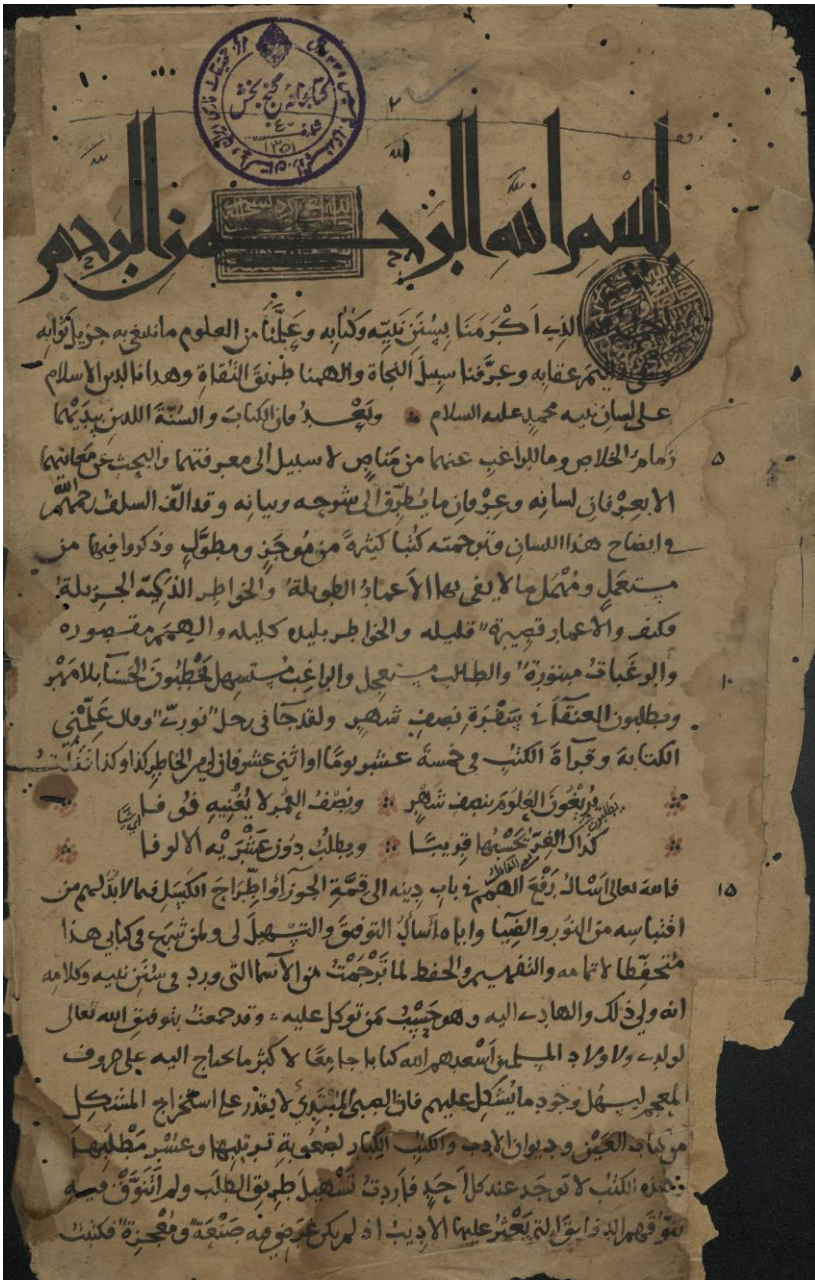
فهرست مطالب

۷		از میراث گذشتگان
۹		سخن دانش
۱۳		مقالات
		نسخه‌شناسی
۱۵	علی (پدرام) میرزایی	رقعات بیدل
۲۵	سید جواد همدانی	بررسی احوال و آثار شیخ آذری معرفی نسخه خطی جواهرالاسرار
		ادب و فرهنگ
۳۹	مهر نورمحمد خان	شعر اقبال حماسه شور و تحرک و سرود آزادی و حریت
۵۱	محمدزمان خدایی و صادق کریمی	دو هنرمند گمنام قزوینی در هند
۶۵	سید مهدی حسینی	تحسین بگفته خود
۸۵	قهرمان سلیمانی	داعی الاسلام و مسئله تغییر خط
۱۲۳	سید محمدعلی داعی الاسلام	خط لاتین برای فارسی
۱۴۵	عارف نوشاهی	آفتاب رای لکهنوی و اثر او تذکره ریاض العارفین
۱۵۷	عصمت درآنی	تصویر نوروز و بهار در شعر معاصر فارسی پاکستان
۱۷۱	امیر یاسمین	پیام اقبال به نوجوانان شرق
		آموزش زبان فارسی
۱۹۳	حکیمه دسترنجی	شیوه نوین آموزش زبان فارسی در شبه قاره

- ۲۰۵ دکتر نجم‌الرشید
مطالعات زبان فارسی و ایران‌شناسی
در دانشگاه پنجاب
- ۲۱۷ تازه‌های نشر
۲۱۹ تذکره نوشاهی
قهرمان سلیمانی
- ۲۲۳ عرصه‌های پژوهش
۲۲۵ معرفی چند پایان‌نامه فارسی دوره پیش‌دکتری
و دکتری
شگفته یسین / شفقت جهان
- ۲۳۹ پاسخ به نامه‌ها
۲۴۱ ظرایف نامه‌ها
- 1-8 چکیده انگلیسی



از میراث گذشتگان



نسخه خطی شماره ۱۳۵۱ - تکملة الاصناف

گنجینه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد (کتابخانه داتا گنج بخش)

سخن دانش

گنج بازیافته و اطلاع‌رسانی

مراکزی از نوع مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان صاحب دارایی فرهنگی ارزشمندی هستند که اصحاب فکر و نظر همیشه به این اندوخته گرانبها به دیده اعتبار می‌نگرند. مجموعه نسخی که در این مراکز نگهداری می‌شود، حاصل فکر و نبوغ و خلاقیت هزاران نفر در گذار سده‌ها است؛ از همین رو «جمع‌آوری» و «نگهداری و ترمیم» و «اطلاع‌رسانی» این میراث گرانقدر بشری کاری است بسیار مهم و بی‌نیاز از توضیح. لازمه بهره‌برداری از این میراث معنوی، مستلزم ایجاد زنجیره‌ای از کارهاست که مهم‌ترین آنها همین سه مرحله است و پس از آن است که امکان خدمات‌دهی این نوع مراکز فراهم می‌شود.

مرکز تحقیقات زبان فارسی ایران و پاکستان از همان زمان تأسیس، همراه با سه مرحله نخست کار، ارائه خدمات کتابخانه‌ای را هم آغاز کرد و طی چهار دهه گذشته توانسته است خدمات شایسته‌ای به ارباب فضیلت ارائه کند. اما خدمات‌رسانی اصولی زمانی مقدور می‌گردد که اطلاع‌رسانی شایسته‌ای صورت گیرد.

فهرست آثار موجود در هر کتابخانه یا مجموعه به منزله گزارشی از دارایی مادی و معنوی آن مجموعه است و از طریق آن، دسترسی به گنجینه برای همگان ممکن می‌گردد. این فهرست باید به گونه‌ای تهیه و تنظیم شود که پاسخگوی

نیازهای گوناگون اهل تحقیق باشد. از این رو شناسایی نسخه‌ها و فراهم آوردن فهرست آنها کاری تخصصی و زمانبر است.

در مرکز تحقیقات زبان فارسی ایران و پاکستان نیز که از آغاز وظیفه گردآوری و نگهداری از نسخه‌های خطی را بر عهده داشته است، موضوع تهیه فهرست نسخه‌های خطی همواره مورد توجه بوده و این کار همواره تا جای ممکن با دقت و دلسوزی پیگیری شده است. فهرستهایی که تاکنون در این مرکز فراهم آمده به این شرح است:

۱. سه جلد فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه گنج‌بخش که به اهتمام محمدحسین تسیحی تألیف شده است.

۲. پنج جلد فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه گنج‌بخش که به همت استاد احمد منزوی آماده شده و در آماده‌سازی جلد پنجم آقای عارف نوشاهی مشارکت داشته است.

۳. یک جلد فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتابخانه گنج‌بخش که توسط محمدحسین تسیحی منتشر شده است.

به این مجموعه دو اثر دیگر را می‌توان افزود: یکی فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه اثر عارف نوشاهی و دیگری یک جلد فهرست نسخه‌های خطی قرآن مجید کتابخانه گنج‌بخش که به همت محمد نذیر رانجها فراهم آمده است.

اعتبار این مجموعه از فهارس البته یکسان نیست؛ موضوعات متفاوت‌اند و به لحاظ شیوه فهرست‌نویسی نیز یکسان نیستند، اما در این میان جای فهرست نسخ عربی کتابخانه همچنان خالی است. به عبارتی این مرکز از داشتن فهرست تفصیلی نسخه‌های عربی موجود در مرکز محروم است و علی‌القاعده ارباب فضل در خصوص نسخه‌های عربی موجود در مرکز اطلاعی ندارند و چند هزار نسخه خطی

عربی موجود در مرکز در زاویهٔ خمول و گمنامی به طاق نسیان نهاده شده‌اند و امکان بهره‌برداری از آنها برای محققان وجود ندارد.

گام نخست اطلاع‌رسانی در خصوص این گنج بزرگ تهیهٔ فهرست تفصیلی از نسخ عربی موجود در مرکز است که بحمد الله و المنة آغاز شده است و امیدواریم با انتشار این فهرست امکان استفاده از این نسخه‌ها برای استادان و پژوهشگران فراهم شود. صد البته تهیهٔ فهرست کاری است زمانبر و نیازمند به کارگیری دقت بالا، و باید کوشید اطلاعات مندرج در فهرس چنان باشد که کاربران را به خوبی راهنمایی کند. شوربختانه کسانی که بتوانند این مهم را انجام دهند در این سرزمین بسیار اندک شمارند و همین کاستی باعث شده است تا کنون این مهم به عهده تعویق افتد. به هر حال کاری که اکنون آغاز شده با مشکلات عدیده‌ای روبروست که امید است به یاری خداوند سبحان به سرانجامی نیکو منتهی شود.

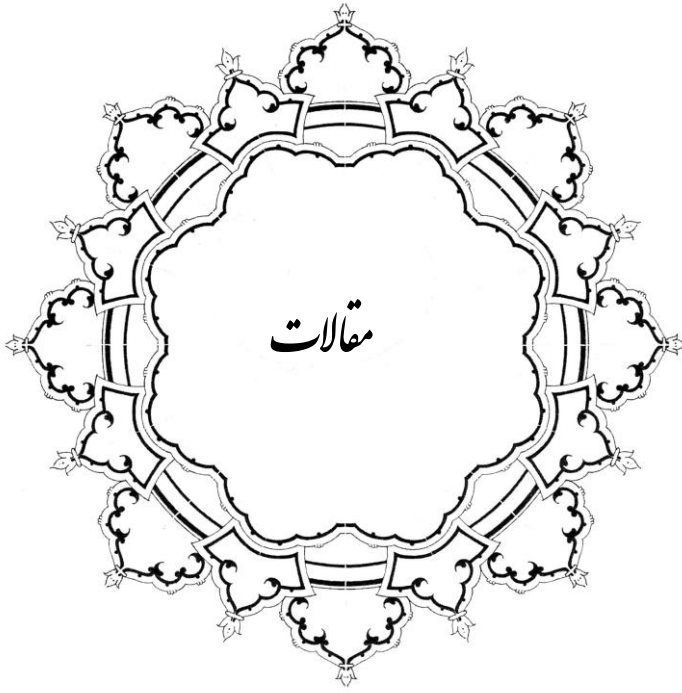
همتم بدرقهٔ راه کن ای طایر قدس که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

الحمد لله اولاً و آخراً

قهرمان سلیمانی

مدیر مسئول و سردبیر





مقالات

رقعات بیدل

علی (پدارم) میرزایی^۱

چکیده

رقعات مجموعه نامه‌های شاعر توانا و زبردست قرنهای یازدهم و دوازدهم هجری، بیدل است که با مطالعه آنها مقدار زیادی از شبهات و ابهامات اشعار این شاعر توانا برطرف می‌شود. متأسفانه به این اثر مهم تاکنون کمتر توجه شده است. در این مقاله سعی می‌شود رقعات بیدل به اجمال معرفی شود. امید که چاپ نسخه منقحی از آن گره‌گشای پیچشهای اشعار بیدل باشد.

کلید واژه‌ها: بیدل، رقعات؛ رقعات نویسی

مقدمه

انسان اجتماعی به نوشتن نیاز دارد. جهان را بدون نوشته نمی‌توان تصور کرد. از میان نوشته‌ها، نامه (به معنای وسیع آن) پایگاه بسیار مهمی دارد. همه افراد از هر طبقه و در هر زمان به نحوی به آن نیازمندند. از روزگاران کهن نامه‌نگاری مهم‌ترین روش ارتباط افراد با یکدیگر بوده است و به همین دلیل مطالعه دقیق نامه‌ها در شناخت افراد و آگاهی از زوایا و خبایای زندگی آنان بسیار حایز اهمیت است. این نکته از

برجسته‌ترین جنبه‌های ارزشی نامه‌ها و یکی از مهم‌ترین عوامل توجه به آنهاست. بسیاری از نامه‌ها علاوه بر مسائل فرهنگی، اجتماعی و ... از جنبه ادبی نیز ارزشمند و بااهمیت‌اند. نامه‌ها به دلیل ماهیت خود جنبه‌های مختلفی دارند و بر این اساس آنها را از زوایای گوناگون می‌توان نگریست و تقسیم‌بندیهای متنوعی از آنها کرد. تنوع عناوین نامه‌ها چون مکاتیب، مکتوبات، منشآت، رسایل، رقعات، اخوانیات، سلطانیات و ... حکایت از همین چندبُعدی بودن نامه‌ها دارد. از سوی دیگر، بعضی از نامه‌ها منظوم و بعضی مثنورند. گاهی کل یک کتاب تنها از نامه‌هایی تشکیل شده است، مانند *التوسل الی الترسل*، *منشآت خاقانی*، و گاهی هم در لابه‌لای سایر مطالب مندرج در کتاب، نامه‌هایی ذکر شده است، مانند *تاریخ بیهقی* و *شاهنامه فردوسی*. پس از بیان این مقدمات، به اصل هدف از نگارش این مقاله یعنی معرفی اجمالی *رقعات بیدل* می‌پردازم.

بیدل

میرزا عبدالقادر پسر میرزا عبدالخالق عظیم آبادی هندوستانی، متخلص به بیدل در ۱۰۵۴ق به دنیا آمد و در ۴ صفر ۱۱۳۳ق دیده از جهان فروبست. بیدل در ایران به شاعری شناخته می‌شود؛ شاعری پررمز و راز که بعضی او را همتای صائب می‌دانند و استاد سبک هندی، شاعری که در خیالپردازی و نازک‌خیالی گوی سبقت را از سایر شاعران سبک هندی ربوده است. بعضی دیگر او را شاعری عارف می‌دانند که از دنیا اعراض کرده و به عالم معنا گراییده است. بعضی دیگر رد پای ویژگیهای اشعار سهراب سپهری و نیمایوشیج را در آثار او نشان می‌دهند و بیدل را شاعری جلوتر از زمان خود و زمان معاصر می‌دانند. خلاصه آنکه همه محققان، متفق‌القول، او را شاعری چیره‌دست و توانا می‌شمرند، جز انگشت‌شماری که خلاف این قول می‌گویند و ادله چندان مستحکمی هم ندارند.



بیدل در نثر نیز قلمی روان و اندیشه‌ای والا دارد که در ایران متأسفانه این جنبه او پنهان مانده، ولی در شبه‌قاره به آن توجهی خاص مبذول شده است. وجود سه نسخه خطی که منبع اصلی نویسنده این مقاله است و هشت نسخه چاپ سنگی در کتابخانه گنج‌بخش، در مرکز تحقیقات زبان فارسی ایران و پاکستان در اسلام‌آباد، نشان کوچکی از اهمیت رقعات بیدل در شبه‌قاره است.

رقعات

رقعات نام مجموعه‌ای از نامه‌های بیدل است که متأسفانه تصحیح منقحی از آن تاکنون چاپ نشده است؛ امید که در آینده‌ای نزدیک این مهم انجام پذیرد. رقعات بیدل حاوی یک دیباچه و حدود ۲۸۰ رقعہ است. کلمه حدود برای آن ذکر شده، زیرا در مجموعه‌هایی ۲۷۹ یا نامه‌هایی چند کمتر یا بیشتر آمده است. برای نمونه در نسخه خطی رقعات بیدل به شماره ۱۵۳۱۳ صفحه ۳۳۳ یک نامه آمده است. در اواسط این نامه در چاپ سنگی صفحه ۱۱۱ به درستی عنوان دیگری درج شده و یک نامه نسخه خطی به دو نامه تبدیل شده است. همچنین این نسخه خطی نامه‌های چهل صفحه آخر چاپ سنگی را ندارد. در عنوان رقعہ‌ها هم اختلاف وجود دارد مثلاً در نسخه خطی شماره ۹۴۲۹ در صفحه ۳۹ رقعہ‌ای با عنوان «رقعہ در عبارت بی‌نقط» در چاپ سنگی با عنوان «به مولانا عبدالعزیز عزت» آمده است.

متأسفانه رقعات فاقد تاریخ نوشته شدن است؛ البته با تتبع در موضوع هر نامه تاحدی می‌توان تاریخ احتمالی یا حتی قطعی بعضی رقعات را دریافت، ولی اکثر رقعات بدون تاریخ خاصی است و این مورد قدری از تدقیق پژوهش می‌کاهد.

اهمیت رقعات

بی‌شک یکی از دلایل اختلاف نظر محققان بیدل در مورد معنای اشعار او، بی‌توجهی به رقعات اوست. رقعات بیدل چون چراغی است که می‌تواند دنیای مه‌آلود بیدل را



روشنی بخشد و بسیاری از نادانسته‌ها را به دانسته تبدیل کند. متأسفانه بسیاری از پژوهشگران بدون مطالعهٔ *رقعات* و تأمل در در بارهٔ آن، آثار بیدل را بحث کرده‌اند که این باعث تشتت آرای آنان شده است. در حالی که با مطالعهٔ *رقعات*، بسیاری از امور زندگی بیدل، چون نظر او در مورد شعر، نقد شعر، مسائل اجتماعی، اطرافیان و نزدیکان، و در یک کلام دنیای بیدل، تا حد زیادی شناخته می‌شود. به نامۀ زیر توجه کنید که چگونه می‌توان از آن به نظر بیدل در خصوص تصحیح نسخ خطی پی برد. عنوان نامه «در تنبیه تصحیح کتاب کهنه» است: «... این حاشیۀ قدیم که تبرکاً در کتابخانه نگه داشته‌اند نه قابل آن است که از رویش نسخه توان برداشت و ... فرسودگیهای مرور ایام آن سو عظام رمی‌میش پرورده و تفرقهٔ امتداد زمان آن طرف اوراق خرابش محشی کرده ... فراهم آوردن این جنس اجزا به پیکر پوسیده عمر دوباره بخشیدن است و از گیاهان متلاشی تازگی بهار دمانیدن. نفس سوز جهد را در حشر الفاضل مباهات اسرافیلی است و خیال بند غور را در ایجاد معانیش ناز جبرئیلی...» (بیدل، خطی ۱: ۱۶۴).

از سوی دیگر با مطالعهٔ این نامه‌ها بهتر به زمان بیدل و اوضاع فرهنگی، اجتماعی و تاریخی او می‌توان پی برد. مثلاً به این نامه با عنوان «به شکرالله خان تاریخ فقرات» توجه کنید: «مناصب حکومت میوهات، علو گلشن درجات به جنات جلالت منقبت مقصد نصرت و اقبال مصدر اثر جاه و جلال نص نشاء تحقیق قدر جوهر توفیق سرکوب بداندیشی دشمنان نوید جمعیت دوستان خان صاحب مبارک باد (بیدل، خطی ۱: ۲۳۸). در این نامه به تاریخ وقایع اشاره شده است و با حساب جمل می‌توان تاریخ دقیق وقایع را دریافت.



مخاطبان *رقعات*

مخاطب نامه معمولاً یک نفر است؛ در اکثر *رقعات* بیدل نیز چنین است. البته *رقعاتی* می‌توان یافت که بیش از یک مخاطب دارد، مانند این عنوان «به میر عبدالله خان و

میرعنایت الله و کرم الله «بیدل، سنگی: ۸۰). یا نامه‌ای با عنوان «به شکرالله خان و شاکرخان زمانی که با هم بودند» (بیدل، سنگی: ۹۳). البته شمار این گونه نامه‌ها کم است.

بیشترین مخاطب نامه‌های بیدل نواب شکرالله خان (وفات ۱۱۰۸ق) است. مخاطب ۱۲۸ نامه بیدل شکرالله خان است. پس از شکرالله خان تنی چند از خانواده او، چون شاکر خان (فرزند شکرالله خان) یا عاقل خان (شکرالله خان داماد ایشان بود) بیشترین مخاطب نامه بیدل بوده‌اند. سایر مخاطبان حدود پنجاه نامه بیدل را تشکیل می‌دهند. بعضی از نامه‌ها هم بدون عنوان خاصی آمده است.

حجم رقعات

با التفات به متفاوت و متنوع بودن موضوع نامه‌ها حجم هر رقعه متفاوت است. اکثر نامه‌های بیدل حدود پنجاه تا ۱۵۰ کلمه‌ای است؛ مانند این نامه با عنوان «به شکرالله خان در انتخاب نسخه اشعار ایشان»: «نگاه تأمل خرام به نور گلچین بهارستان معانی است و فکر گریبان سیر همان سرگرم نشاء تحقیق‌رسانی به انتهای خیابان رنگینه‌های سری نکشیده است تا طومار شوق به عنوان نفس آرایی برساند و عنان رشته تردد به پیچش تسلی بازگرداند. اندیشه معنی پرداز از ایشان بندان هوای این گلشن است و تصور خیال پرواز از شمع افروزان تماشای این انجمن بهار امید غنچه این تمانست که به دسته‌بندی ربط معانی گل ترتیب این خدمت را متاع روی دست اخلاص نماید و مکتوب حقایق اسلوب معارف مضمون بی واسطه قاصد و پیغام به نظر رأفت اثر واگشاید (بیدل، سنگی: ۶).

البته نامه‌های طولانی‌تر نیز در رقعات بیدل آمده است، ولیک شمار آنها اندک است و به ده نامه نمی‌رسد. گاهی نیز نامه‌هایی وجود دارد که یک سطر است؛ چون این نامه با عنوان «به شکرالله خان تاریخهای ولادت پسر ایشان»: «عالی‌نژاد نشاء اقبال و



موهبت انجم، ورود جوهر اجلال و منزلت به صاحت والاحسب مبارک باد، مبارک باد، مبارک باد آمین (بیدل، سنگی: ۱۴۱). این نامه از نوزده کلمه تشکیل شده است.

موضوع رقعات

بررسی موضوعات متنوع مندرج در رقعات را به زمانی دیگر موکول می‌کنم؛ چه موضوعات این رقعه‌ها آن چنان مختلف است که نیاز به طبقه‌بندی و موضوع‌بندی خاصی دارد و در حد وسع این مقال و مقاله نیست. موضوع رقعات امور روزمره زندگی چون در ارسال خربزه و گلاب (بیدل، خطی ۱: ۲۸۲) و مذمت سرفه و زکام (بیدل، خطی ۱: ۱۹۶) و شکر اقمشه زمستانی (بیدل، خطی ۱: ۳۱۳) تا مسائلی چون ارسال طلسم حیرت به نواب عاقل خان (بیدل، خطی ۲: ۳۰) و قباحت الفاظی که اکثر در اشعار یافته شود (بیدل، سنگی: ۱۴۱) و رفع فساد اهل عناد و نفی اوهام (بیدل، سنگی: ۱۴۵) و به شکر الله خان در مبارک باد فتح (بیدل، خطی ۱: ۲۲۱) و تهنیتها و تعزیتها و سایر مسائل را شامل می‌شود. و این تنوع و طبقه‌بندی آنها مجال مقاله‌ای دیگر را می‌طلبد، که ان شاء الله در مقدمه تصحیح منقح این رقعات ذکر خواهد شد.

نوع رقعات

منظور از نوع، نوع ادبی رقعات و تقسیم‌بندی سنتی آثار به نظم و نثر است. اکثر نامه‌های بیدل به نثر است، مانند این نامه با عنوان «رقعه»: «تمناخانه دل تسلیم منزل از پرده‌های دیده انتظار فرش هزار امید در بساط نیاز مهیا دارد با رب که پرتو مقدم انوار توام چراغ انجمن حضور روشن نماید و زنگار تخیل دوری از آئینه دیدار پرست زداید (بیدل، سنگی: ۱۵۵).

ولی کم نیستند نامه‌هایی که به نظم آراسته شده‌اند و این منظومات گاه در ابتدا گاه در انتها و زمانی در میان نامه‌ها است؛ مانند این نامه با عنوان «به شاکر خان در ارسال خربزه و روغن بادام و روغن گل»:



دل نه تنها تحفه فکر نثارت کرده‌ام
دیده را هم فرش راه انتظارت کرده‌ام

دیده ذی قعده پیش از ذی حجه ما را در چشم قربانی خوابانده است و تمنای کعبه
مقصود چون سنگ نشان در سر راه نشانه» (بیدل، خطی ۱: ۲۸۲).

البته نامه‌ای هم وجود دارد با عنوان «غزل» که در انتها فقط سطری به نثر بر آن
افزوده شده است که با این ابیات شروع می‌شود:

عمر گذشت و می‌کشم آرزوی لقای تو
ای قدم تو بر سرم وی سر من به پای تو
سجده شکر زندگی مفت زمان فرصت است
کز طپش نفس هنوز می‌شنوم صدای تو

و با این عبارات به پایان می‌رسد: «الله الحمد اقبال مقدم زندگی توام درین ایام نوید
سامعه‌نوازی دارد. یارب که دیده انتظار به سجود دولت قدم بوس انوار جاودانی انبارد»
(بیدل، سنگی: ۱۴۱).

ارکان رقعات



چه بسا نامه‌هایی را نیز بدون مقدمه چینی شروع کرده است. البته این مورد بیشتر در نامه‌هایی دیده می‌شود که در عنوان فقط نام مخاطب ذکر شده است و مانند این نامه با عنوان «ارسال قبضه کمان از میرزا داوریار به محمدتقی» کمتر می‌توان یافت که چنین بدون مقدمه شروع شده باشد: «ارسال قبضه کمان که ...» (بیدل، خطی ۳: ورق ۳۶).

در پایان اکثر نامه‌ها دعا ذکر شده است: منظوم مانند این نامه با عنوان «تاریخ اضافه منصب به شکرالله خان» که با این بیت خاتمه می‌یابد:

بر لب ما بیدلان هم نیست حرفی غیر ازین

کای خدا فضلت رفیق خان فیض القاب باد

(بیدل، خطی ۱: ۲۰۹)

و مشور مانند این نامه با عنوان «عذر نارسیدن به استقبال میرزا کامگار و نوید مقدم ایشان»: «رخش دولت و بارگی حشمت محکوم موکب همایون باد» (بیدل، سنگی، ۷۶).

البته نامه‌هایی هم یافت می‌شود که بدون دعا ختم شده‌اند، مانند این نامه با عنوان «سفارش میرزا سهراب روتق به میرزا نعیم بخشی بهادر شاه»: «تربیت ارباب ثمره اجر عظیم دارد و تفقد احوال اصل معنی نتیجه صواب کلی بار می‌آرد» (بیدل، خطی ۱: ۲۷۴).

بلاغت رقعات

در این نوشته که سعی شد تا حد امکان مثالها به گونه‌ای انتخاب شود که این مورد تا حد زیادی وضوح یابد. اما باید اذعان داشت که کاربرد صناعات و آرایه‌های ادبی و اصول علم بلاغت آن چنان زیاد است که نیاز به مقاله‌ای جداگانه دارد. در همین مثالهای معدود هم می‌توان به کاربرد آرایه‌های مختلف لفظی و معنوی و بدیع در نامه‌های بیدل پی برد. در یغم می‌آید در ذیل این مبحث که از «شاعر آینه‌ها» صحبت می‌شود، از کاربرد مکرر آینه - چه در ابتدای نامه چه در اواسط یا در انتهای آن - نمونه‌هایی ذکر نشود: «در عرض تمناهای دیدار هر چند آینه وانماید حیرت باقی



است...» (بیدل، خطی ۲: ۲۶). یا این مورد: «بر آینه معنی‌نمای حقیقت آگاهان پوشیده نیست...» (بیدل، خطی ۱: ۳). یا این نمونه: «الله الحمد نیاز فقرای بیدل به آینه‌داری قبول آن جناب حسن اقبالی پرداخت...» (بیدل، سنگی: ۸۴).

نگارش رقعات

بیدل تلاش کرده است رقعاتش تنوع داشته باشد. در مواردی که عنوان نامه یکسان است، این تنوع را به راحتی می‌توان دریافت. مثلاً به نامه‌های زیر توجه کنید:

«ارسال خاتمه‌طور معرفت موسوم به گلگشت حقیقت به عاقل خان» (بیدل، خطی ۱: ۲۶۸) و «در عرض انجام نسخه‌طور معرفت به شکرالله خان» (بیدل، خطی ۱: ۲۴۳) و «ارسال طور معرفت به میرزا محمدامین عرفان» (بیدل، خطی ۱: ۲۱۶) که موضوع مشترک همه آنها ارسال اثر بیدل، طور معرفت، به سایرین است در همه این نامه‌ها تنوع نگارش را به وضوح می‌توان یافت:

«عنان بی‌نیازهای امواج کرم معطوف ساحل‌نشینان زاویه خاکساری باد. بعد از ادای مراتب عبودیت که تا نفس باقی است از گردن عقیدت ساقط نیست، معروض فیض اندوزان محفل حضور می‌گرداند که...» (بیدل، خطی ۱: ۲۶۹).

«نیازی که در معبد اندیشه با معنی تسلیم می‌ساخت، امروز در صورت خط جبهه‌سا است و دعایی که در پرده نفس حسرت طپیدن می‌کشید به کسوت نامه بال‌گشا. آبله پایان وادی مقصود را کیفیت طلب هم‌پیمانۀ جمعیت وصال است و عاجز‌نگاهان محفل شهود را خیال دولت دیدار نیز آینه‌دار حضور جمال...» (بیدل، خطی ۱: ۲۴۴).

هیچ کس از معنی مکتوب شوق آگاه نیست

ورنه جای نامه پیش یار ما را خواندنی است



«چه نویسد که از حقیقت اشتیاق پرده تواند گشود و چه آغازد که تمهید نسخهٔ تمنا تواند بود از عالم رویداد غباری فراهم آورده است که اگر دم زند دیوارها بر روی شوق برمی آرد و ...» (بیدل، خطی ۱: ۲۱۶).

سخن آخر

رقعات بیدل دریچه‌ای است فرا روی بیدل‌شناسان و جایگاه والایی دارد که شایستهٔ بذل توجه بیشتری است امید که با انتشار چاپ منقحی از آن مقدار زیادی از ابهامات افکار و اشعار بیدل پاسخ گفته شود.

منابع

- بهار، محمدتقی، سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، [بی تا].
- بیدل، رقعات، چاپ سنگی، نولکشور، مارس ۱۸۸۵ مطابق با جمادی الاخر ۱۳۲۰.
- بیدل، خطی، شماره ۱۵۳۱۳، کتابخانه گنج‌بخش (در مقاله: خطی ۱).
- بیدل، خطی، شماره ۱۰۳۷۳، کتابخانه گنج‌بخش (در مقاله: خطی ۲).
- بیدل، خطی، شماره ۹۴۲۹، کتابخانه گنج‌بخش (در مقاله: خطی ۳).
- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۷۱، تاریخ ادبیات در ایران، تهران.



بررسی احوال و آثار شیخ آذری معرفی نسخه خطی جواهرالاسرار

سید جواد همدانی^۱

چکیده

از شیخ آذری اسفراینی (۷۸۴-۸۶۶ق)، عالم و عارف و شاعر نام‌آور قرن نهم، آثار علمی و ادبی فراوانی به جا مانده است. در این مقاله پس از نگاهی به زندگی و آثار این شخصیت، نسخه خطی یکی از آثار مهم و ارزشمند او در زمینه عرفان، به نام *جواهرالاسرار* معرفی می‌شود. این نسخه در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به شماره ۴۷۲ نگهداری می‌شود.

کلیدواژه‌ها: آذری اسفراینی، ادبیات فارسی، عرفان، نسخه خطی، جواهرالاسرار.



احوال

شیخ آذری طوسی که در متون مختلف اسم کامل وی را حمزة بن علی ملک طوسی اسفراینی بیهقی و لقبش را فخرالدین (دولت‌شاه، تذکرة الشعراء، ص ۱۵۹)، نورالدین و جلال‌الدین (دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۱، ص ۳۶) آورده‌اند، ظاهراً در سال ۷۸۴ق، در شهر اسفراین که اکنون در استان خراسان شمالی قرار دارد، به دنیا آمد. او از جوانی سفرهای فراوان از جمله به مکه مکرمه و هند انجام داد و به کسب معرفت و علم پرداخت. اما چون نتوانست دور از اصل خویش بماند و روزگار وصل خویش را باز نجوید، سرانجام به زادگاهش برگشت و در سال ۸۶۴ یا ۸۶۶ق، ظاهراً در سن ۸۲ سالگی، در همین شهر دار فانی را وداع گفت و در همانجا به خاک سپرده شد (دایرة المعارف فارسی؛ دهخدا، لغتنامه، ج ۲، ص ۵۸).

در نام پدرش نیز اختلافی وجود دارد: برخی نام پدر وی را علی ملک و برخی دیگر عبدالملک گفته‌اند، که وی نیز در اسفراین صاحب‌اختیار بود (دولت‌شاه، تذکرة الشعراء، ص ۱۶۰) و نسب وی به معین صاحب الدعوات احمد بن الزمعی الهاشمی مروزی می‌رسد. شیخ از عالمان و عارفان و شاعران معروف عهد خویش بوده و در اوایل جوانی به سخنوری و شاعری روی آورد (همان، ص ۱۳۴) و شاهان را مدح گفت.

دولت‌شاه می‌نویسد که وی در ایام کودکی دوست و همبازی شاهزاده الغ بیگ بوده و پس از سالهای دراز نیز شاهزاده الغ بیگ آن انس و دوستی صادقانه و کودکانه را فراموش نکرده بود (همان، ص ۱۴۴).

گذشته از علم و فن شعرگویی و آشنایی با طریقت و سلوک، روابط وی با دستگاههای دولتی (رابطه‌ای که از شهرت پدر یافته بود) نیز در شهرت و شناخت وی بی‌تأثیر نبود.



او در جوانی در دربار شاهرخ (حکومت: ۸۰۰-۸۵۰ق) خود را به واسطه اشعار دلنشینش به عنوان یک شاعر شناساند و وعده حکم ملک الشعرا را از آن پادشاه کسب نمود (همان، ص ۱۶۰).

در همین زمان بود که همای معرفت و محبت خداوند بر دوش او نشست و شیخ را از دربار شاهان جهان به سوی دربار پروردگار جهانیان رهنمون ساخت و در یک مبارک سحر و فرخنده شبی شیخ را آن تازه براتش دادند که دل عارف سالک سالها طلب آن جام جم می کرد. شیخ آذری به صحبت شیخ الشیوخ محی الدین طوسی غزالی رسید و از وی کسب کمال نمود. علم حدیث و عرفان را از وی فرا گرفت و همراه پیر خویش به سفر حج رفت و پس از رحلت پیرش در خدمت عارفی دیگر به نام نعمت الله ولی (۷۳۰/۸۲۷ تا ۸۳۴ق) درآمد و به سیر سلوک و ریاضت و مجاهدت ادامه داد (همان، ص ۱۶۰). شیخ دو بار به کعبه مشرف شد و کتابی به نام *سعی الصفا* را نیز در یکی از سفرهای خود به حجاز مقدس نوشت. طبق سنت عرفا و فرمان خدا **فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ** (آل عمران: ۱۳۷) و نیز **سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ** (فصلت: ۴۱) شیخ در کنار خودشناسی و خودآگاهی و معرفت نفس، نشانه‌های حق را در آفاق جستجو می کرد و در کنار سفر باطنی، مسافرت‌های فراوانی به بلاد مکه و هند نمود. در هند به خدمت سلطان احمد بهمنی (حکومت: ۸۲۵-۸۲۹ق) رسید و سلطان شیخ را استقبال نمود و اکرام کرد و انعام داد. شیخ در مدح شاه و تعریف شهر و قصیده‌هایی گفت و جوایزی دریافت نمود. طبق دستور سلطان به سرودن *بهمن نامه* روی آورد و هنگامی که به ذکر سلطان احمد شاه بهمنی رسید، از آن پادشاه اجازه خواست که به دیار خویش بازگردد. اما پادشاه از وی خواست که مدتی بیشتر بماند و شیخ قبول کرد و فرزندان خویش را نیز به آن ولایت فرا خواند (قاسم، تاریخ فرشته، ص ۳۲۶).

اما طبع عارفانه و درویشانه آن شاعر و عارف حق و تارک دنیا، او را اجازه نمی داد که در مکانی معین و در دربار شاهان والا ساکن شود. پس از مدتی، شیخ بار دیگر اجازه سفر



را کسب نمود و به وطن خویش بازگشت و به مسیر عرفان و معرفت حق ادامه داد و همیشه خیرات می کرد و به ادای طاعات و عبادات مشغول بود (همان، ص ۳۲۵). به قول دولتشاه همیشه ارباب دولت طالب صحبت وی بودند و او همیشه از اهل جاه و حشم و ملوک و شاهان گزیران بود (دولتشاه، تذکرة الشعراء، ص ۱۶۰). و چندین بار هدایا و انعامی را که از امیران و شاهان دریافت کرده بود، برگردانده بود. او به کار دنیا کم التفات بود و چهل سال از عمر شریفش را بر سجاده طاعت، به فقر و قناعت گذرانید و خاطر شریف را به نیل آرزوی نفس نرنجانید. در فضیلت و علوم ظاهر و باطن آراسته و در طریقت و مجاهدت صادق دم و راسخ قدم بود (همان، ص ۱۵۹).

روابط عرفا و صوفیان با دستگاه دولت پدیده‌ای عادی و مشترک در تاریخ شبه‌قاره هند و ایران است. به عنوان مثال، هنگامی نوید فتح و بشارت به مهر و ماه می‌رسد که رایت منصور پادشاه فرا می‌رسد و وقتی سعدی گوی بلاغت را می‌رباید که در ایام سعد بن زنگی می‌زید. شیخ آذری نیز از این سنت بیرون نبود. او در شهر و محل خویش با شاهان تیموری، به ویژه با شاهرخ و الغ بیگ، روابطی صمیمی داشت و نیز با بهمنیان^۱ هند به ویژه با سلطان احمد شاه (حکومت: ۸۲۵ - ۸۳۹ق) و علاءالدین شاه (حکومت: ۸۳۹ - ۸۶۲ق) روابطی عمیق داشت. امیر تیمور گورکان (۷۳۶-۸۰۷ق) علی‌رغم ارادتی که به زهاد و مشایخ و صوفیه و سادات داشت، از مردم آزاری و کشتن آنان ابایی نداشت (صفا ۱۳۶۳: ۵۴/۴). شاهرخ پسر تیمور و ممدوح شیخ آذری، از شاهان نیکونهاد و به قول صفا از بهترین پادشاهان تیموری بود و مردی دیندار، عادل و صلحجو و دوستدار شاعران و خوشنویسان و هنرمندان بود و نیز مشوق ادیبان (همان: ۷/۴)، با این حال همین دو تن شاهرخ از شرفای آن زمان را که یکی علاءالدین از اکابر سادات حسینی و دیگری قاضی امام و نیز خواجه افضل‌الدین ترکمه، از بزرگان



۱. بهمنیان سلسله‌ای از سلاطین بودند که از سال ۷۴۸ تا ۹۳۳ق در دکن و نواحی آن حکومت کردند. مؤسس این سلسله حسن بود که عنوان علاءالدین گانگو بهمنی داشت.

اصفهان بود، در شهر ساوه حکم کشتن کرد و جرم آنان فقط این بود که آنان سلطان محمد را سلام کرده بودند (دولت‌شاه، تذکرة الشعرا، ص ۱۳۴).

نیز در احوال علاء‌الدین دکنی آمده است که وی خمر می‌خورد و به دلیل توصیه‌های شیخ بود که از این گناه توبه کرد (دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۱، ص ۳۷). شرب خمر نیز از عادات شاهان مسلمان بود، و «این گناهی است که در شهر شما نیز کنند»؛ حال که بهترین و عادل‌ترین شاهان تیموری، یعنی شاه‌رخ، چنین بوده باشد، چگونه باشد حال دیگران؟

روابط شاعران و عارفان و صوفیان و عالمان با دستگاه دولت هر عصر ریشه‌های عمیق در تاریخ دارد و له و علیه آن بسیار می‌توان نوشت، اعتراض می‌توان کرد و توجیه می‌توان کرد؛ حتی به نظر برخی، بزرگان و اسلاف ما به گونه‌ای در ظلم ظالمان شریک و در جنایت آنان سهیم بوده‌اند. از نکات قابل توجه این است که جهان‌بینی آن عصر نیز در این همکاری و روابط شاهان و عارفان بی‌تأثیر نبود؛ زیرا پادشاه نزد خیلی از افراد، از حمایت ایزدی برخوردار و اطاعت از او واجب بود. اعتقاد عمومی بر آن بود که نصب و عزل شاهان با مشیت و اراده الهی صورت می‌گیرد و این اراده بر اعمال نیک و بد انسانهای عادی و بر سرنوشت تخت و بخت مملکت تأثیر گذار است. برخی بر آن بودند که با نزدیک شدن به دربار پادشاهان می‌توانند آنان را نصیحت و به گونه‌ای متوجه اشتباهاتشان کنند و این عمل را بر مبارزه مستقیم با شاهان ترجیح می‌دادند. از طرفی جوایز و هدایا و منافع اقتصادی هم که از دربار شاهان عاید ایشان می‌شد، در ایجاد این روابط نقش به‌سزایی داشت.

در این باره بسیار می‌توان گفت؛ اما به همین بسنده می‌کنیم که برخی از این عارفان و دانشمندان، به جای مبارزه با ظالمان، راه موعظه و پند را در پیش گرفتند و شیخ را نیز باید جزو همان دسته به حساب آورد. یکی دیگر از جوابهای بسیار درخور اعتنا، شاید



این باشد که احکام و اخلاق به جای خود حالت نسبی دارند و با تغییر اوضاع زمان و مکان و هدف، تغییر می‌یابند. اما بحث در این مورد همچنان باقی است.

آثار

از شیخ آذری آثاری به شرح ذیل به جا مانده است:

بهمین‌نامه که منظومه‌ای است در شرح رویدادهای روزگار فرمانروایان بهمنی دکن (هند) از آغاز تا پایان دولت علاء‌الدین همایون شاه (حکومت: ۸۶۲ - ۸۶۵ق). شیخ در این منظومه از لحاظ سبک و شیوه تحت تأثیر شاهنامه فردوسی و اسکندرنامه نظامی گنجوی بوده است.

مرآت که مثنوی‌ای عرفانی و شامل چهار کتاب است: الطامه الکبری، غرائب الدنیا، عجائب الاعلی، و سعی الصفا. الطامه الکبری در پیدایش عالم و آفرینش است و مطالب فلسفی و عرفانی را به همراه دارد. غرائب الدنیا کتابی است که شیخ در آن از عجایب دنیا و شگفتیهای آن صحبت کرده است. در عجایب الاعلی در مقابل غرائب الدنیا او از شگفتیهای جهان بالا سخن گفته است. رساله سعی الصفا نیز، همان طوری که از اسم آن بر می‌آید، رساله‌ای است که در آن از آداب حج و زیارات سخن گفته شده است.

در منابع اثر دیگر شیخ با عنوان طغرای همایون یاد شده است که اکنون اثری از آن دیده نمی‌شود.

دیوانی هم از اشعار شیخ آذری به جا مانده که شامل غزلیات و قصاید و ترجیع‌بند و ترکیب‌بند و مثنوی و رباعی است. غزلهای وی رنگ و بوی عارفانه دارند، هر چند ظاهراً عاشقانه می‌نمایند. در قصایدش مدح پیامبر و اهل بیت آن حضرت فراوان است.



و سرانجام باید از *جواهرالاسرار* یاد کرد. ظاهراً شیخ را کتابی بوده است به نام *مفتاح الاسرار* و او آن را با اندک تغییر و تلخیص بار دیگر نوشت که آن را *جواهرالاسرار* نامید و این موضوع از متن نسخه خطی (برگ ۷-۶) معلوم می‌شود. تاریخ تألیف آن کتاب (۸۴۰ ق) نیز در متن نسخه آمده است.

معرفی نسخه خطی جواهرالاسرار

در کتابخانه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، در اسلام آباد، دو نسخه از کتاب *جواهرالاسرار* شیخ آذری نگهداری می‌شود: نسخه اول (الف) به شماره ثبت ۴۷۲ است و نسخه دیگر (ب) با شماره ۸۸۸۶ ثبت گردیده است. در اینجا معرفی نسخه اول و نکاتی در باره آن می‌آید.

نسخه الف: این نسخه دارای ۳۵۳ برگ در اندازه ۱۹/۵×۱۳ اس و جلد آن چرمی مقوا است. وضع نسخه از حیث کاغذ و کیفیت آن خوب نیست و هنگام مراجعه احتیاط فراوان را می‌طلبد. دو یا سه برگ اول و نیز باب چهارم، که باب آخر این کتاب است، در نسخه وجود ندارد. فقط سرآغاز باب چهارم که شامل مقدمه آن باب است، به طور جزئی در این نسخه وجود دارد. پس چند برگ آغازین و باب چهارم از بین رفته است و آنچه از نسخه در دست هست، شامل مقدمه و فهرست ابواب و فصول و سه باب است. به دلیل همین نقص، فاقد ترقیمه است و از این رو کاتب آن نیز شناخته نیست.

ویژگیهای خطی: در این نسخه خطی هم به خط «نسخ» و هم «نسخ تعلیق» برمی‌خوریم و قلم آن یک‌دست نیست. اندازه حروف در صفحات مختلف متفاوت است که می‌توان حدس زد که آن را کاتب واحدی کتابت نکرده است. در جاهایی خط آن به خط کوفی مشابه است. از ویژگیهای دیگر خطی این نسخه استفاده از دو رنگ سیاه و قرمز است. عبارات مهم و عناوین ابواب و فصول به طور عمومی با رنگ قرمز نوشته



شده است که آن را از متن متمایز می‌کند. در این نسخه «گ» به صورت «ک» نوشته شده است، همچون «کویند» به جای «گویند» (نسخه الف، برگ ۱۲۶)، و «ج» نیز به صورت «ج» آمده است، مثلاً «آنچه» (نسخه الف، برگ ۱۴۲). و نیز «د» با نقطه کتابت شده است. همچنین برای نشان دادن ابیات و اشعار بین هر دو مصرع از علامت «.» به رنگ قرمز استفاده شده است.

بر روی برخی از عبارات و اسامی با رنگ قرمز خط کشیده شده است که خواننده را جهت فهم مطالب کمک می‌نماید (نسخه الف، برگ ۸ - ۹). هر چند در خود نسخه برگها شماره گذاری نشده است، اما در مقدمه هنگام ذکر عنوانها و ابواب، روی عنوان برگ آن نیز نوشته شده است (نسخه الف، برگ ۸-۱۳). این نسخه رکابه هم دارد.

در برگ ۲۸ حاشیه‌ای وجود دارد که آن را شخصی به نام محمد حافظ البخاری نوشته است و این حاشیه توضیح مطالب متن است در خصوص نفس، و حافظ بخاری انواع شش گانه نفس را به زبان عربی در حاشیه ذکر نموده است. در برگ ۸۸ نیز حاشیه‌ای وجود دارد. علاوه بر اینها در حاشیه برخی از برگها افتادگیهای متن یا اصلاح برخی غلطها نیز دیده می‌شود (مثلاً برگهای ۶۶ و ۲۹۸).

این نسخه با عبارت «سراپرده افلاک و تاجدار مسند لولاک محرم بیت الحرام خواجه دارالاسلام.....» آغاز می‌گردد که در واقع مدح پیامبر اسلام است و از این، ظاهر می‌شود که قسمتی از متن نسخه از بین رفته است که شامل حمد خدای لم یزل و لایزال بوده است (نسخه الف، برگ ۴) و با مقابله با نسخه «ب» واضح می‌شود که متن کتاب از عبارت «بسم الله الرحمن الرحیم یا مفتاح الابواب افتح باب قلبی و قلوب المسلمین و انت خیر الفاتحین» آغاز می‌گردد.

در نسخه «الف» بر نخستین برگ، کتابداران مسئول کتابخانه مشخصات نسخه را نوشته‌اند و به همین دلیل متن در زیر آن پنهان گشته است.



محتوای کتاب: جواهرالاسرار از آثار ارزشمند شیخ است. او این کتاب را در سال ۸۴۰ (نک: نسخه الف، برگ ۶) نوشته است. خود شیخ تصریح می کند که کتابی را به نام «مفتاح الاسرار» در سال ۸۳۰ق نوشته بود (نسخه الف، برگ ۴) در چهار باب، عبارت از: باب معرفت فوایح کلام الله - تعالی شأنه - و مشکلات احادیث نبوی - صلی الله علیه وسلم - و بیان مرموزات کلام مشایخ، و تبیین کلام مغلق شعرای اسلام (نسخه الف، برگ ۵) که شیخ پس از مدتی مطالب همین کتاب (مفتاح الاسرار) را با تغییرات جزئی، بار دیگر مرتب کرده و اسم آن را «جواهرالاسرار» گذاشته است (نسخه الف، برگ ۶). در دانشنامه زبان و ادب فارسی در باب این اثر چنین آمده است: «جواهرالاسرار در چهار باب، هر یک منقسم به چند فصل، تألیف شده و مشتمل بر یک مقدمه در فن شعر و سپس شرح اسرار حروف مقطعه قرآنی و برخی از احادیث نبوی و نیز شرح مشکلات کلام عارفان و شاعران است...» (دانشنامه زبان و ادبیات فارسی، ج ۱، ص ۳۷).

این معرفی، با توجه به متن نسخه الف، نادرست می نماید. با مراجعه به این نسخه واضح می شود که مقدمه ای که بدان اشاره شده است، در آغاز باب چهارم است و نه در اول آن، و آن مقدمه کتاب نیست، بلکه مقدمه مباحثی است که مؤلف در باب چهارم مطرح کرده و مربوط به فن شعر است (نسخه الف، برگ ۳۵۴).

با توجه به نسخه الف (که در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد نگهداری می شود)، و فهرست مطالب و جزئیات آن که توسط مؤلف آورده شده، مندرجات اثر بدین شرح است:

باب اول، در معرفت اسرار حروف مقطعات از قرآن.

باب دوم، در اسرار احادیث نبوی - علیه الصلوة والسلام - و در این باب نه سر

است.



باب سوم، در اسرار کلام مشایخ - قدس الله تعالی ارواحهم - که این باب دارای دو فصل است: فصل اول شامل دوازده سرّ و فصل دوم شامل سی و پنج اشکال. باب چهارم در بیان اشکال کلام شعرا، و در آن ده فصل است که برخی از فصول دارای چند اشکال و برخی دارای اشعاری چون رباعی و قطعه، و برخی دارای معما است (نسخه الف، برگ ۹-۱۴).

با مراجعه به نسخه ب واضح می‌شود که کتاب با عبارت «یا مفتاح الابواب افتح باب قلبی و قلوب المسلمین و انت خیر الفاتحین» آغاز می‌گردد که مناسبت تام و تمام با اسم قبلی کتاب «مفاتیح الاسرار» دارد (نسخ، ب، برگ مجازی ۳).

اکنون شمه‌ای از معارف الهی و خزاین معنوی کتاب *جوهر الاسرار*: درباره حروف مقطعات پس از آوردن آرای بسیاری شیخ دیدگاه خود را در این باره بدین گونه بیان می‌دارد: «اما آنچه این فقیر را به خاطر می‌رسد آن است که مراد از این جمیع حروف مقطعه بر صدر سور، علامت سور کائنات و طغرای احکام اسماء و صفات است؛ چرا که کاینات من حیث المجموع کتاب خداوند است - جلت کلمته - و کتاب کائنات نسخه و سواد کتاب اسماء و صفات است. هر چه در ام الكتاب که آن اسما و صفات هست در کتاب کاینات که ام الكتاب ثانی که از کتاب مبین و لوح محفوظ است. هر چه که در کتاب کائنات نیست در قرآن نیست لارطب ولا یابس الا فی کتاب مبین و اصول مراتب ام الكتاب اول بر بیست و نه مرتبه است چنانکه مراتب کائنات بیست و نه است، مراتب حروف کتاب هم بیست و نه است» (نسخه الف، برگ مجازی ۲۰).

در بیان «من عرف نفسه فقد عرف ربه» شیخ چنین می‌گوید: من عرف نفسه فقد عرف ربه حدیث مشکوک فیه بعضی بر آن‌اند که سخن امیرالمؤمنین علی - کرم الله وجهه - است و بعضی می‌گویند حدیث است. فاما راوی امیر است و



امام نوادی بر عدم صحت او تصریح کرده است و حجة الاسلام این را اخبار و آثار حاصل سخن بر ماده است و امام نوادی گفته است که اگرچه حدیث نیست و لیکن کلمه موافق است و در کتب مشایخ و علما مستشهد است و موافق او در قرآن و احادیث بسیار وارد است کقولہ تعالی **وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ** (سورة الذاریات، آیت ۲۱) و **سُنِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ** (سورة فصلت، آیت ۵۳) الیه و الی غیر ذالک و در اخبار انبیاء - علیهم السلام - وارد است. حاکیه عن الله تعالی که یا انسان اعرف نفسک تعرف ربک و قال - علیه السلام - اعرفکم بربکم اعرفکم لنفسکم. و در اخبار آمده است که اوحی الله تعالی الی بعض انبیاء که **یا ایها الانسان اعرف نفسک فانک ان عرفت نفسک عرفت الاشیاء كلها** و در اخبار نبی - علیه السلام - آمده است: چنانچه شیخ سعدالدین الحموی - قدس سره - روایت کرد که هر حدیث که از من روایت کنند که آن حدیث من نباشد فاما به معنی حدیثی از احادیث من باشد همان حدیث من است ...

ای نسخه تامه الهی که تویی
وی آینه جمال شاهی که تویی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست
و ز خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی»

(نسخه الف، برگ ۲۸-۲۹)

در همین خصوص می نویسد: «... نفس آدمی آینه گیتی نماست که هر گاه که درو نگرد صورت جمیع عوالم و جوبی و امکانی درو ظاهر شود. امام فخرالدین رازی - رحمه الله - را پرسیدند که چندین سفر کرده ای، از عجایب چه دیدی؟ گفت هیچ چیز از خود عجیب تر ندیدم» (نسخه الف، برگ مجازی ۲۹).



در همین فصل شیخ مبحث مبسوطی را در بارهٔ نفس آورده است که شایستهٔ تأمل و درخور خواندن است (نسخهٔ الف، برگ مجازی ۲۸ - ۴۰). باز در همین فصل شیخ مبحثی را در خصوص امامت مطرح کرده است که تبحر علمی وی را می‌رساند (نسخهٔ الف، برگ مجازی ۴۳-۵۶) و شیخ به دشوار بودن این موضوع اذعان نموده و اقوال مختلف و آرای متنوع را آورده و گفته است که اکثر مردم در فهم معنی امامت دچار اشتباه شده‌اند (نسخهٔ الف، برگ مجازی ۵۴).

شیخ آذری هم عالم بود و هم عارف. ارادت خاصی به فضلا و به‌ویژه به عارفان و سالکان حقیقت داشت. در کتاب *جواهرالاسرار*، باب سوم، به شرح کلمات صوفیه و مشایخ اختصاص دارد. در بارهٔ مقام علو عرفاء و صوفیا چنین می‌نویسد: «در قصص چنین آمده است که حضرت موسی (ع) بعد از ادراک تجلی چون از طور بازگشت هیچ کس را طاققت دیدن دیدار او نماند که از پرتو نور تجلی دیده‌ها پاره می‌شد موسی (ع) از پیراهن خود نقاب ساخت سوخته شد. از چوب نقاب ساخت سوخته شد، از آهن نقاب ساخت آهن نیز گداخته شد، به حضرت بنالید. ندا آمد که یا موسی از خرقهٔ درویشان نقاب ساز. موسی (ع) خرقهٔ درویشان حاصل کرد و نقاب ساخت تا مردم به خدمت او توانستند آمدند و روی او توانستند دید . . . اکنون چون شمه‌ای از اوصاف شمایل ایشان شنودی علی‌الجمال بدانکه اگرچه از حیث ولایت جمله در یک درجه‌اند؛ چنانکه انبیاء - علیهم السلام - که لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ (سورهٔ بقره، آیت ۲۸۵) فاما از حیث تفصیل که تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ (سورهٔ بقره، آیت ۲۵۳) متنوع و منقسم به چندین قسم می‌شود و هر گروهی را مشرب خاص و طریقهٔ مذهبی خاص است (نسخهٔ الف، برگ مجازی ۱۰۳-۱۰۴).



در باره معنی خرقه و اقسام آن، بیانات نغز شیخ ملاحظه شود: «بدانکه معنی خرقه ظل ولایت است و الباس او علامت قبول شیخ و قبول شیخ علامت قبول حق. و اقسام خرقه پنج است: اول خرقه توبه است و آن شرط نیست که ملک پیر باشد. دویم خرقه ارادت است و آن بعد از تأکید اعتقاد تأسیس استاذ است که شیخ به نور بصیرت و حسن فراست در باطن احوال مرید نگرود و درو آثار سابقیت تفرس کند و صدق ارادت او در طلب حق مشاهده نماید او را خرقه رساند تا مبشر او گردد... سیم خرقه تبرکی است که سیل حسن ظن داشته باشد و خرقه ارادت ممنوع الا از اهل ارادت و خرقه تبرک واجب است معزول باشد در حق هر که با مشایخ حسن که مخیط باشد. اما خرقه چهارم خرقه تصوف است و آن جامه طالب است به رنگی و هئیتی که حاکی احوال او باشد در لون و خشونت و نعومت سوای هزار نجیه و آژده ساده با فرادپر و تکمه چنانچه مرسوم است. پنجم خرقه ولایت که الباس آن مشیر است به اذن تصرف در غیر که چون شیخ در مرید آثار ولایت و علامت وصول به درجه تکمیل و تربیت مشاهده کند او را به تصرف و تربیت خلق ماذون گرداند و خلعت ولایت عنایت الهی پوشانند...» (نسخه الف، برگ مجازی ۱۱۰-۱۱۱).

در شرح **لِم اعبد رباً لِم اره** می گوید: «... و حاصل آن است که رویت متعلق به عالم امر است که عقل از عالم مأمور است و او در آن عالم غریب است، بلکه در آن عالم نرسیده است زبان آنجا نمی داند پس رسم و کشور مخلوقات پیش نداند که او را حد معین است و او را امری که نه حد اوست تکلیف کنند و در کاری که پایه او نباشد مدخل دهند در خطر هلاکت افتد.

حکیم و فلسفی چون مست حیران
نمی بیند ز اشیاء غیر امکان



ز امکان می‌کند اثبات واجب
از آن حیران شد اندر ذات واجب
گهی او دور دارد سیر معکوس
گهی اندر تسلسل گشته محبوس
ز دوراندیشی عقل فضولی
یکی شد فلسفی دیگر حلولی
زهی نادان که او خورشید تابان
به نور شمع جوید در بیابان

(نسخه الف، برگ مجازی ۱۱۸ - ۱۱۹)

منابع

- آذری اسفراینی، شیخ حمزه بن عبدالملک بیهقی طوسی، *جواهرالاسرار*، ۸۴۰ق،
نسخه خطی (الف)، شماره ثبت ۴۷۲، کتابخانه گنج‌بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران
و پاکستان اسلام‌آباد.

- آذری اسفراینی، شیخ حمزه بن عبدالملک بیهقی طوسی، *جواهرالاسرار*، ۸۴۰ق،
نسخه خطی (ب) شماره ثبت ۸۸۸۶، کتابخانه گنج‌بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران
و پاکستان اسلام‌آباد.

- تسیحی، محمدحسین، ۲۰۰۵، *فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتابخانه گنج‌بخش*،
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، از آغاز تا کنون، اسلام‌آباد.

- دولتشاه سمرقندی، *تذکره الشعراء و مجمع الفصحاء*، به اهتمام میرزا محمد ملک
الکتاب شیرازی، بمبئی، [بی تا].

- دهخدا، علی‌اکبر، *لغتنامه*، ۱۳۳۵ ش.

- *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، ج ۱، زیر نظر اسماعیل سعادت، تهران، ۱۳۸۲ ش.

- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۶۳. *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۴، تهران، ۱۳۶۳ ش.



- قاسم، ملا محمد، تاریخ فرشته، لکنهؤ، ۱۳۲۱ ق.

دائرة المعارف فارسی، زیر نظر غلامحسین مصاحب، ج ۱، تهران، ۱۳۴۵ ش.



شعر اقبال، حماسه شور و تحرک و سرود آزادی و حریت

مهر نور محمد خان^۱

چکیده

در این مقاله نویسنده پس از اشاره به اهمیت و جایگاه علامه اقبال لاهوری در نظر برخی از شخصیت‌های معاصر که او را یکی از بزرگ‌ترین اندیشمندان و برجسته‌ترین شخصیت‌های تاریخ عصر حاضر و دنیای

۱. در این مقاله از کتاب «مهر نور محمد خان» استفاده شده است.

اسلام دانسته‌اند به برخی جنبه‌های شعر او می‌پردازد که در آنها او در پی بیدار کردن ملل اسلامی و وحدت آنها و مبارزه علیه استعمار است. به نظر نویسنده این پیام اقبال از آن رو اهمیت بیشتری دارد که در روزگاری مطرح شده که جهان اسلامی سخت‌ترین اوقات خودش را می‌گذراند و اغلب کشورهای اسلامی، مستعمره بیگانگان شده بودند و در شبه‌قاره نیز مسلمانان، حکومت هزارساله خود را از دست داده، زیر یوغ بردگی و بندگی انگلیسیها قرار گرفته بودند و از طرف دیگر، مسلمانان به جای اینکه برای رهایی از این وضع زبونی و نکبت، کوشش و تلاش کنند، به مرض کشنده عدم تحرک و بی‌عملی، رخوت و جمود و یأس و نومیدی گرفتار بودند.

کلید واژه‌ها: اقبال، آزادی، رکود فکری، پیام

علامه اقبال یکی از بزرگ‌ترین اندیشمندان و برجسته‌ترین شخصیت‌های تاریخ عصر حاضر و دنیای اسلام است. مرحوم امیر شکیب‌ارسلان، نویسنده بزرگ و دانشمند معروف عرب، گفته است: «اقبال بزرگ‌ترین متفکری است که جهان اسلام در طول هزار سال اخیر، به وجود آورده است».^۱

به نظر رهبر معظم انقلاب ایران، آیت‌الله خامنه‌ای، علامه اقبال نه تنها شاعر بلندپایه‌ای است، بلکه «یک مصلح و آزادیخواه بزرگ»^۲ نیز می‌باشد که در سراسر حیات خویش با وجدانی بیدار و گامی استوار جهت آگاهی و تنویر فکری مسلمانان سعی نمود.

سید هادی خسرو شاهی، در مقدمه کتاب *اندیشه‌های اقبال لاهوری*، فکر اقبال را «همچون زمزمه آبشار خروشان که از کوهستان اندیشه‌اش جریان دارد و پُرهیجان و پرفغان» است، تعبیر می‌کند و می‌نویسد: «تاریخ به روشنی نشان داده است که افکار بلند و اندیشه‌های پُر تحرک اقبال در گسستن زنجیرهای استعمار نقش بسزایی داشته است».^۳

دکتر عبدالوهاب عزام، استاد ممتاز دانشگاه الازهر مصر، هنگام زیارت آرامگاه علامه اقبال در لاهور، وی را شاعر آزادی و حریت می‌خواند و می‌گوید: «اقبال، ای شاعر آزادی! یاد آزادی را گرامی داشتی و از آن تجلیل نمودی و بر آن ارزش نهادی



و مردم را به آزادی تمام‌عیار دعوت نمودی و خواستار آزادی در همهٔ شئون و جوانب زندگی بودی و بندگی را در همهٔ ابعاد و مظاهر آن مطرود دانستی.»^۴

به نظر مولانا محمدعلی جوهر، رهبر بزرگ نهضت آزادیخواهی مسلمانان در شبه‌قاره «اقبال بیدارکنندهٔ مسلمانان در قرن بیستم بود و مسلمانان هند به هیچ‌یک از شخصیتها آن وامی را ندارند که به اقبال دارند.»^۵

قائداعظم، محمدعلی جناح، مؤسس پاکستان، در ضمن تجلیل از سهم اقبال در رشد فکری و بیداری مسلمانان می‌فرماید: «اقبال نه تنها شاعر بزرگی بوده، بلکه یک شخصیت متحرکی بود که در تمام عمر خویش از برای بیداری و رشد فکری مسلمانان نقش بسیار شامخی ایفاء نموده است.»^۶

متأثر از همین خصایص است که مولانا غلام قادر گرامی، یکی از شعرای فارسی‌سرای شبه‌قاره دربارهٔ اقبال می‌گوید:

در دیدهٔ معنی‌نگران حضرت اقبال

پیغمبری کرد و پیمبر نتوان گفت^۷

به مصداق این گفتار که افکار شاعر از محیط خویش سرچشمه می‌گیرد، فکر اقبال نیز مولود وضع اجتماعی و سیاسی عصر خویش بود. در دوران اقبال، جهان اسلامی سخت‌ترین اوقات خودش را می‌گذراند. اغلب کشورهای اسلامی، مستعمرهٔ بیگانگان شده بودند. در شبه‌قاره مسلمانان، حکومت هزارسالهٔ خود را از دست داده، زیر یوغ بردگی و بندگی انگلیسیها قرار گرفته بودند. از طرف دیگر، مسلمانان به جای اینکه برای رهایی از این وضع زبونی و نکبت، کوشش و تلاش کنند، به مرض کشندهٔ عدم تحرک و بی‌عملی، رخوت و جمود و یأس و نومیدی گرفتار بودند. دیگر در آنها اثری از قوت و عظمت و جلال و شکوه و غلبه و استیلای گذشته دیده نمی‌شد؛ در حالی که



نیروهای استعماری و یاوران آنها در تلاش بودند کہ با کید و حیلہ و تحت عنوانین فریبندہ مسلمانان را در حالت خوابیدگی و خودباختگی نگاہ دارند، مبادا کہ آنها از خواب غفلت بیدار شدہ، دست سوداگران استعمار را از چپاول و غارتگری اموال و منابع طبیعی و اقتصادی کشور خودشان کوتاہ بسازند.

این مطلب را اقبال در منظومہ غرای «مجلس شورای ابلیس» کہ در زبان اردو سرودہ، بہ طرز بسیار شیوایی بیان کردہ است. ابلیس خطاب بہ شیاطین و همکاران می گوید: «... مسلمانان را از کار و کوشش باز دادید تا از مسابقہ در میدان زندگی فرومانند. برای ما همان بہتر کہ مسلمان، بندہ دیگران باشد و از این عالم کنارہ گیری کند و عزلت گزیند و این دنیا را در اختیار دیگران بگذارد و مال آنها بداند. وای بر حال ما و بدبختی ما اگر این ملت کہ دینش او را پاسبان و گردانندہ جهان قرار دادہ است، بیدار شود:

تم اسے بیگانہ رکھو عالم کردار سے
تا بساط زندگی میں اس کے سب مہرے ہوں مات
خیر اسی میں ہے قیامت تک رہے، مؤمن غلام
چھوڑ کر اوروں کی خاطر، یہ جہان بے ثبات
ہر نفس ڈرتا ہوں، اس امت کی بیداری سے میں
ہے حقیقت جس کے دین کی احتساب کائنات ۸



علامہ اقبال بر اساس این واقعیت کہ بدبختی و زبونی مردم مسلمان، از نیرنگ و افسون و تزویر و حیلہ گریہای فرنگ است، در صدد برآمد کہ با شعر شورانگیز خود، مردم بہ خواب رفتہ را بیدار کند و آنان را از عدم تحرک و رکود و خودباختگی و غلامی رهایی دہد، بہ یک ملت زندہ و پویندہ مبدل سازد؛ لذا بہ فریاد درآمد:

مسلم خوابیدہ اٹھ، ہنگامہ آرا تو بھی ہو
وہ چمک اٹھا، گرم تقاضا تو بھی ہو

ترجمہ:

ای مسلمان خواب رفتہ، برخیز و غلغلہ ای ایجاد کن
افق سپیدہ زدہ است، تو نیز گرم تقاضا شو
باز می گوید:

وسعت عالم میں رہ پیا ہو مثل آفتاب
دامن گردوں سے ناپیدا ہوں یہ داغِ سحاب ۱۰

ترجمہ:

در پهنای عالم مثل آفتاب راه پیمای شو
تا از دامن گردون این لکھای ابر محو شود

اقبال تشخیص داده بود کہ علت واقعی عقب ماندگی و پستی مسلمانان، عدم تحرک و جمود است و چون مسلمانان تحرک و فعالیت ندارند دستخوش خمود و رخوت اند، تنبل و بیکارند. پر واضح است ملتی کہ به این نوع مرض مبتلا باشد، شایستہ سروری و سرفرازی نیست و غلام و بندہ دیگران می شود. اقبال چارہ این مرض در فعالیت و بیداری می بیند، می فرماید:

دل مردہ دل نہیں ہے اسے زندہ کر دوبارہ
کہ یہی ہی امتوں کے مرض کھن کا چارہ ۱۱

ترجمہ:

دل بی تحرک، دل نیست، مردہ است. این را بار دیگر زندہ کن
زیرا کہ چارہ مرض مُزمن ملتھا همین است.

سپس می گوید: زندگی کہ توأم با عمل و شور و انقلاب نباشد، مرگ است، حیات نیست:

جس میں نہ ہو انقلاب، موت ہے وہ زندگی



روح ام کی حیات، کشمکش انقلاب ۱۲

ترجمہ:

زندگی کہ در آن انقلاب نباشد، بہ متابہ مرگ است
کشمکش انقلاب، در حکم حیات روح ملتہاست

از این جهت، می شود گفت کہ اقبال یکی از اندیشمندانی است کہ برای ابلاغ رسالت و مأموریتی آفریدہ شدہ است. در تاریخ انسانی شاعری نظیر اقبال پیدا نمی شود کہ در تعیین سرنوشت ملت خود چنین نقش حیاتی و سرنوشت ساز داشتہ باشد و بر آن راہ حصول آزادی و استقلال ہموارہ کردہ باشد. او در حقیقت کاروانسالار آزادی و حریت است کہ صدای پرشور وی برای مردم مسلمان شبہ قارہ بہ منزلہ بانگ درآ تلقی می شود. چنانکہ می فرماید:

میں ظلمت شب میں، لے کے نکلون گا اپنے درمائدہ کاروان کو
شرر فشان ہوگی آہ میری، نفس مرا شعلہ بار ہوگا ۱۳

ترجمہ:

در ظلمت شب کاروان عقب ماندہ خود را بہ مقصد سوق می دہم
ز آہ پرسوز من شرارہا ایجاد خواهد شد و از نفس من شعلہا خواهد بارید

اقبال می خواست ہم میہنان، بہ ویژہ مسلمانان، را بیدار و آگاہ سازد، تا آنها جسم و جان و فکر خود را از اسارت بیگانگان رهایی بخشند. برای حصول این مقصود باید نغمہ ہا تند و پرشور باشند تا جنبش و نہضت و حرکت ایجاد کنند و بہ بیداری و تلاش فرا خوانند. اقبال با اشعار شورانگیز «پس چہ باید کرد ای اقوام شرق» و «بانگ درآ» و نغمہ ہای «ضرب کلیم» و «زبور عجم» کوشش کردہ است کہ ہم کیشان خود را از خواب غفلت برانگیزاند. او می گوید:

تا تو بیدار شوی نالہ کشیدم ورنہ



عشق کاری است که بی‌آه و فغان نیز کنند ۱۴

اقبال دلباخته آزادی و نغمه گر حریت است. آزادی از اسارت و بردگی بیگانگان آرزوی قلبی او بود. برای برانگیختن مردم علیه غلامی و بردگی، اقبال می‌خواهد تب و تاب و تحرکی در مسلمانان ایجاد کند. عظمت واقعی اسلام را پیش چشمهای خوابزده آنها بیاورد تا برتری مادی و معنوی را دیگر بار به دست آورند. وی در زبور عجم در خطاب به مسلمانان، ضمن اشاراتی لطیف به عظمت گذشته اسلام و زبونی و بیچارگی امروزه آنان دعوت به نهضت و بیداری و قیام می‌نماید و می‌گوید:

ای غنچه خوابیده چو نرگس نگران خیز

کاشانه ما رفت به تاراج غمان خیز

از ناله مرغ چمن، از بانگ اذان خیز

از گرمی هنگامه آتش نفسان خیز

از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز

از خواب گران خیز^{۱۵}

اقبال به فحوای آیه کریمه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»^{۱۶} به این حقیقت اصیل و حیاتی ایمان داشت که بشر بسیار بزرگ‌تر از آن است که غلام و برده شود و تحت غلامی و بندگی دیگران درآید. می‌فرماید:

آدم از بی‌بصری بندگی آدم کرد

گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد

یعنی از خوی غلامی، ز سگان پست‌تر است

من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد^{۱۷}

از همه بالاتر، اقبال عقیده داشت که رقیب و بردگی فکری و ذهنی به مراتب خطرناک‌تر از بردگی سیاسی و اقتصادی است:

چون شود اندیشه قومی خراب

ناسره گردد به دستش سیم ناب



میرد اندر سینه‌اش قلب سلیم
در نگاه او کج آید، مستقیم
پس نخستین بایدش تطهیر فکر
بعد از آن آسان شود تعمیر فکر

اقبال طبق آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^{۱۹} معتقد بود تا مردم خودشان نهضت نکنند، قیام نکنند، خداوند بهروزی و سعادت را شامل حال آنان نمی‌کند، چنانکه می‌فرماید:

خدا آن ملتی را سروری داد
که تقدیرش به دست خویش بنوشت^{۳۰}
باز می‌گوید:

بہی آئین قدرت ہے، بہی اسلوب فطرت ہے تیرا
جو ہے راہ عمل میں گلزن، محبوب فطرت ہے^{۲۱}

ترجمہ:

ہمیں آئین الہی است، ہمیں روال فطرت است
ہر کہ در راہ عمل گام برمی‌دارد، محبوب فطرت می‌باشد

اقبال شعر را برای سرگرمی و تغزل نمی‌سرود. غرض وی از شعر و شاعری رشد و نضج فکر و بیداری ملت خود بود. او شعر می‌سرود تا در مردم روح مبارز و ضد استعماری ایجاد کند. او با اشعار نغز و پرسوز خود، افکار مسلمانان را تکان داد و آنان را از مضرات بندگی و غلامی آگاه نموده، برای نجات از آن فراخوانده است:

از غلامی دل بمیرد در بدن

از غلامی روح گردد بار تن^{۲۲}



شعر اقبال حماسه و سرود راه شرف و آزادی است. ضعف و ناتوانی مغایر با فلسفه زندگی اوست. او به منظور شکستن زنجیرهای غلامی و گشودن عقده‌های کمتری مسلمانان و دمیدن روح شجاعت و بلندهمتی و حریت و آزادی در قلوب آنان، به مردم ملت خود می‌آموزد که خوف و ترس و دون‌همتی را در دل جای ندهند. بیم و خوف را طرد کنند همواره با طوفان حوادث و امواج خطرات درآویزند. او به کرانه رفتن را گناه می‌داند و به دریا غلتیدن و با موج درآویختن را شرف مردان می‌داند. می‌گوید:

میارا بزم بر ساحل که آنجا
نوای زندگانی نرم‌خیز است
به دریا غلت و با موجش در آویز
حیات جاودان اندر ستیز است ۲۳

اقبال همانگاه که حماسه شور و انقلاب را می‌سراید، به کوشش و تلاش نیز تأکید دارد. حرکت و جوشش و عمل از نظر او جانمایه هستی و مقصود حیات است. به نظر او زندگی واقعی جهد و کوشش است نه استحقاق. می‌فرماید:

زندگی جهت است و استحقاق نیست ۲۴

در چارچوب این تفکر است که اقبال به زندگی پرتلاش و کوشش و خطر می‌خواند:

سرّ این فرمان حق دانی که چیست؟
زیستن اندر خطرها زندگی است ۲۵

و نیز می‌فرماید:

اگر بیمی نداری بحر صحراست
اگر ترسی به هر موجش نهنگ است ۲۶



اقبال زندگی رکود و رخوت را دوست ندارد. او راز حیات را در فعالیت و تحرک می‌داند. در نظر او زندگی ستیز است و فعالیت و تلاش مستمر، حرکت مداوم و ذوق سفر، زندگی است. عدم وجود حرکت و جمود، مرگ است. در *بال جبریل* می‌گوید:

ہر ایک مقام سے آگے مقام ہی تیرا
حیات، ذوق سفر کے سوا کچھ اور نہیں ۲۷

ترجمہ:

مقصد و مقام تو ماورای ہر مقام قرار دارد
زندگی غیر از ذوق سفر چیزی نیست

باز می‌گوید:

یہی نشان ہے زمانے میں زندہ قوموں کا
کہ صبح و شام بدلتی ہیں ان کی تقدیریں ۲۸

ترجمہ:

در جهان نشان اقوام زندہ همین است
کہ صبح و شام سرنوشت آنها تغییر می‌یابد
سپس می‌فرماید:

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم
هیچ نہ معلوم شد آہ کہ من کیستم
موج ز خود رفته‌ای، تیز خرامید و گفت
ہستم اگر می‌روم، گر نروم نیستم ۲۹



اقبال سازش کردن را هرگز نمی‌پسندد و ستیزیدن را بر سازش ترجیح می‌دهد. او دوست ندارد که انسان در مقابل محیط نامساعد گردن به اطاعت نهد. می‌فرماید:

حدیث بی‌خبران کہ بازمانہ بساز
زمانہ باتوسازد تو بازمانہ ستیز ۳۰

در چارچوب همین تفکر است که اقبال مسلمانان را به علاوه حریت و آزادی سیاسی، برای حصول استقلال علمی و فکری نیز توصیه می‌کند و می‌گوید:

تراش از تیشه خود جاده خویش
به راه دیگران رفتن عذاب است
اگر از دست تو کاری نادر آید
گناهی هم اگر باشد، ثواب است ۳۱

خلاصه پیام اقبال به مسلمانان این است که بیدار شویم و به پا خیزیم و با تمام بیداری و هوشیاری، تا امحای همه آثار استعماری و زورگوییهای استکبار، مبارزه آشتی‌ناپذیر خود را ادامه دهیم. پس می‌فرماید:

لاله این چمن آلوده رنگ است هنوز
سپر از دست مینداز که جنگ است هنوز
ای که آسوده نشینی لب ساحل، برخیز
که ترا کار به گرداب و نهنگ است هنوز ۳۲

پی‌نوشتها

۱. اقبال‌شناسی: هنر و اندیشه علامه دکتر محمد اقبال، سید غلامرضا سعیدی، ص ۷۷.
۲. در شناخت اقبال: مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت علامه اقبال لاهوری، چاپ دانشگاه تهران، ص ۱۳.
۳. اندیشه‌های اقبال لاهوری، سید غلامرضا سعیدی، به کوشش سید هادی خسروشاهی، تهران، ص ۱۴.
۴. اقبال‌شناسی، حسن شادروان، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ص ۱۲۲.
۵. یادنامه اقبال (مجموعه مقالات)، خانه فرهنگ ایران، لاهور، ص ۳۰.
۶. اقبال، شاعر فردا (اردو)، به اهتمام خواجه عبدالرحیم، لاهور، ص نوزده.
۷. سیرت اقبال (اردو)، محمد طاهر فاروقی، لاهور، ص ۲۵۷.
۸. «رمغان حجاز» (اردو)، کلیات اقبال، لاهور، ص ۱۴.



۹. «بانگک درا» (اردو)، کلیات اقبال، لاهور، ص ۲۱۱.
۱۰. همان، ص ۲۱۲.
۱۱. «ضرب کلیم» (اردو)، کلیات اقبال، لاهور، ص ۳۶.
۱۲. «بال جبریل» (اردو)، کلیات اقبال، لاهور، ص ۱۰۰.
۱۳. «بانگک درا»، ص ۱۴۲.
۱۴. زیور عجم و کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری، به کوشش احمد سرورش، تهران، ص ۱۳۷.
۱۵. همان، ص ۱۴۰.
۱۶. الاسراء: ۷۰.
۱۷. «پیام مشرق»، کلیات اشعار فارسی اقبال، ص ۲۳۹.
۱۸. «پس چه باید کرد»، کلیات اشعار فارسی اقبال، ص ۳۹۱.
۱۹. الرعد: ۱۱.
۲۰. «ارمغان حجاز»، کلیات اشعار فارسی اقبال، ص ۴۵۵.
۲۱. «بانگک درا»، ص ۷۱.
۲۲. «بندگی نامه»، کلیات اشعار فارسی اقبال، ص ۱۷۹.
۲۳. «پیام مشرق»، ص ۲۰۰.
۲۴. «بندگی نامه»، ص ۱۹۰.
۲۵. «رموز بیخودی»، کلیات اشعار فارسی، ص ۸۷.
۲۶. «پیام مشرق»، ص ۲۰۵.
۲۷. «بال جبریل» (اردو)، ص ۴۷.
۲۸. «ارمغان حجاز» (بخش فارسی)، ص ۴۲.
۲۹. «پیام مشرق»، ص ۲۳۵-۲۳۶.
۳۰. «بال جبریل»، ص ۱۶.
۳۱. «زیور عجم»، ص ۱۳۶.
۳۲. «پیام مشرق»، ص ۲۰۵.



دو هنرمند گمنام قزوینی در هند

محمدزمان خدایی^۱

صادق کریمی^۲

چکیده

یکی از سلسله‌های ایرانی که در دکن یا بخش جنوبی هند تشکیل شد، سلسله بهمنی است. بنیانگذار این سلسله، علاالدین حسن، در راستای مشروعیت بخشیدن حکومت خویش، مدعی شد که نسب از بهمن فرزند اسفندیار شاهزاده کیانی دارد و بنابراین سلسله‌ای که بدین سان پایه گذاری نمود، به سلسله بهمنی شهرت یافت. دوران حکومت این سلسله همزمان با حکومت تیموری در ایران بود. در این دوران پرتنش سیاسی، شماری از ایرانیان، یا به قصد گریز از اوضاع متشنج سیاسی و یا به امید زندگانی بهتر، رهسپار هند گردیدند. حکومت‌های مسلمان، از آنجا که هند عمده‌تأ ایرانی بودند، از این ایرانیان که در کسوت سیاستمدار، خطیب ادیب، هنرمند بازرگان و یا نظامی به هند وارد شدند، نهایت استفاده را بردند و شیوه حکومت خویش را به کمک آنان بر اصول کشورداری ایرانیان سازمان دادند. از میان ایرانیانی که به هند وارد شدند، دو هنرمند



۱. گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید چمران. m_z_khodaey@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد تاریخ ایران باستان، مدرس گروه تاریخ دانشگاه پیام نور اهواز karimi1351@hahoo.com

گمنام قزوینی در آن خطه درخشیدند: رفیع‌الدین قزوینی و شکراله قزوینی. این مقاله شرحی در باره زندگی و آثار این دو تن است.

کلیدواژه‌ها: دکن، بهمنی، گلبرگا، بیدر، احمدشاه بهمنی.

مقدمه

از زمان فروپاشی سلسله مقتدر سلجوقی تا روی کار آمدن سلسله صفوی، اوضاع ایران ناآرام بود. نه قشر نظامی، نه سیاسیون، و نه هنرمندان، هیچ یک آینده‌ای روشن پیش روی خود نمی‌دیدند. نظامیان منتظر ظهور رهبری مقتدر بودند تا افتخارات گذشته ایرانیان را تکرار کنند. هنرمندان از این هراس داشتند که برای تزیین پایتخت‌های سلاطین بیگانه چه بسا مجبور به جلای وطن شوند و سیاسیون از اینکه به ضدیت با حکمرانان که بعضاً ایرانی نبودند، متهم شوند و جان بر سر کار خویش بگذارند، از آینده خویش در هراس بودند. در چنین حالتی سلسله‌های ایرانی یا ایرانی‌تبار هند، چون خلجی، تغلق، بهمنی، سوری، و سپس شاهی و قطبشاهی، و سرانجام تیموری هند، مقدم ایرانیانی را که از ایران گریخته و یا به امید داشتن آینده‌ای بهتر تن به مهاجرت به هند داده بودند، گرامی داشتند و به کمک آنها پایه‌های حکومت خویش را هر چه استوارتر نمودند. پرواضح است که ظهور آن همه ایرانی به گسترش فرهنگ و هنر ایرانی، آن هم در سطحی گسترده، در سرزمین هند منجر شد. بناهای ایرانی چون قلعه‌ها، کاخها، آرامگاهها و مساجد ایجاد و توسط هنرمندان نامداری تزیین شد. با این حال نام شماری اندک از این هنرمندان به دست رسیده است و شمار زیادی هنوز گمنام مانده‌اند و همتی می‌خواهد تا سهم آنها را در گسترش فرهنگ و تمدن ایران در سرزمین هند در معرض دید قرار دهد.



دو هنرمند گمنام قزوینی

یکی از سلسله‌های مشهور هند که از سال ۱۳۴۷ تا ۱۵۲۷ میلادی به مدت ۱۸۰ سال در جنوب هند حکومت کرد، سلسلهٔ بهمنی بود. بنیانگذار سلسله علاالدین حسن در راستای مشروعیت بخشیدن حکومت خود در دکن و شاید به آن انگیزه که خیزش خود در مقابل مخدومش محمدین تغلک را موجه نشان دهد، نسب خود را به بهمن فرزند اسفندیار، شاهزادهٔ کیانی، رسانید،^۱ بنابراین سلسله‌ای را که بنیان نهاد به بهمنی شهرت پیدا نمود.

دربار شاهان بهمنی، از یک سو به دلیل انتساب آنها به سلسلهٔ کیانی که آنها را دارای تباری ایرانی می‌نمود و از سوی دیگر به دلیل آنکه فارسی زبان دربار سلاطین هند بود، مأمنی برای ایرانیان و زبان آنها به شمار می‌آمد. تمایل به زبان فارسی و دولتمردان ایرانی، بیشتر ناشی از آن می‌شد که زبان فارسی به صورت زبان علم و ادب در آمده و ایرانیان در کسوت سرباز، سردار، محدث، معلم، حکیم، طیب و غیره شهرت جهانی یافته بودند. بنابراین نباید متعجب بود اگر سلطان محمد دوم، شاه مشهور بهمنی، از حافظ دعوت کرد که به هند سفر کند (حکمت ۱۳۳۷: ۵۴).^۲

در میان شاهان هفده گانهٔ بهمنی، احمدشاه بهمنی چهره‌ای متمایز بود. وی همانند دیگر شاهزادگان مشرق‌زمین در قرون میانه، آداب رزم و کشورداری، همچنین علوم و معارف عصر خود را آموخت. از آنجا که گلبرگا، پایتخت سلاطین بهمنی، به صورت بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مرکز تصوف اسلامی در جنوب هند در آمده بود، وی با تصوف اسلامی و همچنین با سلوک هندی یا بهکتی (Bhakti) به خوبی آشنا شده بود. بعدها این آشنایی با فلسفهٔ بهکتی و تکیه بر آن بود که بسیاری از هندوان را شیفتهٔ او ساخت به گونه‌ای که اکنون پس از گذشت شش سده از مرگ او سالروز درگذشت یا عرس او را گرامی می‌دارند و به سوگ می‌نشینند. در تصوف، وی از مریدان سید محمد بنده‌نواز گیسودراز بود که این شیخ خود مرید و سپس جانشین شیخ نصیرالدین



اودی گردید (معین ۱۳۷۱: ۱۳۷۴). شیخ نصیرالدین به نوبه خویش مرید نظام‌الدین اولیا بود. این نظام‌الدین مراد امیر خسرو دهلوی شاعر پارسی‌گوی هندی بود (حکمت ۱۳۳۷: ۸۵). با مرگ سید محمد بنده‌نواز وی دست ارادت به سوی شاه نعمت‌الله ولی دراز کرد.

اکنون پرسش این است که تمایل احمد به شاه نعمت‌الله ولی از کجا ناشی می‌شود و چرا علی‌رغم اشتهار شاه نعمت‌الله ولی تحرکی از احمد‌شاه بهمنی در مرادخواهی از پیر ماهان در پیش از رسیدن به مقام سلطنت مشاهده نمی‌شود؟

به نظر می‌رسد که محبوبیت شاه نعمت‌الله ولی در میان ایرانیان ساکن هند که بسیاری در طی پنجاه سال نخست حکومت بهمنی در دکن پدیدار شدند و اکثراً به مقامات کلیدی حکومت نایل شدند، احمد را مشتاق بسط رابطه با شاه نعمت‌الله ولی نمود، به ویژه که شاعر معروف ایران، حافظ، ارادت خود را به شاه نعمت‌الله در بیت زیر به تصویر کشیده است:

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند

آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند

و این در پاسخ به بیتی از پیر ماهان بود که گفته بود:

ما خاک راه را به نظر کیمیا کنیم

صد درد را به گوشه چشمی دوا کنیم



به هر روی در زمان سلطنت احمد عمر شاه نعمت‌الله ولی افزون بر صد و از اشتهار او در ایران لااقل پنج دهه می‌گذشت. چنین به نظر می‌رسد که دوستان احمد شخصاً یا به توصیه احمد، این خواب دیده یا نادیده احمد را در میان مردم رواج دادند که در دوران بی‌پناهی و فرار احمد از مقابل برادرش فیروز که قصد جان او را کرده بود، شاه نعمت‌الله نوید سلطنت دکن را به احمد داده بود. با این کار آنان کوشیدند مردم را از

دو نظر بر حقانیت احمد در نیل به مقام سلطنت راضی و خوشنود سازند: نخست آنکه احمد مریدی صدیق از مریدان شاه نعمت‌الله است و دیگر آنکه در رسیدن احمد به مقام سلطنت پیر ماهان نظری صائب داشته است. و چنین بود که احمدشاه بهمنی از شاه نعمت‌الله ولی دعوت به سفر و اقامت در هند را نمود، اما شاه نعمت‌الله پیری را بهانه نموده، نوه خویش، شاه نورالله، را به هند گسیل داشت تا راهنمای طریقتیان شود. با مرگ شاه نعمت‌الله، فرقه ارشاد به شاه خلیل‌الله رسید و وی با دیگر اعضای خاندان خویش رهسپار بیدر شد و به فرزند خویش ملحق گردید. پس از مرگ شاه خلیل‌الله یازده تن از فرزندان وی یکی پس از دیگری بر مسند ارشاد نشستند تا سرانجام فرقه فقر بار دیگر و در عهد زندیه به ایران رسید. احمد با رسیدن به مقام سلطنت، پایتخت خود را از گلبرگا به بیدر منتقل نمود. این شهر پیش از آن ویداربا (Widharba) خوانده می‌شد و در عصر شاهان کاکاتیا (Kakatiya) شهرت فراوانی داشت. بیدر نخستین شهر در هند بود که در آن به حفر کاریز اقدام شد و این کار ایرانیان بود. شهر به‌درستی شهری ایرانی است که در آن شماری از مساجد، مدارس، خانقاهها، حسینیه‌ها، زورخانه‌ها، حمامها و آنچه در شهری اسلامی از قماش شهرهای ایرانی می‌توان جستجو کرد، در آن یافت می‌شود. گفته می‌شود که چون بخش عمده شهر از جمله قصر و تختگاه سلطنت ساخته شد، حکیم آذری اسفراینی که از ندیمان احمدشاه بود در خصوص بنای شهر چنین سرود:

حبّذا قصر مشید که ز فرط عظمت
 آسمان پایه‌ای از سده آن درگاه است
 آسمان هم نتوان گفت که ترک ادب است
 قصر سلطان جهان احمد بهمن‌شاه است



بیدر به راستی موزه‌ای است که هر اثر آن جا دارد به تنهایی مورد بررسی قرار گیرد. جای خوشبختی است که از خلال آثار مکتوب یا در بعضی موارد، کتیبه‌هایی که بر دیوار بعضی از اماکن نصب است، می‌توان به نام سازنده آنها پی برد.

از میان آثار فراوانی که از دو پایتخت بهمنی به جا مانده است، دو اثر را برگزیده و به تشریح آنها پرداخته‌ایم. این دو اثر ماندگار از دو تن از هنرمندان قزوینی است جز اینکه نام آنها که قزوینی است، از آنها هیچ اطلاع دیگری در دست نداریم. این دو هنرمند، یکی رفیع‌الدین قزوینی معمار مسجد ارگ قلعه گلبرگا و دیگر شکرالله قزوینی هنرمند نقاش و طراح تزیینات مقبره احمدشاه بهمنی در بیدر است. در اینجا لازم می‌نماید که شرحی مختصر از فراز و فرود این شهر باستانی را متذکر شویم.

مسجد ارگ قلعه

علاالدین حسن، پس از اعلام استقلال و تشکیل دولت بهمنی در دواگیری، که از آن پس از دولت آباد خوانده می‌شد، باقی نماند. شاید دلیل انتقال پایتخت حضور شماری از ایرانیهای وابسته به محمدبن تغلک در این شهر بود. اما دلیل دوم، شاید دور بودن پایتخت جدید از گجرات و دهلی بود که مسکن و مأمن شماری از اعضای خاندان تغلق و وابستگان آنها به شمار می‌آمد. این بعد مسافت تا حد زیادی کشور تازه تأسیس او را از آسیب دشمنان محفوظ می‌نمود. پایتخت جدید شهری بود که نخست کالابرها نامیده می‌شد، اما پس از آنکه علاالدین حسن آن را به پایتختی برگزید، به گلبرگا شهرت یافت. پایتخت جدید بسیاری از ضروریات یک مرکز حکومتی را دارا بود. خاک خوب کشاورزی و موقعیت راهبردی آن، که به دلیل استقرار بین سه استان آندرا، ماهاراشترا، و کارناتاکا بود، در جوار حضور شماری از مسلمانان که متمایل به تصوف اسلامی بودند، شهر را دارای امتیازات ویژه‌ای نموده بود. در واقع سلوک در تصوف اسلامی و قرابت آن با اندیشه بهکتی یا عشق و سلوک هندی به سادگی،



مسلمانان و هندوان را به یکدیگر نزدیک ساخته بود. شاید به همین دلیل از آغاز شماری از چهره‌های نامدار تصوف هند در آنجا سکونت اختیار نمودند که مشهورترین آنها سید محمد بنده‌نواز گیسودراز مراد احمد شاه بهمنی بود. سید محمد بنده‌نواز خود از مریدان و سپس جانشین شیخ نصیرالدین محمود اودی ملقب به چراغ دهلی بود.

به زودی شهر کوچک و نه چندان مشهور گلبرگا به شهری بزرگ مبدل شد که توسط دو خندق و دیواری مستحکم که بر فراز آن توپهای بزرگ مستقر شده بود محافظت می‌گردید. در پشت این دیوارهای دفاعی کاخهای بسیاری برای شاه و بزرگان مملکتی ایجاد شد که تمام عناصر زیباسازی ایرانی در آنها به کار گرفته شده بود. استفاده از این عناصر زیباسازی چون گچبری، کاشیکاری، مقرنس‌کاری، کتیبه‌نگاری و انواع تاقها و گنبدها البته قابل توجه بود، زیرا که بیشتر بزرگان درباری ایرانیانی بودند که در سایهٔ اشتهار سلسلهٔ بهمنی به ایران دوستی جلای وطن نموده و در اینجا ساکن شده بودند. طبیعی بود که بسیاری از هنرمندان یا خود به دلیل اوضاع آشوبزدهٔ ایران پیش از صفویه جلای وطن کرده و یا به صرف کار در دکن رهسپار این دیار گردیده باشند. ارائهٔ برخی از هنرهای تزئینی، هنرمند را نگران می‌کرد که مبادا مشمول حرمت نقاشی و مجسمه‌سازی شود که در نزد متعصبان مذهبی چندان مورد تأیید نبود. بنابراین تنها آن هنرهایی که صبغهٔ مذهبی داشتند، هنرمند را قویدل می‌نمودند تا نام خود را در پای آن هنر به یادگار بگذارد؛ اما حتی در این عرصه نیز شماری از هنرمندان خاضعانه از ذکر نامشان خودداری می‌کردند؛ زیرا که هنر برای خدا و عرضه به ساحت خدایی بود که خود خالق زیباییها بود. در ایران، گرچه هنرمندان خطاط، کاشیکار و معمار نام خود را در آثار خویش ماندگار نموده‌اند، اما در نقاشی تنها پس از بهزاد بود که نوشتن نام هنرمند در پای اثر عمومیت یافت.



رفیع‌الدین قزوینی و مسجد جامع گلبرگا

یکی از عجیب‌ترین و در عین حال زیباترین و شاید به نوعی مرموزترین بنای گلبرگا مسجد جامع این شهر است که به نام مسجد ارگ قلعه شهرت دارد. در بدو ورود به این مسجد و در بدنه سمت راست دیوار، کتیبه‌ای به چشم می‌خورد که سازنده بنا را رفیع‌الدین قزوینی و سال احداث بنا را تسع و ستین سبعمائه (۱۳۶۷ میلادی) ذکر می‌کند. برای هنرشناسان، و البته برخی از مسلمانان آگاه به هنر اسلامی، معمار بنا از اصول پذیرفته شده هنر اسلامی که در بنای مساجد بزرگ مرعی می‌شود، عدول کرده است و آن فقدان صحن و حوض برای مسجد است که تقریباً بخشی جدایی‌ناپذیر از مساجد بزرگ قرون میانه به شمار می‌آیند. اما در حقیقت هنرمند با در نظر گرفتن اقلیم گرم و خشک گلبرگا اقدام به ساخت بنا نموده است.

در واقع برای شهری که هفت یا هشت ماه از سال در معرض تابش شدید نور خورشید و چهار یا پنج ماه شاهد ریزش باران است، این بنای پوشیده بنایی ایده‌آل به شمار می‌آید. ساختمان در اصل بر ۶۳ ستون مربعی تکیه دارد. این ستونها پذیرای دو نمونه از تاق هستند: تاقهای بلند و باریک (Slim) و تاقهای پهن و کوتاه (Squate). رواق اطراف این مسجد دارای تاقهای پهن و کوتاه است، اما دیگر تاقها همگی بلند و باریک‌اند. این ستونها و تاقها با چنان مهارتی محاسبه و ساخته شده‌اند که از هر گوشه‌ای محراب مسجد در دیدرس است.

بر بخش مرکزی مسجد گنبدی بسیار زیبا با ابعاد متناسب ساخته شده است. شکل گنبد پیازی و دارای گردنی افراشته است. این گنبد را شش گنبد کوچک‌تر در میان گرفته‌اند. مجدداً در چهار گوشه مسجد چهار گنبد کوچک‌تر ایجاد شده است. با نگاهی به اعداد مرتبط با این گنبدها در می‌یابیم که گویا هنرمند به نوعی اعداد مقدس در نزد مسلمانان را به کار گرفته است. چهار گنبد جنبی اشاره به چهار یار یا چهار



خلیفه، عدد شش اشاره به امام جعفر صادق (ع)، عدد هفت در رابطه با اسماعیلیان و مجموع آن اعداد یازده است که اشاره به یازده امام حاضر دارد.

بنای مسجد بر صفا ای ایجاد شده است و حدود دو متر از زمین بلندتر است. این گونه مساجد با انگیزه‌های نظامی ساخته می‌شدند تا در صورت بروز جنگ، به‌ویژه با غیرمسلمانان، به عنوان سنگر نیز مورد استفاده قرار گیرند. مسجد دیگر گلبرگا به نام شاه مازار مسجد بر همین الگو بنا شده است، هر چند از نقطه نظر زیبایی، به‌ویژه کاربرد گچبری استادانه، بر مسجد جامع برتری چشمگیری دارد.

شکرالله قزوینی و مقبره احمد شاه بهمنی

احمد شاه سلسله بهمنی و هم‌عصر بهلول شاه لودی بود. از زمان وی شیوه معماری لودی که در عین حال به آن معماری سبک پاتان می‌گویند، در بناسازی سلسله بهمنی مشاهده می‌شود. پاتان اصطلاحی است که بر مردم جنوب افغانستان تا بخشی از پاکستان و شمال غربی هند و بیشتر در دامنه رشته کوه هندوکش تا هیمالیا اطلاق می‌شود. اما این شیوه معماری خود شدیداً از معماری رایج در ماوراءالنهر تأثیر پذیرفته است و یکی از ویژگیهای آن، دیوارهای ضخیم و به تدریج متمایل به داخل است تا وزن گنبد و دیوارها را که در اثر فشارهای عمودی و افقی می‌توانند بنا را ویران کنند، خنثی سازند.

پلان مقبره مربعی به ابعاد ۲۴/۱۰ متر است. دیوارها، در قاعده ضخامت برابر با ۳/۸۷ متر دارد تا وزن زیاد ساختمان را تحمل کنند. این دیوارها به تدریج که خیز پیدا می‌کنند، به داخل متمایل می‌شوند تا استحکام بیشتری به بنا دهند و فشار وارده به بنا را به صورت جانبی خنثی کنند. قوسها یا تاقها که پایه گنبد بر آنها استوار است، دارای پهنایی برابر با ۶/۰۷ متر می‌باشند. ارتفاع قوسها ۱۱/۲۵ متر است. سطح دیوارها به وسیله تاقهای تزئینی و پنجره‌هایی زینت داده شده است که ضمن آنکه سطح دیوارها را از



سادگی و یکنواختی خارج می‌کنند، باعث کاهش فشار وارده بر پی ساختمان نیز می‌شوند. بر لبه بام کنگره‌های قوسی شکل که تداعی جان‌پناه می‌کنند و بسیار ساده به نظر می‌رسند، به کار گرفته شده‌اند. اما چهار گلدسته که در چهار گوشه بنا استقرار یافته، به خوبی تزئین شده‌اند. گنبد کروی و ارتفاع آن از روی زمین ۳۵/۴۲ متر است. درون آرامگاه به وسیله هنرمندی که در ایران شناخته شده نیست، با نقاشی و خطوط تزئینی به صورت باشکوهی زینت داده شده است. ترکیب رنگها به راستی اعجاب‌آور است و دقتی که در ارائه نقوش و ترکیب آن با خطوط تزئینی به کار گرفته شده است، استادی مسلم این هنرمند گمنام را نشان می‌دهد. نقوش شامل اشکال هندسی و گل و بوته است که با دقتی تحسین‌آمیز در کنار یکدیگر قرار داده شده‌اند. به نظر می‌رسد که هنرمند از صنعت خاتمکاری، منبتکاری، جلدسازی کتاب، در جوار خطوط مختلف اسلامی چون کوفی، نسخ و ثلث آگاهی کافی داشته است. نقوش ارائه شده گاه چون فرش‌های زیبا به نظر می‌رسند و گاه یادآور گچ‌بریهای عصر سلجوقی و ایلخانی هستند. گاه طرح‌های هندسی ما را به یاد هنر ارائه شده در سقف تالار چهلستون و عالی‌قاپوی اصفهان می‌اندازند. جدا از این، نقوش بسیار زیبا اشعاری از شاه نعمت‌الله ولی با خطوطی خوش بر دیوارهای درونی مقبره نگاشته‌اند که به شرح آنها می‌پردازیم.

بر بالای تاقی کوچک و در سمت چپ در شرقی بنا این شعر مشاهده می‌شود:

پرسند اگر که شیخ در این خانقاه کیست

مهدی هادی است بگو شیخ خانقاه



در دو سوی تاق جنوبی هنرمند در دایره‌ای به رنگ قرمز مایل به قهوه‌ای که بخش‌های هندسی و حاشیه آن به رنگ قهوه‌ای است و با حروف طلایی عبارت «تَوَكَّلْتُ عَلِي خَالِقِي» را به صورت بسیار زیبایی اجرا نموده است. در بالای این قوس و در کادری مربعی شکل و به خط کوفی عبارت «الله محمد علی» اجرا شده است.

در همین بخش از بنا شاهد ادغام هنرمندانۀ رنگهای سفید، قهوه‌ای تیره و روشن، کرم، آبی و دیگر رنگها هستیم که این ترتیب متناسب رنگها اوج هنرمندی نقاش را نشان می‌دهد. این نقوش شباهت زیادی به نقوشی دارند که در سقفهای کاذب عصر صفویه و یا در تزئین جلد‌های کتاب به کار گرفته شده‌اند.

در همین سمت کتیبه‌ای به خط ثلث، و در بالادست آن، کتیبه‌ای به خط کوفی بر زمینه‌ای آبی‌رنگ که البته رنگ آن به تدریج تغییر یافته و به سبزی می‌زند، آیات قرآنی و اشعاری از شاه نعمت‌الله ولی را نشان می‌دهد. در اطراف متن آبی دو حاشیۀ سفید در بالا و پایین مشاهده می‌شود که در میان دو خط تزئینی به رنگ قهوه‌ای محاط شده‌اند. در بین این دو خط سفید تزئینی نقوش دایره‌ای شکل، مستطیلی ناقص و شبدریه‌های ناقص که به وسیلۀ رنگهای قرمز و قهوه‌ای تیره تزئین و طلاکاری شده‌اند، به چشم می‌خورند. مجدداً در همین محل نقشهای هندسی که با مهارت و زیبایی فراوانی اجرا شده و همچون طرح قالی به نظر می‌رسند، مشاهده می‌گردند.

یکی از زیباترین طرحهای تزئینی در بالای قوس اصلی مشاهده می‌شود که در آن ترکیبی از آیات قرآنی، نقوش گیاهی (اسلمی) و طرحهای هندسی، علی‌رغم تکرار تأثیر هنری مافوق تصویری ایجاد نموده‌اند. خط ثلث اجرا شده، بی‌اغراق یکی از نمونه‌های منحصر به فردی است که در جهان اسلام مشاهده می‌شود. پنج دایره متحد‌المركز که در اینجا اجرا شده است، تأثیر بسیار خوبی بر بیننده می‌گذارد. در دایره آخر که چهار دایره دیگر را در میان گرفته است و در هشت محل نام علی (ع) در شش ضلعیهایی نشان داده شده است. در هر یک از این شش ضلعیها سه بار نام «علی» ظاهر می‌شود. این پنج دایره توسط دایره‌ای دارای نقوش گیاهی و هندسی، محاط شده است. شاید در ذهن هنرمند نقاش اعداد پنج و شش اشاره بر پنج تن و امام جعفر صادق (ع) ششمین امام شیعیان داشته است. البته ذکر این نکته لازم است که نسب شاه



نعمت‌الله ولی به امام پنجم محمد باقر (ع) می‌رسد. متن نوشته شده مذکور این است:

۱. بسم الله الرحمن الرحيم اللهم صلی علی محمد. ۲. اما اختلف الملوان و التعاقب العصران و تکرر الجدیدان. ۳. واضاً القمران بَلَّغ منا روح محمد تحیه و سلاماً. ۴. اللهم صلی علی محمد عبدک و رسولک النبی الامی. ۵. و علی آل محمد و سلم.

در جای جای مقبره اشعار زیر از شاه نعمت‌الله ولی مشاهده می‌شود. متأسفانه نشت آب در بخشهایی از سقف و دیوار مقبره موجب گردیده که برخی از کلمات و گاه ابیات مندرجه به‌طور کلی شسته شوند و قابل خواندن نباشند.

۱. اول چو شد
- قطره دریاست چون به دریا شد
۲. قطره و بحر موج چون آبد
- عین ما را به عین ما یابند
۳. آن حقیقت که اولش همه اوست
- صورتش عالم است و معنی دوست
۴. گر نه آن است اصل گوهر چیست
- جوهر گوهر منور چیست
۵. کثرتش چون حباب دان دایم
- وحدتش بحر و دین به آن قایم
۶. وحدت و کثرت اعتباری دان
- نسخه عقل را چنین می‌خوان
۷. نقش عالم خیال می‌بینم
- در خیال آن جمال می‌بینم
۸. او لطیف است در همه ساری
- آب حیوان به جوی ما جاری
۹. هر که در معرفت سخن راند
- وصف خود می‌کند اگر داند



۱۰. تن بود سایبان و جان خورشید
آن یکی چتر دان و آن جمشید
۱۱. سایه و شخص می‌نماید هر دو
به حقیقت دو یکی است بی من و تو

در دیوار غربی و بر بالای محراب می‌خوانیم:

«لاخوف علیکم و لا اتم تحزنون. اما فهذه البقعه المبارکه کعبه الحاجات و

قبلة..... جنة الفردوس طاب یغماها من الروضه الرضوان

فی عمل العبد شکر الله

القزوینی نقاش

در ورودی جنوبی نام احمد شاه بهمنی به این صورت آمده است: «السلطان السلاطین
افضل خلیفته اله فی العالم الواثق بتایید الله القوی ابوالمغازی شهاب الدنیا و
الدین احمدشاه اولی بهمنی

عمل العبد شکراله القزوینی نقاش

نتیجه گیری

پس از حمله مغولان و تیموریان به ایران بسیاری از هنرمندان و دانشمندان در جستجوی
مکانی که بتوانند در آن هنر والای خود را به تصویر بکشند یا مکاتب خود را بر پا
دارند، ایران زمین را ترک گفتند. هندوستان با سابقه کهن روابط حسنه با ایران، مقصد
بسیاری از این بزرگمردان بود. با ظهور سلسله صفوی و سختگیری صفویان بر سایر
اقلیتهای مذهبی غیرشیعه، بار دیگر این روند مهاجرت هنرمندان ایرانی به هند رونق



گرفت. به طوری که در این دوره در ادبیات، هنر، معماری، و ... هندوستان خاستگاه سبکهای جدیدی شد که اصالتی بی تردید ایرانی دارند.

در میان این هنرمندانی که بار سفر به هندوستان را بستند و در این سرزمین آثار جالبی را از خود بر جای گذاشتند، یکی رفیع‌الدین قزوینی، معمار مسجد ارگ قلعه گلبرگا، و دیگر شکرالله قزوینی، هنرمند نقاش و طراح تزیینات مقبره احمدشاه بهمنی است که با آثار خود، علاوه بر شکوه بخشیدن به بخشی از قلمرو اسلامی شبه‌قاره، با سنت‌شکنی و ایجاد روشهای جدیدی که بر پایه نیازهای اقلیمی هند بودند، سبکهای هنری و معماری ایرانی در این دوره را به صورتی قابل توجه ارتقا دادند.

منابع

- حکمت، علی اصغر، ۱۳۳۷، سرزمین هند، تهران.
- شایگان، داریوش، ۱۳۶۲، ادیان و مکتبهای فلسفی هند، تهران.
- معین، محمد، ۱۳۷۱، فرهنگ فارسی، تهران.
- Sherivan. H. K, 1953, *Bahmanis of the Deccan*, New Delhi.



تحسین به گفته خود

سید مهدی حسینی^۱

چکیده

تحسین، سخنسرای گمنام قرن دوازدهم هجری قمری است. در گفته‌های سخنوران و نویسندگان تذکره و تاریخ، مشخص و عیان نیست که در کجا به دنیا آمد و در کجا درگذشت. اما اثر او با نام گلشن اذهان یا سفینه التحسین^۲ در سال ۱۳۶۶ش از خرابه مسجدی واقع در بلتستان به دست آمده است. کتابهای تاریخ و تذکره در باره این سخنسرا بس اختلاف نظر دارند. با تحقیق و تطبیق این نظرها و گفته‌ها، از خود گلشن اذهان نیز جست‌وجو می‌کنیم تا چهره واقعی سراینده مشخص و عیان گردد.

کلیدواژه‌گان: تحسین، گلشن اذهان، بلتستان

نویسندگانی که تحسین را در ردیف گویندگان برجسته بر شمرده‌اند، سه گروه هستند: گروه اول، آقا عبدالعلی تحسین کشمیری را در تذکره‌های خود ذکر نموده، اما خبری از گلشن اذهان نداده‌اند. گروه دوم، گلشن اذهان را اثر آقا عبدالعلی تحسین می‌دانند و گروه سوم باور دارند که آقا عبدالعلی تحسین پیوندی با گلشن اذهان ندارد.

۱. کتابدار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد mehdiagha14@yahoo.com

۲. این نسخه خطی شامل ۴۵۸ برگ با کاغذ زرد و خط نستعلیق و نسخ و شکسته که در کتابخانه شخصی آقای حسن حسنو «برات لائبریری» واقع در خیلوی بلتستان نگهداری می‌شود، دارای سه بخش غزلیات، مخمسات و مرثی می‌باشد. و به دستور ایلیچی یوسف خلیفه، به دست میر عبدالله به نگارش آمده است. عکس نسخه و دستنوشته نگارنده آن در کتابخانه گنج‌بخش اسلام‌آباد نیز موجود است.

گروه اول

گروه اول که تعدادشان از بیست می‌گذرد^۱ هشت شاعر را که «تحسین» تخلص داشتند،^۲ و یکی از آنان آقا عبدالعلی تحسین کشمیری می‌باشد، در تذکره‌های خود ذکر نموده‌اند. از مطالعه این تذکره‌ها احوال و آثارش را بدین قرار می‌بینیم:

آقا عبدالعلی تحسین کشمیری الاصل، شاگرد و دخترزاده میرزا داراب بیگ جويا (۱۰۸۰ق) است. به فضایل اخلاق حمیده موصوف، بسیار رنگین‌طبع، خوش‌فکر و صاحب تلاش است. اکثر اوقات در مسجد بیگم به حضرت گلشن الله و در صحبت خوشگویان عصر، محمدحسن سامع، شیخ عبدالرضای متین صفاهانی (متوفی ۱۱۷۵ق) و غلام نبی محب بلگرامی (متوفی ۱۱۶۵ق)، دیده می‌شود. در عین جوانی از کشمیر درآمده در لکهنو به ملازمت نواب برهان‌الملک سعادت خان، ناظم ملک اوده‌ده، در لکهنو رخت هستی از این جهان بریست. اوست:

در پرده به رنگ شمع فانوس
کار تو همیشه خودنمایی است
تحسین به غمت هلاک گردید
زین بعد تخلص فدایی است

باشد مکان ز گرم‌روی لامکان مرا
در زیر پا، چو آبله است، آسمان مرا



۱. نگاه کنید به منابع از شماره ۱ تا ۲۱.

۲. تحسین بخارایی، تحسین پانی‌پتی، تحسین دهلوی، تحسین رضوی یا شیرازی، تحسین لاهوری، تحسین لکهنوی، تحسین ملتانی، و تحسین کشمیری که مربوط به این موضوع است (فرهنگ سخنوران، ص ۱۱).

به خود هر کس بپیچد در سخن خواهد سخنور شد
که شمشیر زبان را پیچ و تاب فکر جوهر شد

گروه دوم

نخستین بار آقای غلام حسن حسنو بلتستانی گلشن اذهان را کشف کرد. حس کنجکاوی او جهت هویت صاحب و گوینده آن، او را به سوی کتب و تذکره‌ها کشاند. هویداست که تذکره‌ها و کتب تاریخ، آثار گویندگانی را بیان می‌دارند که در دسترس نویسندگان بوده‌اند. اما بلتستان در آن زمان چنین وضعیتی نداشت، و اگر بالفرض در دسترس بوده و ثبت هم شده باشد، اقتضای زمان متحمل این گونه وضعیت نبوده که نگهداری آن می‌کرد یا به تعبیر دیگر از استیلای سیکهای متجاوز هندی تا استقلال بلتستان در سال ۱۹۴۸م دچار اغتشاشات سیاسی، اجتماعی، علمی و مالی بوده، هرچه از این سرمایه‌هایی داشته، به یغما برده شد. زیرا هیچ کتابی یا نویسنده‌ای بیانگر واقعات و اشخاص آن دوره و یا پیش از آن نیست، جز به شکل افسانه و اوراق پراکنده که سیاحان و گردشگران در ضمن سفرنامه خود، شمه‌ای از آن یادآور شده‌اند. از سوی دیگر توجه پژوهشگر محترم مزبور، تلاش و جستجوی گوینده گلشن اذهان را به طرف محل دریافت این نسخه خطی ذی قیمت نمود که شاید صاحبش نیز در دور و بر آن پیدا گردد!

بدین گونه آقای حسن حسنو، پس از مقایسه با تحسین‌هایی که در تذکره‌ها مذکور شده است، صاحب گلشن اذهان را عبدالعلی کشمیری پنداشته، مقاله‌ای در فصلنامه



دانش^۱ به چاپ رسانید که سندی برای نویسندگان دیگر قرار گرفته، حتی در دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره نیز به همان صورت و معنا به نگارش آمده است.^۲

گروه سوم

آقایان محمدحسن حسرت و سید محمدعباس کاظمی، با دلایل مختلف، معتقدند که گلشن اذهان اثر عبدالعلی تحسین کشمیری نیست، بلکه اثر سید میر ابوالحسن تحسین می‌باشد.

آنچه در باره گلشن اذهان و آقا عبدالعلی تحسین در کتب تاریخ و تذکره‌ها آمده بود، ملاحظه فرمودید و حالا می‌بینیم سراینده در گلشن اذهان خود را به چه نحوی بیان دارد.

نام و تخلص

در بخش «بیان تواریخ» گلشن اذهان، تاریخ وفات شاعر که خود وی پیش‌بینی نموده، در حاشیه یافت می‌شود. عنوانش عیناً نقل می‌گردد: «تاریخ متوفی میر ابوالحسن متخلص تحسین رحمه الله علیه».

پس روشن شد که اسم صاحب گلشن اذهان میر ابوالحسن تحسین است. اما سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که آیا ابوالحسن کنیت است یا اسم؟

معمولاً ابوالحسن کنیت به کار می‌رود، اما از کلامش برمی‌آید، که تحسین تنها پسری به نام سلطان حسین داشته که در پنج‌سالگی فوت کرد و مرثیه مفصلی در آن موقع سروده که در دست داریم. لذا بعید است، اسم کوچکش «ابوالحسن» بوده باشد،

۱. «تحسین کشمیری کا فارسی کلیات»، دانش، ش ۱۰.

۲. برای اطلاعات بیشتر می‌توانید به کتابهای دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، ص ۶۶، و نصاب شاعری اور فارسی بلتی منظوم لغت مراجعه نمایند.



اما با دلایل زیر می‌توان گفت نامش «حسن» و میان مردم به عنوان ابوالحسن معروف بوده است. زیرا نکته‌ای که جلب توجه می‌کند، این است که در آخر بخش غزلیات گلشن اذهان همراه با تخلص تحسین، نام «حسن» هم به کار رفته است:

چو نامش گلشن اذهان نهادم
شود مقبول ذهن استواری
برابر در عدد شد نام و تاریخ
سزد دل شاد سازی از شماری
حسن تحسین بیابد گر در این نظم
به امیدی رسد امیدواری
چو جستم سال تاریخش خرد گفت
بماند از من سخنها یادگاری

همچنین در غزل شماره ۴۵ نیز نامش را صریحاً «حسن» گفته است که اوزان قافیه‌های قبلی مانند بدن، سخن، کفن، چمن، و ...، در مصرع اول تحسین و در مصرع آخر قافیۀ حَسَن، بدین قرار می‌آورد:

نظمش نبود لایق تحسین عزیزان
از خجلت تقصیر سخن گشت حسن آب

البته تحسین در غزلی که به پیروی شیخ اجل، سعدی، سروده، نام «عبدالعلی» را آورده است. به همان دلیل گروه دوم مذکور در فوق، تحسین را با عبدالعلی تحسین کشمیری که در لکهنو می‌زیست، یکی گرفته‌اند. اینجا هم چند نکته قابل تذکر است:

مشخصات آغا عبدالعلی تحسین بدین قرار است:

۱. آغا عبدالعلی در لکهنو می‌زیست.

۲. ملازم برهان‌الملک سعادت خان، پادشاه ملک اوده بود.



۳. دخترزادهٔ میرزا داراب بیگ جو یا بود.
۴. فقط چهار بیت از او یاد شده است.
۵. تخلصش از تحسین به فدایی تغییر خورده است.
۶. معاصرانش، محب بلگرامی (۱۱۶۵ هجری)، شیخ عبدالرضای متین صفاهانی (۱۱۷۵ هجری) می‌باشند.

اما هویت میر ابوالحسن تحسین بدین سان به نظر می‌رسد:

۱. در غزل مزبور عبدالعلی به صورت شخص سوم به کار رفته، و پیش از آن تخلص خود تحسین هم به ذکر آمده، که جای تأمل است. دوم اینکه شخصی به نام ابوالعلی هم در گلشن اذهان دیده می‌شود که در منطقهٔ حسوره که امروز به نام استور شناخته می‌شود، می‌زیست. وی عالم و دبیر پادشاه آن ناحیه «راجه علیخان» بود؛ در موقع سفر به کشمیر، خدمتگزار و هم‌صحبت تحسین در آن منطقه بود.

ابوالعلی شب و روز شد رفیق سخن
که عالم است در آن ملک و شاه راست دبیر

ابوالعلی و عبدالعلی یکی باشد که دبیر شاه ملک حسوره (استور) بوده و به تشویق وی این غزل را سروده است، چرا که از شعر مورد بحث نیز همان معنی و مفهوم بر می‌آید:

ن ی ا ز (نیاز) یابد پذیرایی قبول
ت ح س ی ن (تحسین) ز تست ای ش ه (شه)
ش ه (شه) را بنده ما را دوست آن عبدالعلی
شد محرک در کمال س ع د ی (سعدی)

۲. آیا گوینده‌ای هست که اربابش را تعریف، توصیف یا حداقل یاد نکرده باشد؟
آن هم تحسین که سگی در سفر همراه داشته و دوازده بیت در وصفش می‌سراید.



۳. آقا عبدالعلی دختر زاده میرزا داراب بیگ جوياست که سيد نيست. اما سراينده گلشن اذهان نجيب الطرفين سيد است:

مير شمس‌الدين عراقی بت‌شکن
هست جد آن جناب و جد من
هست جد ديگرم با زيب و زين
ساکن قم حضرت سيد حسين
مرقدش در زينه گير کامراج
در ارادت داده خلقان را رواج
گوهرم نام خدا از هر طرف
چون تو از اجداد خود دارد شرف

۴. در حالی که «جويا» را تنها يك بار به اين صورت و معنا به خاطر می‌آورد:

تحسين شده ديوانه از اين مصرع جويا
ياران مگر اين شهر شما سنگ ندارد

۵. چهار بيتی که از آغا عبدالعلی یاد شده، هيچ جای گلشن اذهان يا آثار ديگر وی پيدا نيست.

۶. آغا عبدالعلی تخلصش را به فدایی تغيير داده است، ولی کلیه اشعار سفينته التحسين با تخلص تحسين به نگارش آمده است.

۷. عبدالعلی تحسين معاصر محب بلگرامی (متوفی ۱۱۶۵ق) و عبدالرضای متين صفاهانی (متوفی ۱۱۷۵ق) می‌باشد. ولی مير ابوالحسن تحسين در آن موقع يا پيش از آن در بلتستان سرگرم تدریس و عمل بوده است، چنانکه در سفرنامه کشمير «قضا و قدر» (نوشته سال ۱۱۷۵ق) بيتی يافت می‌شود که نشان می‌دهد وی پانزده سال پيش از اين در کشمير بود:



شدیم وقت ملاقات سال پانزدهم
ز فرط شوق چو بادام توأم کشمیر

بنا بر این سال ۱۱۴۲ق بود که تحسین از کشمیر به بلتستان رخت سفر بر بست. اما می‌توان اشاره کرد که او قبل از این هم در بلتستان بود. «نصاب شاعری» این نکته را روشن می‌سازد:

هست تاریخ انتظام نصاب
نسخه جیدی نکو فرجام

از حساب جمل، سال ۱۱۴۲ برمی‌آید که تاریخ تکمیل نصاب است. تحسین در بلتستان اول زبان بلتی را فرا گرفته بعداً برای تسهیل فارسی دانان دیگر، این نصاب را تنظیم نموده است که غیر از بلتستان امکان پذیر نمی‌باشد.

از بحث و دلایل فوق به این نتیجه می‌رسیم که شاعری به نام عبدالعلی تحسین کشمیری در لکهنو می‌زیست و شاعری دیگر با نام میر ابوالحسن تحسین معروف به بوا تحسین در بلتستان زندگی می‌کرد و اثر گرانهای او گلشن/ذهان یا سفینة التحسین را در دست داریم.

در کتب تاریخ بلتستان دو روایت راجع به سید ابوالحسن دیده می‌شود: یکی در مقدمه گلدسته عباس که مجموعه قصاید بوا عباس است، و از اخلاف میر شمس‌الدین عراقی می‌باشد، بدین قرار آمده است: «اهالی ناحیه چهورگاه، از سید نجم‌الدین ثاقب (بوا نجمو) خواستند که کسی را برای تبلیغ به سوی آنان اعزام نمایند. ثاقب خلف اکبر خود سید ابوالحسن را در ناحیه خنمی کا اعزام فرمود. او از آخوند غلام‌علی سکر دوی آموزش ابتدایی فرا گرفت و پس از آن نزد آخوند علی بلغاری مراحل تحصیلات تکمیلی را طی کرد و عالم برجسته‌ای شد.»



روایت دوم را در تاریخ جمون اثر مولوی حشمت‌الله به این صورت می‌بینیم: «سید نجم‌الدین ثاقب که در منطقه شگر زندگی می‌کرد، به تقاضای مردم اهالی چهورکاه، سید ابوالحسن را نزد آنان اعزام نمود و استقبال گرمی مواجه شده، مسجد و حسینیه‌ای هم احداث کردند. سید ابوالحسن یک عالم برجسته بود که تصانیفش تا هنوز باقی است.»

نام پدر و نیاکانش

اسم کامل پدر تحسین در هیچ مأخذی ذکر نشده است. خود تحسین هم اسم کاملش را نگفته، در ماده تاریخ وفات پدر و در بعضی اشعار دیگر فقط تخلص وی را که مقیم بوده بیان نموده است. اما آقای غلام‌حسن حسنو، در مقاله خود با عنوان «کلیات فارسی از تحسین کشمیری» چاپ شده در فصلنامه دانش، نام پدرش را میرزا مقیم نوشته، ولی مأخذش را بیان نکرده است.

البته در کتب تاریخ شبه قاره، به سه میرزا مقیم بر می‌خوریم: یکی در کتاب تاریخ فرشته که میرزا مقیمی در عهد اکبر پادشاه ذکر شده که به عوض خونبهای ناحق مفتیان در سال ۹۷۷ ق به قتل رسیده بود. دوم شاعری بود به نام میرزا مقیمان بخاری که در عهد پادشاه عالمگیر می‌زیسته و شرحش در کتاب مردم دیده آمده است. سوم میر محمد مقیم تبریزی فرزند میر شاه‌میر که اصالتاً تبریزی بود. محمد مقیم با فرزند خود سید علی خان جواهررقم به هندوستان منتقل شد. او خط خفی را خوش می‌نوشت. هیچ یک از سه نفر فوق‌الذکر پدر تحسین به نظر نمی‌رسد.

مقیم پدر تحسین در سکر دو^۶ زندگی می‌کرد و از شاعران و عالمان عهد خود بود و طبق گفته تحسین، وی ناظم چهار کتاب و دیوان شعر بوده، در سال ۱۱۴۷ق از این



دنیای فانی به عالم بقا شتافت. چنانکه در قسمت تاریخ کلیات تحسین مرثیه‌ای با عنوان «تاریخ وفات قبلگاهی» می‌بینیم.

سایه قبلگاه هر دو جهان
شده زایل ز فرق فرزندان
قبلگاهی مکارم الاخلاق
عالم دهر و فاضل دوران
ناظم گفتگوی فقه و اصول
واقف لفظ و معنی قرآن
موطنش دار مؤمنین که قم است
زاده دوره شه مردان
میر بابای ویس جد دگرش
میر سید حسین قمی دان
این چنین است راست سلسله‌اش
تا محمدتقی جواد زمان
متخلص شده به اسم مقیم
ناظم چار نسخه و دیوان
در جنت به روی خویش گشود
کرد هشت باب منظوم جنان
مرقدش در سواد اسکردو
قرب قلعه کنار ریگستان
گشت از یمن تربت پاکش
نخلها سبز و مستمر آب روان
از وطن دور مانده در غربت



چون ز دنیا نمود نقل مکان
بندهٔ تحسین بی‌کمال ائیم
هست یک قطرهٔ آب از آن عمان
جستم از هاتفی نشانش را
در جوابم بگفت فی رضوان

گلشن اذهان صریحاً نیاکان پدری و مادری خویش را در ابیات زیر هم اشارت می‌کند:

شمس‌الدین عراقی بت‌شکن
هست جد آن جناب و جد من
هست جد دیگرم با زیب و زین
ساکن قم حضرت سید حسین
مرقدش در زینه‌گیر کامراج
در ارادت داده خلقان را رواج
گوهرم نام خدا از هر طرف
چون تو از اجداد خود دارد شرف

از این طریق، سلسله‌نسبش از یک طرف به سید حسین از سادات رضوی و از طرف دیگر به سید شمس‌الدین عراقی از سادات موسوی می‌رسد.

می‌رسید. در کتاب تاریخ اقوام کشمیر و شباب کشمیر از محمد دین فوق، دو سید حسین قمی ذکر شده است که هر دو را از سادات رضویه روایت می‌کند که در عهد سلطان زین‌العابدین پادشاه کشمیر یک سید حسین رضوی از قم ایران تشریف آورده و شاه مذکور، باغی را که در زینه‌گیر کشمیر داشت، به آن سید بزرگوار تقدیم نمود. در



همان کتاب ذکر شده است که بعداً از همان خانواده، سید حسین رضوی دیگری برخاست و در عهد دوگراها در کشمیر بسیار شهرت یافت. بوا تحسین از فرزندان سید حسین اول الذکر می‌باشد که از کلام تحسین روشن است و هنوز هم در زینه‌گیر کشمیر مرجع خلاق می‌باشد، و شجرنامه نسب سادات رضوی بلتستان نیز تأیید می‌کند.

تعلیم و تربیت

تحسین در خانواده‌ای علمی چشم به جهان گشود و در محیط ادبی تربیت یافت. در باره آموزش وی اطلاعات دقیقی در دست نیست که وی از چه کسی و در کجا کسب علم و دانش نمود؛ منتها نیاکانش اهل علم بودند، مخصوصاً پدرش سید مقیم که شاعر، عالم فقه و اصول و شخصیت برجسته‌ای بود. تحسین تحصیلات ابتدایی را از او فرا گرفت، که خود او خاطر نشان می‌نماید:

رتبه نظم سخن تحسین ز آبا یافتم
من خریدم این متاع نیک از بازار نیک

یا اینکه:

تحسین ز فیض مقیم است کامیاب
ای مدعی زبان تو لال است پیش ما



علاوه بر این، تحسین از سید نجم‌الدین ثاقب نیز کسب فیض کرد. نجم‌الدین ثاقب، معروف به «بوا نجمو» از عالمان و گویندگان برجسته و صاحب‌دیوان در بلتستان بود. او از اخلاف میر شمس‌الدین عراقی بود. بنا بر این، ثاقب نیای مادری تحسین بوده است، و تاریخ هم این نکته را تأیید می‌کند که صاحب تاریخ جمون، مولوی حشمت‌الله،

می گوید: نجم‌الدین ثاقب خلف اکبر خود سید ابوالحسن را برای تبلیغ به ناحیهٔ
چهورگاه اعزام نمود.

تحسین نام نجم‌الدین ثاقب را با احترام به خاطر می آورد و چندین نامهٔ منظوم هم به
نامش یافت می شود. تعلیم و تربیت خودش را از او نیز بیان دارد.

ثاقب ز نظم تست که تحسین کمال یافت
تابنده باد نجم تو بر آسمان عمر

بوده‌ام مقتبس از یرتو نجم‌الثاقب
زخم ناسور دل از فرقت او مشکین است

تحسین در شاعری تحت تأثیر شاعر معروف سبک هندی، صائب تبریزی، قرار دارد و
او صائب را استاد خویش می خواند:

در فن شعر و بندوبست سخن
صائباً اوستاد تحسین است

چند تحسین پی فطرت بزنی گام دو چند
ختم در صائب استاد شده خوش‌سخنی

تحسین پس از کسب فیض علوم متداوله در بلتستان، عمر ثمربخشی را نیز همانجا به
صورت تدریس و تربیت مردم عموم و خواص به خرج داد.

از درس دادن تو منم خایف و خجل
مانند مادری که دهد شیر مار را
باب الجنان که هست کتاب حدیث وحی



خواندی تمام و یافتی آن افتخار را
من درس نرد و لهو و قمارت نگفته‌ام
کردم تبه به تربیتت روزگار را ۱

تحسین همراه با چهارده تن از اعضای خانواده‌اش در (اسکردو در بلتستان) زندگی می‌کرد. مرجع خلائق بودن خانه‌اش، از این شکایت‌نامه که در خصوص تنگی و قحطی به راجا علیخان^۲ نوشته بود، روشن می‌شود:

چهارده تن مراست نانخور نیز
که به نان کرده‌اند دندان تیز
نیز از میهمان می‌رس حساب
ترسم از ذکر آن ز حبط ثواب
نیک بنگر که حال من این است
دیگران را کجا غم دین است
از علی عین ولا و یا دانند
گویم این نکته را که تا دانند ۳



خدمات علمی، ادبی و دینی وی به ما روشن می‌سازد که او عمر خویش را در بلتستان گذرانیده است. چنان‌که علاوه بر غزلیات و سایر اصناف سخن در بخش تاریخ‌گویی گلشن‌آذهان و فیات و وقایع گوناگون بلتستان را به نظم آورده است؛ مانند تاریخ حادثهٔ سیل به علت شکستن سد اسکردو معروف به «سد پاره» که احتمالاً از همان روز به سد

۱. گلشن‌آذهان، ص ۲۶۲.

۲. راجا علیخان یکی از راجگان معاصر تحسین از خانوادهٔ مقبون که در ناحیهٔ حسوره (استور) حکمرانی می‌کرد.

۳. گلشن‌آذهان، ص ۲۶۳.

پاره یعنی سدی که پاره شده، معنون گردیده باشد:

روز یکشنبه ز تقدیر خدای
پر صدا شد گوش هر شاه و گدای ۱
وجه آن شور از خرد جستم بگفت
سد اسکردو شکست آب های های

گذشته از این، نصاب، که فرهنگ منظوم بلتی و فارسی می باشد و چهارصد بیت را در برمی گیرد، کار چندروزه‌ای نیست، بلکه عمری را می‌طلبد و این کار سترگ و بزرگ بی نظیر میراث مشترک فرهنگی در شبه‌قاره هند و پاکستان مخصوصاً در بلتستان می‌باشد.

سید میر ابوالحسن «بوا تحسین»^۲ دوست نداشت کسی وی را با نام کشمیری^۳ یاد کند؛ اگرچه اجداد وی در کشمیر «زدبیل» ملک داشته همانجا مدفون‌اند. چنانکه در پاسخ به چنین خطابه‌ای، نامه مفصلی نوشته است و این هم بیتهایی از آن است:

وانکه گفتی شیعه کشمیری‌ام
سرفرازی دادی از بی‌پیری‌ام
موطن اصلی من کشمیر نیست
شاهد اندر دعوی من جز تو نیست
مدفن اجداد هم باشد در آن
من نگویم خود بدان ای نکته‌دان ۱

۱. در حاشیه نوشته است.

۲. سید میر ابوالحسن تحسین در بلتستان با عنوان «بوا تحسین» معروف بوده است. واژه «بوا» به معنی پدر و یا احتراماً پیش از اسم به کار می‌رود.

۳. بیتی در حاشیه نسخه خطی گلشن/ذهمان (ص ۲۵۸) بدین قرار به نگارش آمده است:

سنی بلخ شیعه کشمیر دو گروه‌اند در جهان بی‌پیر



چون نه به جا آورم شکر خدای مجیب
 فاتحه والدین باز مرا شد نصیب
 رفتن کشمیر بود محض به قصد دوا
 لیک نشد چاره‌ای درد مرا از طبیب
 غیر جفا و ستم حاصل از اهلش نشد
 خشم سگ افزون کند دیدن مرد غریب ۲

تاریخ گواهی می‌دهد که بلتستان در آن زمان با عنوان «تبت خرد» نامیده می‌شد و دور از چشم‌های جهانیان دیگر، مخصوصاً از دسترس محققان و پژوهشگران، بود. به همین سبب نه فقط تحسین، بلکه هیچ‌گونه گوینده‌ای از آن دیار، در تذکره‌ها راه نیافته، آثارشان نیز به علت فقر، ناقدری و ستمگری دو گراهای متجاوز، از دستبرد زمان به یغما رفته تنها به صورت فسانه و سمر باقی مانده‌اند، مانند نجم‌الدین ثاقب، بوا سلطان، بوا جوهر، بوا عباس،^۳ بوا ذاکر، اخون حسین.^۴



۱. گلشن ادهان، ص ۲۵۹.

۲. گلشن ادهان، ص ۲۱۶.

۳. بوا عباس از نوآگان میر نجم‌الدین ثاقب و با عنوان ملک‌الشعرا از لحاظ قصیده‌سرایی در بلتستان معروف است.

۴. اخون حسین و بوا ذاکر در مرثیه‌سرایی معروف‌اند و مراثی آنان نیز به چاپ رسیده است.

وفات

گلشن اذهان و نصاب که از بلتستان دریافت شدند و هیچ گوشهٔ جهان دیگر دارای خبری از آن نیست، توجه ما را به این نکته جلب می‌سازد که صاحب آن نیز همانجا داعی اجل را لیک گفته باشد، و الا اثری از آثارش و خبری از وی در تذکره‌ها می‌آمد و شاهد آن می‌بودیم. خود شاعر می‌دانست و چنین پیش‌بینی کرده است:

بلی هر وقت در فصل بهاران گل برون آید
کجا در خاک پنهان گشته تحسین می‌شود پیدا

سید میر ابوالحسن تحسین در گلشن اذهان مرگ خود را در روز چهارم جمادی‌الثانی به روز شنبه ۱۱۹۰ ق در بلتستان پیش‌بینی کرده است.

خدایا ز تو هر چه خواهم ببخش
تویی بر عملها گواهم ببخش
تهیدست گشتم روان در رخت
به روح رسالت پناهم ببخش
امیر و شه مؤمنان مرتضی است
به حق همان پادشاهم ببخش
به تاریخ خود گفت تحسین دعا
الهی جمیع گناهم ببخش

اما جای پرسش است که آیا کسی می‌تواند روز و ماه و سال تاریخ وفات خود را قبل از مرگ بداند؟ البته به نظر می‌رسد این قطعهٔ تاریخی در حاشیه به نگارش آمده است.

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی من بعدنا
وآل آصفه الطیبین الطاهرین



.. فرق دارد. سوم، کسانی که آقا عبدالعلی تحسین و میر ابوالحسن تحسین را یکی دانسته‌اند، تنها حدس زده‌اند که وی پس از سال ۱۱۸۵ ق از بلتستان به لکهنو رخت سفر بر بسته، همانجا در گذشته باشد. ولی تاریخ وفات را همان ۱۱۹۰ ق قرار می‌دهند و این پیش‌بینی را قبول نیز دارند. آقایان محمدحسن حسرت و سید محمد کاظمی جای وفاتش را در بلتستان قرار می‌دهند. آقای کاظمی در مقاله‌ای که در روز بزرگداشت تحسین ارائه نمود، دلیلی چنین آورد: «چنانکه تحسین قبر پدرش مقیم را در اسکردو گفته است، بنده (کاظمی) مورد بررسی و تحقیق قرار دادم. من نتوانسته‌ام قبر مقیم را تاکنون پیدا کنم، ولی شخصی به نام حاج محمد جو کشمیری تبار، اهل اسکردو و دارای سن بالا به این جانب گفت، من قبر مقیم یا شخصی با این نام نمی‌شناسم، اما شاعری بوا تحسین را خبر دارم که عالم و فاضل و محترم میان مردم بود که پدر مادر و بزرگان تأکید داشتند، فاتحه و چراغ افروز قبرش باشیم. قبر عقب حسینیه «بیت الاحزان» واقع در قبرستان اسکردو معروف به قتلگاه می‌باشد و به این حقیر هم نشان داد.»

این خبر قرین قیاس نیز می‌باشد که کنار والدین خود وی مغفور و مدفون باشد. بلکه خود تحسین با زبان رسا شغل و نشانی‌اش را در قید حیات و پس از آن بدین قرار اشاره نموده است:

من چراغ افروز خاک والدینم، روشن است
 کی جدا گردد ز پای شمع خود پروانه‌ای
 لطف باشد گر به اخلاصی مرا یاد آورد
 هر که بر گوشش خورد از خاک من افسانه‌ای



منابع

۱. فرهنگ سخنوران، عبدالرسول خیامپور، کتاب آذربایجان، تبریز، ۱۳۴۰.



۲. تذکره شعرای کشمیر، خواجه عبدالمجید عرفانی، تهران، ۱۳۴۳ ش.
۳. تذکره شعرای کشمیر، سید حسام‌الدین راشدی، اقبال آکادمی، کراچی، ۱۹۶۷ م.
۴. تذکره روز روشن، مولوی محمد مظفر حسین صبا، با مقدمه و تحشیه محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، رازی، تهران، ۱۳۴۲ ش.
۵. تذکره مجمع النفایس، سراج‌الدین علیخان، به کوشش زینب النساء علیخان، اسلام‌آباد، ۱۳۸۳ ش.
۶. حدیقه الشعراء، سید احمد دیوان بیگی شیرازی، به تصحیح عبدالحسین نوایی، زرین، تهران، ۱۳۶۴ ش.
۷. ریاض‌العارفین (بخش اول)، آفتاب رای، با تصحیح و مقدمه سید حسام‌الدین راشدی، مرکز تحقیقات فارسی اسلام‌آباد، ۱۹۷۶ م.
۸. گلزار جاوید، محمود هدایت، زیبا، تهران، ۱۳۵۳ ش.
۹. مردم‌دیده، حاکم عبدالحکیم، به اهتمام سید عبدالله، پنجاب آکادمی، لاهور، ۱۹۶۱ م.
۱۰. سفینه خوشگو، بندر ابن داس خوشگو، مرتبه سید شاه محمد عطاءالرحمان عطا کاکوی، اداره تحقیقات عربی و فارسی، پتنه، ۱۳۷۸ ش.
۱۱. سفینه هندی، بهگوان داس هندی، سید شاه محمد عطاءالرحمان عطا کاکوی، اداره تحقیقات عربی و فارسی، پتنه، ۱۳۷۷ ش.
۱۲. پارسی سرایان کشمیر، گروه‌های لعل تیگو، تهران، ۱۳۴۲ ش.
۱۳. ریحانه‌الادب، محمدعلی مدرس تبریزی، ۱۳۲۳-۱۳۲۶ ش.
۱۴. سرو آزاد، غلام‌علی آزاد بلگرامی، هندوستان، ۱۹۱۳ م.
۱۵. صبح گلشن، سید علی حسن خان صاحب بهادر حسینی قنوجی بخاری، هندوستان، ۱۲۹۳ ق.
۱۶. صحف ابراهیم، ابراهیم علی خان، خدابخش لائبریری، ۱۹۷۸ م.
۱۷. عقد ثریا، غلام‌علی همدانی مصحفی، اورنگ‌آباد، ۱۹۳۴ م.

۱۸. گل رعنا، لچھی نرائن شفیق اورنگ آبادی، دانشگاه پنجاب.
۱۹. همیشه بهار، کشن چند اخلاص، کراچی، ۱۹۷۳ م.
۲۰. نشتر عشق (ج ۲)، حسین قلی خان، دانشگاه پنجاب.
۲۱. آثار الشعراء، سید محمد اکرم شاه اکرم، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۸۷ ش.
۲۲. فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان (ج ۸)، منزوی احمد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ۱۳۶۶ ش.
۲۳. نصاب شاعری اور فارسی بلتی منظوم لغت، تحسین، تدوین حسن عماچه، لاهور، ۲۰۰۵ م.
۲۴. دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره (ج ۴)، حسن انوشه، تهران، ۱۳۷۵ ش.
۲۵. میر سید محمد نوربخش و مسلک نوربخشیه، محمد نعیم غازی، اسلام آباد، ۲۰۰۰ م.
۲۶. فصلنامه دانش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، شماره ۱۰.
۲۷. پیغام آشنا، فصلنامه راینی فرهنگی ج.۱. ایران، اسلام آباد، شماره‌های ۱۸ و ۲۳.



داعی الاسلام و مسئله تغییر خط

قهرمان سلیمانی^۱

چکیده

رویاری با مغرب‌زمین، تمامی شاخصهای هویتی ملت ایران را در معرض دگرگونی و تغییر قرار داد. شتاب تحولات اجتماعی و فرهنگی در ۱۵۰ سال گذشته به اندازه‌ای بوده که عبور هوشمندانه از رخدادهای در بسیاری از موارد مقدور نبوده و آواری که بر جوامع سنتی فرود آمده، مجال تفکر را از رهبران فکری و معنوی گرفته است. در برخی موارد هم تجدد آمرانه توسط رهبران و حاکمان راه را بر مهاجمان چنان هموار کرد که بی هیچ مقاومتی تمامی عرصه‌ها توسط آنان فتح شد و مجال برای مقاومت و تفکر تصمیم‌بازی نماند. در نتیجه عرصه هویت و شرف ملی و معنوی به تسخیر بیگانگان در آمد و جهان‌فرهنگی جامعه ما چنان دگرگون شد که کمتر شباهتی و ارتباطی با گذشته فرهنگی و دینی خود داشت.

اما در برخی حوزه‌ها که مجال برای تعمق و تفکر ماند، رهبران معنوی و فرهنگی، با تفکر و تدبیر چاره‌اندیشی کردند و در مقابل این سیل بنیان‌کن که همه چیز را با خود می‌برد، سدی از آگاهی و

۱. www.iranicaonline.com

روشنگری زدند و در صیانت از مؤلفه‌های هویت دینی و ملی، موجد کارهای بزرگی شدند که نسل در نسل فرزندان ایران وامدار آنان هستند.

یکی از عرصه‌های تهاجم به موارث هویتی، مسئله خط و زبان فارسی بود و یکی از کوشندگان در این مسیر روانشاد سید محمدعلی داعی‌الاسلام است که این نوشته یادی از او و خدمات وی به زبان و خط فارسی است به همراه بازچاپ رساله‌ای از وی به نام «خط لاتین برای فارسی».

کلید واژه‌ها: تغییر خط، فرهنگستان، داعی‌الاسلام

تاریخ معاصر ایران شگفتیهای بسیار دیده و حوادث مختلف را شاهد بوده است. بر تارک این تاریخ نام بزرگمردانی می‌درخشد که برای اعتلای فرهنگ و صیانت از ارزشهای دینی و ملی، هستی خویش را در طبق اخلاص نهادند و با مجاهدتی ستودنی در عرصه‌های گوناگون موجب کارهای بزرگ شدند.

یادآوری مجاهدتها و ژرف‌اندیشیهای آنان، دوباره خوانی میراث معنوی این جماعت، و نگرستن از سر تعمق بدانچه آنان انجام دادند، می‌تواند برای درک دنیای امروز ما بسیار مفید و درس آموز باشد و از پیمودن راه خطا مصونمان دارد.

کوشندگان راه مدنیت و فرهنگ و اصالت، طی یک قرن گذشته در حوزه‌های گوناگون فعال بوده‌اند و تلاش کرده‌اند با ژرف‌اندیشی و کار مداوم، درکی عمیق و جدی از مسائل مبتلابه جامعه به دست دهند تا هزینه‌های عبور از رخدادهای و مسائل سنگین نباشد و ریشه‌های هویتی و فرهنگی ملت ایران در معرض آسیب قرار نگیرد.

رویارویی با مغرب‌زمین، تمامی شاخصهای هویتی ملت ایران را در معرض دگرگونی و تغییر قرار داد. شتاب تحولات اجتماعی و فرهنگی در ۱۵۰ سال گذشته به اندازه‌ای بوده که عبور هوشمندانه از رخدادهای در بسیاری از موارد مقدور نبوده و آواری که بر جوامع سنتی فرود آمده، مجال تفکر را از رهبران فکری و معنوی گرفته است. در برخی موارد هم تجدد آمرانه توسط رهبران و حاکمان راه را بر مهاجمان چنان هموار کرد که بی هیچ مقاومتی تمامی عرصه‌ها توسط آنان فتح شد و مجالی برای مقاومت و تفکر تصمیم باقی نماند. در نتیجه عرصه هویت و شرف ملی و معنوی به تسخیر بیگانگان در آمد و جهان فرهنگی جامعه ما چنان دگرگون شد که کمتر



شباهتی و ارتباطی با گذشته فرهنگی و دینی خود داشت: قلعه‌ها شد فتح، سقف آمد فرود.

اما در برخی حوزه‌ها که مجالی برای تعمق و تفکر ماند، رهبران معنوی و فرهنگی، با تفکر و تدبیر چاره‌اندیشی کردند و در مقابل این سیل بنیان‌کن که همه چیز را با خود می‌برد، سدی از آگاهی و روشنگری زدند و در صیانت از مؤلفه‌های هویت دینی و ملی، موجد کارهای بزرگی شدند که نسل در نسل فرزندان ایران وامدار آنان هستند. یکی از عرصه‌های تهاجم به موارث هویتی، مسئله خط و زبان فارسی بود و یکی از کوشندگان در این مسیر، روانشاد سید محمدعلی داعی‌الاسلام، که این نوشته‌یادی از او و خدمات وی به زبان و خط فارسی است به همراه رساله‌ای از وی به نام «خط لاتین برای فارسی».

داعی‌الاسلام ایران‌شناسی برجسته و مسلمانی جست‌وجوگر

اگر بخواهیم تحولات یکصد سال اخیر را در حوزه ایران و شبه‌قاره پی بگیریم، توجه به خدمات داعی‌الاسلام و نقشی که او در این تحولات داشته، کاری بایسته است. این روزنامه‌نگار و محقق و زبان‌شناس و اسلام‌شناس، نمونه‌ای نجیب از روشنفکرانی است که در روزگار خود کوشیدند پاسخهایی درست و سخته به مسائل مبتلابه جوامع اسلامی، من جمله ایران و شبه‌قاره، بدهند.

برای شناخت زندگی و اندیشه داعی‌الاسلام، لازم است نخست زندگینامه خودنوشت او را بخوانیم. این زندگینامه در پاسخ به درخواست نصرت‌الله نوریانی نوشته شده و در هفته‌نامه آیین/اسلام (شماره ۱۱۷، سال ۱۳۲۵) به چاپ رسیده است. می‌توان گفت این زندگینامه معتبرترین گزارشی است که از زندگی این مجاهد نستوه عرصه فرهنگ در دست است و تنها پنج سال پایانی عمر او را دربر نمی‌گیرد.



سوانح زندگانی سید محمدعلی (داعی الاسلام)

نوریانی عزیز! پیشنهاد کردید که من سوانح زندگانی ام را بنویسم تا در جریده مقدسه آیین اسلام درج کنید. مقصود شما را فهمیدم. می‌خواهید خوانندگان جریده شما از زندگانی بالنسبه طولانی یک فرد ایرانی، که ظاهراً تمام ایام گذشته‌اش را در تعلم و تعلیم صرف کرده، نکاتی به نفع ایران و اسلام استخراج کنند، مواقع روشن را جوانان سرمشق زندگانی خود سازند و پیران سرمشق تربیت اولاد خود، و نقاط ضعف و تاریک را عبرت برای احتیاطات در زندگی قرار دهند و ضمناً به دست آورند که حاصل تجربیات عمر او چه نصیحتی برای ملک و ملتش می‌آورد.

پس اگر حاصل تجربیات عمرم را در چند جمله برای شما بیان کنم، بس است و این است:

ملت ایران در صورتی بر پای خود می‌ایستد و جلال قدیم خود را به دست می‌آورد که به دو شرط عمل کند:

۱. تعلیم عمومی در تمام افراد جریان یابد. هر پسر و دختر ایرانی خوانا و نویسا باشد. زبان فارسی بهترین زبان است و خطش علمی‌ترین و آسان‌ترین خط، و عملی کردن تعلیم عمومی هم آسان است.

۲. سلطنتی که تمام حوائج ملت را برآورد. چون امروز دو سلطنت ضد هم در ملت ایران هست: یکی سلطنت ظاهر که دارای دو قوه مقننه و مجریه است و بدون دین است. دوم سلطنت مخفی که مقننه و مجریه‌اش روحانیان دیمی بی‌تشکیل‌اند و اکثریت ایرانی در تحت نفوذ این سلطنت است که با سلطنت ظاهری در مبارزه است و حربه‌اش که از هر توپ و بمبی قوی‌تر است، مذهب است. تا وقتی که دو سلطنت یکی نشود و سلطنت ظاهری تمام حوائج ملت را بر نیآورد که بالاترین آنها مذهب ملت است و تا وقتی که در هیأت وزرا یک وزیر مذهب نباشد و تشکیل روحانی به ساختن روحانیان و تقسیم بر ملک در خود دولت به عمل نیاید، نه ملیت در ایران خواهد بود و نه ایران بر پای خود خواهد ایستاد که هر چه سلطنت ظاهر برسد، سلطنت دوم پنبه



خواهد کرد و با تبلیغات خود نخواهد گذاشت قلوب اکثریت ملت مایل به عمل به قوانین ساخته اول شود.

این بود نتیجه تجربیات زندگانی من. خودتان نتایج بگیرید.

بسم الله کلیاتش این است. در آخر قرن سیزدهم هجری قمری در لاریجان که نام بلوک حصص شرقی و جنوبی کوه دماوند است، از یک پدر سید حسن حسنی عالم به وجود آمدم. جد اعلام از آن صد و دوازده نفر سید علوی بود که در اول قرن سوم هجری به خواهش حضرت رضا (ع) که آن وقت در طوس تشریف داشتند و ولیعهد خلافت مأمون بودند، برای انجام امور خلافت و حکومت ولایات به ایران آمده بودند و شرح حالشان در کتاب تاریخ رویان و مازندران تألیف مولانا اولیاء الله و کتاب تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار درج است که بعد از ورود به ولایت ری خبر شهادت امام رضا را شنیده در کوهستان البرز پخش شدند و یکی از سادات سلسله ما داعی صغیر به سلطنت مازندران هم رسیده بود. این است شجره نسب سیادتم:

محمدعلی بن فضل الله بن محمدعلی بن عباس بن یوسف بن جعفر بن یوسف بن محمدحسین بن صالح بن محمد بن اسکندر بن علی بن محمد بن علی بن حسن بن پیرزاد بن حسن بن عبدالله بن لطف الله بن فضل الله بن محمد بن حمزه بن محمد بن حمزه بن علی بن زید بن علی بن عبدالرحمن الشجری بن قاسم بن حسن بن زید بن الامام حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام.

چون طبقه عالی و متوسط لاریجان فقط در تابستان در آن کوهستان جنت نشان هستند و باقی فصول در آمل مازندران به کسب و تجارت و دهداری اشتغال دارند، در سن پنج سالگی در آمل به مکتب رفتم و بعد از خواندن قرآن و بعضی کتب فارسی و تعلیم خط، نصاب الصبیان ابونصر فراهی را در همان مکتب حفظ کردم و بعد برای تحصیل صرف و نحو عربی به مدرسه مسجد جامع منتقل شدم و بعد از خواندن صرف و نحو تا آخر سیوطی و حاشیه ملا عبدالله در منطق، به طهران آمدم و اول در مدرسه قاجار و بعد در مدرسه سپهسالار جدید حجره داشتم.



تا اوایل تحصیل طهرانم تابع محیط محصلین بودم که بعد از نحو و صرف عربی، معانی و بیان و بدیع و منطقی می خواندیم و بعد اصول و فقه و حکمت، ولی من برای بار اول آن محیط را دیدم و در روزهای پنجشنبه و جمعه که آن زمان ایام تعطیل و استراحت طلاب بود، ریاضی یعنی حساب و هیت و هندسه و جغرافی می خواندم و در ادبیات عربی و فارسی نثر و نظم خوض می نمودم و با شعر گفتن هم تفریح می کردم. در مدرسه سپهسالار شهرت بود که در مدرسه صدر اصفهان دو نفر فاضل معمر بی نظیر ایران، آخوند ملا محمد کاشی و جهانگیر خان قشقای، هستند. شوق استفاضه مرا به اصفهان پرتاب کرد. در همان مدرسه صدر جنب حجره آخوند کاشی حجره گرفتم و سالها استفاضه می نمودم و در درس خارج فقه و اصول شیخ محمدتقی معروف به آقا نجفی هم می رفتم. احکام فقه را از *جواهرالکلام* و *حدائق و وسائل* که کتب اجتهادی است، استنباط می کردم.

سطح فکر طلاب آن عصر، رسیدن به اجتهاد در فقه و نشستن بر مسند قضا و ریاست روحانی بود؛ اما من آن فکر را نداشتم و نمی دانستم چه می خواهم. انسان ساخته نصب العینی است که از محیط یا از فردی می گیرد. بسا اشخاص که از یک جمله یک فال بین یا شخص بزرگواری در طریق یک نصب العین تهوری افتادند و آخر به نصب العین خود رسیدند یا در راه با آرزوی خود خاک شدند...

چند بار از زبان آخوند کاشی شنیدم که در لهجه کاشی خود فرمود: «سید محمدعلی جوهر است.» چنان حدس زدم که آن بزرگوار در من همتی دیده و باید خودم آن همت را ببایم و پرورش دهم. تا کنون خودم آن جوهر را نیافتم، اما می دانم آن جمله در اعمال زندگانی ام تأثیر قوی داشته است.

غوررسی در ادبیاتم مرا به سلیمان خان رکن الملک شیرازی که نایب الحکومه اصفهان و مرد ادیبی بود، آشنا ساخت. اگر شبها و روزهای جمعه در محفل او بی ایشان حاضر نمی شدم گله می شنیدم. ناگاه اتفاقی افتاد که برای دفعه دوم محیط علمی آن زمان را پاره کردم.



جمعی از مبلغین عیسوی که از اروپا به هندوستان رفته فارسی آموختند و کتب متعدد در رد بر اسلام در هند چاپ کرده، به اصفهان آمده منتشر نمودند و مبارزه می کردند. حوزه علمیه با مشورت رکن الملک مرا برای جواب آنها معین کرد.

اول خودم را به خواندن کتب عهد عتیق و جدید و کتب رد اسلام بر نصرانیت و بالعکس و آموختن یک درجه از زبان عبرانی مهبیای کار کردم و بعد مشغول شدم و مجله الاسلام اصفهان که سالها چاپ می شد، مناظره من با مبلغین عیسوی بود. در ضمن آن کار، زبان انگلیسی را هم آموختم. در سال ۱۳۲۴ هجری قمری شوق حج بیت الله مرا به حجاز برد و در مراجعت از راه شام به مصر رفتم و در آنجا از تجار ایرانی که از کارهای اصفهانم باخبر بودند، پذیرایی و احترام دیدم و چون از آنجا کشتی برای خلیج فارس نبود، به بمبئی رفتم که از آنجا به ایران بیایم.

ایرانیان بمبئی که مجله الاسلام مرا خوانده بودند، خواهش کردند در آنجا هم با مبلغین بسیار عیسوی که سالها مشغول کار بودند و مسلمانان جواب آنها را نمی دادند، مناظره کنم. گفتند برای ما ایرانیان در نظر مسلمانان هند، از شیعه و سنی، افتخار است که جواب اعتراضات نصاری را ایرانی بدهد. قبول کردم و برای مقدمات کار شروع به آموختن زبان اردو کردم. در مدت دو ماه و نیم به قدری اردو آموختم که در یک مجلس عمومی نیم ساعت در موضوع مقایسه ادیان در اردوی فصیح حرف زدم و باعث تعجب اهل مجلس و آنانی که بعد آن واقعه را شنیدند، گردید.

اما جای تعجب نبود، چون بعضی از دماغها قوه مخصوص برای آموختن زبانها دارند و می توانند هر زبانی را با لهجه و مدات اجزای الفاظش زود بیاموزند. من که ابتدا به آموختن زبانها کردم، اولاً برای ورزش دماغی، اصولی پیدا کردم که در آموختن هر زبان تازه مغز با آن انس بگیرد و به تدریج تمام افکارش در آن زبان انجام یابد و به جای نوشتن قلم بر کاغذ انگشت در هوا در آن زبان الفاظ بنویسد. کسی که مناسب فطری به آموختن السنه دارد، در مدت کوتاهی قادر به تعلم و خواندن و نوشتن آن زبان می شود. برای آزمایش آن اصول به جمعی عربی و اردو و انگلیسی تعلیم دادم. در



متعلمین، بعضی که کله‌شان تناسب فطری داشت، کامیاب شدند؛ دیگران نشدند، اما فایده بردند.

به عقیده من کسی که سه زبان سامی و آریایی یعنی عربی و لاتین و سنسکریت بداند و تناسب فطری با السنه داشته باشد، می‌تواند عدد زبانهایی که می‌آموزد به صدها برساند و من هر زبانی آموختم برای حوائج علمیه‌ام بوده، وقتم را منحصر به آموختن السنه نکردم.

مجله دعوة الاسلام

مجله دعوة الاسلام بمبئی را در دو زبان فارسی و اردو می‌نوشتیم. انجمن و مجله دعوة الاسلام در تمام هندوستان شهرت یافت و از شهرستانهای هند مرا برای مناظره با مبلغین عیسوی می‌طلبیدند.

در سال سوم توقفم در هند، برای دانشکده حیدرآباد دکن یک استاد ادبیات فارسی می‌خواستند، با این شرایط که ایرانی عالم عربی باشد و زبان انگلیسی و اردو هم بداند. در ایرانیان آن وقت بمبئی، غیر از من کسی واجد شرایط نبود و قونسول ایران در بمبئی مرا معرفی کرد. چون سلطنت دکن اسلامیه و حیدرآباد مانند طهران خودمان است و آن شغل را کمک به مقصودم که دعوة الاسلام بود دانستم، قبول کردم.

البته هر کس بخواهد بالاتر از سطح محیط عصر خود کارهایی انجام دهد، حسودانی پیدا می‌شوند. همانها غرغر کردند که فلانی از انگلیس برای ترک دعوة الاسلام رشوه گرفته، در حالی که انگلیس در هند تبلیغ هر مذهب را آزاد گذاشته و سلطنت دکن مستقله اسلامیه است، ربطی به انگلیس ندارد و من کار دعوت را در شغل استادی هم سالها داشتم و ربع حقوقم را هم به انجمن اعانه می‌دادم.

به محض ورود به هندوستان محیطم به کلی عوض شد. در مملکتی وارد شدم که از عجایب دنیا است. هر طبقه از اهل ملک با تمدنی مخصوص زندگانی می‌کنند. از تمدنهای قبل از تاریخ تا جدیدترین تمدن آنجا دیده می‌شود. تمام ادیان و مذاهب



قدیم و جدید آنجا جلوه گر است. تمام اعصار مرده ایران چون هخامنشی و اشکانی و ساسانی و اسلامی، حتی عصر صفوی، آنجا زنده است. در آن محیط وسیع بیرون از محیط محدود ایران نفس می کشیدم و افکار گوناگون که از اثر محیط تازه در مغزم می آمد، تمام بر یک مرکز دور می زد که من مسلمان ایرانی ام و باید هر تحصیل و جنبش علمی ام به نفع مواسم باشد. در ایام استادی دانشگاه هم خواستم خودم را مستحق واقعی استاد خوانده شدن زبان فارسی نمایم. زبان پهلوی و اوستا و هخامنشی را آموختم و سه زبان دیگر هند، یعنی گجراتی و بهاشا و سنسکریت، را هم به تدریج یاد گرفتم.

تألیف فرهنگ پنج جلدی نظام

ناگاه مورد خواهش دولت اسلامی دکن برای تدوین یک فرهنگ جامع عصری برای زبان فارسی شدم. هندوستان از ابتدای قرن پنجم هجری تا کنون علاقه مند به فارسی است. هشتصد سال زبان دولتی و علمی تمام هند فارسی بوده و قرنهای زبان تکلمی مسلمانان هم بوده و اکنون هم در عموم مدارس درس داده می شود و قبالة عزت تاریخی مسلمانان است. چون تمام فرهنگهای فارسی که به تدریج در ایران و هند نوشته شد، شعری است و فقط دارای الفاظی است که در شعر آمده، در حالی که زبان مرکب از سه شعبه نظم و نثر و تکلم است و در این عصر کتاب لغت یک زبان باید دارای تمام الفاظ هر سه شعبه باشد، مأمور شدم چنان فرهنگی با بیان ریشه هر لفظ فارسی در اوستا و سنسکریت بنویسم که دارای تحقیقات جدید فرهنگی اروپا هم باشد.

در مدت نوزده سال آن فرهنگ را در پنج جلد به اتمام رساندم و از طرف دولت اسلامی دکن چاپ شد و مزین به نام مبارک شاه دکن، فرهنگ نظام است. بعد از ۲۵ سال خدمت استادی دانشگاه متقاعد شدم و در ایام جنگ جهانی سوز به وطن عزیزم ایران برگشتم.

چون بسیاری از درس خوانده‌های ایران هم به سیاست به نفع خارجیها آلوده شدند، در ورودم به ایران از من می‌پرسیدند: چه روزنامه‌ای دایر خواهی کرد و چه حزبی را تشکیل خواهی داد و چه مرامی خواهی داشت؟ جواب می‌دادم: روزنامه من کتب علمیه تمام جهان و حزب من تمام مسلمانان گیتی، و مرام من دانش است. من همیشه سیاست را مطالعه می‌کردم، اما هیچ‌گاه در آن مداخله نکردم. هر کسی را کردگار از بهر کاری آفرید. در ایام تدریس ادبیات و تاریخ زبان فارسی اسلامی و قبل از اسلام و اثر محیط وسیع و عجیب هندوستان، عقیده‌ام این شد که شاعری فارسی در عصر صفوی به درجه کمال خود رسیده بود و در عصر قاجار در قوس نزول افتاد و چون همان شاعری عصر صفوی تاکنون در هندوستان در فارسی و اردو زنده است، من هم عنان شاعری خودم را به همان سبک صفوی برگرداندم و حتی اشعاری که در ایران در سبک قاجار ساخته بودم، به آب دادم.

در ایام توقفم در حیدرآباد دکن با مهاراجه کشن پرشاد، متخلص به شاد، که ۲۵ سال مقام صدراعظم ملک را داشته و در زبان فارسی و اردو هر دو ادیب و شاعر بود، ربط تام داشتیم، و مدت ده سال روزهای جمعه در منزل ایشان محفل ادبی داشتیم که دوستان مخصوص شاعر ایشان می‌آمدند و هر کدام یک غزل طرحی می‌خواندیم... اکنون متجاوز از سه سال است در طهرانم و آخر خود را شناختم که مصداق ابن

شعر شهید بلخی هستم:

تا به حدی رسیده دانش من
که بدانسته‌ام که نادانم



این بود کلیاتی از سوانح زندگانی‌ام و اگر به تمام کلیات و جزئیات زندگانی‌ام پردازم، آیین اسلام سه‌چهار من کاغذ شود (نقل به تلخیص از: پایگاه اینترنتی کتابخانه تخصصی تاریخ ایران و اسلام به نشانی www.historylib.com).

داعی الاسلام پس از ۳۴ سال توقف در هند، به ایران بازگشت و چندی بعد دوباره به هندوستان رفت و در ماه صفر ۱۳۷۱ هجری، برابر ۲۶ آبان ۱۳۳۰ شمسی، در سن ۷۵ سالگی در آنجا درگذشت (بامداد ۱۳۶۳: ۲۵۶/۵).

زندگی پرتلاطم این مرد نمونه‌ای از حیات مردان خودساخته است که با کوشش مستمر و دانش وسیع، با مسائل زمان خود رویارو شدند و کوشیدند در این راه طرحی نو در افکنند و از ناملایمات و سختیهای که دوست و دشمن برایشان درست می‌کردند نمی‌هراسیدند. داعی الاسلام نیز در همین فضا بالید و کار کرد و روی در نقاب خاک کشید و آگاهانه برخی مشکلات و ملامتها را تحمل کرد. به قول خود او: «البته هر کس بخواهد بالاتر از محیط عصر خود کارهایی انجام دهد، حسودانی پیدا می‌شوند. همانها غرغر کردند که فلانی از انگلیس برای ترک دعوت اسلام رشوه گرفته...»

این شاعر، لغوی، زبانشناس، روزنامه‌نگار و جدلی بزرگ معاصر، در زمره معدود چهره‌های درخشانی است که آموختن و آموزاندن را سرلوحه کار خود قرار داده‌اند. او تا آخر عمر پربرت خویش، این قاعده را رها نکرد: نه عضو حزبی شد و نه وزیر و وکیل و رئیس، اما تأثیری شگرف بر فضای روزگار خود داشت. برای ورود به عرصه‌های نو پژوهش و آموزش، زبانهای عربی و انگلیسی و اردو و عبری و سنسکریت و پهلوی و اوستایی و گجراتی و بهاشایی را فرا گرفت. برای مناظره با اصحاب کلیسا و قرار گرفتن در فضای فکری آنان، به کلیسا رفت و الهیات مسیحی را آموخت. هر جا رفت، مجلس علم دایر کرد: از مصر و دکن گرفته تا تهران و اصفهان.

این دانشمند جهان‌وطن، هر جا رفت، عشق به ایران و فرهنگ ایران و زبان فارسی و فرهنگ و معنویت دینی را فراموش نکرد. کوشید تا بر گنجینه معنوی ایران و اسلام چیزی بیفزاید. هیبت مغرب‌زمین او را دچار وهم و خیال و از خودبیگانگی نکرد. عشق به وطن در جانش ریشه‌دارتر از آن بود که ایران را فراموش کند:

تو ای مادر پاک‌طینت وطن
ز خاک تو ایزد مرا داد تن



روانم که از عرش آمد به زیر
 ز خاک تو دادند او را سریر
 تنم دست و پا، چشم و گوش از تو یافت
 به دل هوش از نور خاک تو تافت
 ز تاب تو آمد به جسمم توان
 ز آب تو گردد زبان و دهان
 سرم از هوای تو سامان گرفت
 دلم گنج دانش ز ایران گرفت....

(داعی الاسلام ۱۳۶۲: ۱/د)

خدمات او به زبان فارسی و فرهنگ اسلامی در شبه‌قاره هند و پاکستان، درخشان و کم‌نظیر است. در بمبئی مجله دعوت الاسلام را برای پاسخگویی به شبهات دینی مبلغان مسیحی و مستشرقان دایر کرد و در حیدرآباد دکن، فعالیت گسترده‌ای را برای ترویج زبان فارسی انجام داد.

او با جدیت کوشید که بتواند ارتباطی بین ایران و هند برقرار کند، از این رو «شعبه جامعه معارف ایران» را در حیدرآباد دکن دایر کرد. برای اطلاع از خدماتی که این جامعه در حیدرآباد عرضه می‌کرد، خواندن آگهی تأسیس آن سودمند است:

اعلام: زبان فارسی از قرن پنجم هجری تا قریب یک قرن قبل، در هندوستان، در رجه اول اهمیت بوده و علم و سلطنت هند را اداره می‌نموده است. اکنون قریب به یک قرن است که زبان انگلیسی در رجه اول را احراز کرده و فارسی در رجه دوم افتاده، اما قائم مانده است، چه فارسی مادر زبان اردو است و نمی‌شود بچه را از مادر جدا کرد. مواد علمی و تاریخی قرون عدیده هند هم در فارسی است. چون مرکز فارسی ایران است و ربط علمی میان هندوستان و ایران لازم بود، «شعبه جامعه معارف



ایران» در بزرگ‌ترین پایتخت هند (حیدرآباد دکن) دایر شده، مشغول خدمت به فارسی و متحد ساختن فارسی هند و ایران است و حتی‌الامکان ادبیات و ادبای دو ملک را به هم می‌شناساند.

مراسم «شعبهٔ جامعهٔ معارف»

۱. جواب مرجوعات ادبی و علمی راجع به زبان فارسی است.

۲. تدریس شبانهٔ فارسی ایرانی مجاناً.

۳. خطابهٔ ماهانه در فارسی راجع به زبان و ادبیات آن.

در «شعبهٔ جامعهٔ معارف» یک کتابخانه و قرائتخانهٔ فارسی هم دائر شده که صبح و عصر مجاناً محل استفادهٔ عموم است.

بر علاقه‌مندان به فارسی در ایران و هند و سایر بلاد آسیا اهمیت این مؤسسه مخفی نیست. لهذا جمعی از مدیران جراید و نشریات ایران، جراید و مجلات خود را برای کتابخانه و قرائتخانهٔ «شعبهٔ جامعهٔ معارف» مرتباً اهدا می‌دارند. از دیگران هم استدعا می‌شود به اهمیت خدمت به زبان فارسی در هند توجه نموده و جراید و مجلات خود را بفرستند.

از مصنفین زبان فارسی هم استدعا می‌شود، در اهدای یک نسخه از تصنیف خود برای کتابخانه مضایقه نفرمایند (داعی‌الاسلام ۱۳۴۷: ۴۳-۴۴).

شاهکار او فرهنگی پنج‌جلدی موسوم به فرهنگ نظام است که چند بار در هند و ایران به چاپ رسیده است. شیوه‌ای که او برای فرهنگ‌نویسی برگزید، شیوه‌ای کاملاً علمی و دقیق بود و تسلط او بر چند زبان مرده و زنده موجب گردید که این فرهنگ ارزشهای خاص خود را علی‌الخصوص در حوزهٔ ریشه‌شناسی لغت پیدا کند.

درد نداشتن منابع و مآخذ قابل اعتماد او را به این کار وا داشت. او به‌درستی به مشکلات مبتلابه آشنایی داشت و قابلیت‌های جامعهٔ ایران را هم به‌خوبی می‌دانست: «ما



ایرانیان تا کنون در غفلت مانده، لغت زبان خود را مرتب نکرده‌ایم و عجیب اینکه لغت جامع عربی را ما نوشته‌ایم» (داعی الاسلام ۱۳۶۲: ۲).

او تلاش بیگانگان را برای درک درست از مسائل فرهنگی شبه‌قاره می‌دید. در سال ۱۷۷۷ م ریچاردسن فرهنگ لغت فارسی به انگلیسی را چاپ کرده بود.

داعی الاسلام طرح تدوین فرهنگ خود را به حکومت دکن داد. فضای دکن آن روزگار به گونه‌ای بود که پذیرای این گونه طرحها بود و داعی الاسلام نیز از این خواست حاکمیت بهره گرفت تا امکان این پژوهش بزرگ را برای او فراهم کند. توجه دادن حاکم دکن به گذشته‌اش به همین منظور صورت می‌گرفت. در سرآغاز فرهنگ نظام سروده خویش را خطاب به شاه دکن آورده است:

.... زبان نیاکان تو فارسی است
عجم را ز مهرت از آن دل قوی است
من اکنون چو فردوسی نیک‌نام
بدین نامه آغاز کردم کلام
ز شهنامه‌اش زنده کرد او زبان
منش کرده‌ام زنده جاودان....
(همان: ج)

حکومت دکن سه سال به او مأموریت داد تا «تحقیقات و تفحصات ممکنه» را در خصوص زبان بنماید و فرهنگ نظام را تدوین کند (همان: ۲). به‌علاوه دولت و پادشاه دکن یک معاون و یک منشی هم برای این کار در نظر گرفت و خود دولت هم طبع و نشر و فروش آن را عهده‌دار شد (داعی الاسلام ۱۳۴۷: ۳۹).

برای تدوین این فرهنگ، دولتمردان دکن تصادفی او را انتخاب نکرده بودند، بلکه افراد واجد صلاحیت برای این کار سترگ اندک‌شمار بودند و احتمالاً تنها کسی که می‌توانست از عهده این مهم برآید، داعی الاسلام بود: «برای بنیادبندی (نوشتن فرهنگ



لغت فارسی) بنّایی لازم بود که شیر زبان فارسی را خورده باشد و در زبان عربی هم استاد باشد و اصل زبان فارسی را هم که اوستا و سنسکریت است، بداند و در یکی از زبانهای علمی اروپایی - که امروز خزاین علوم شرقیه هم هستند - عالم باشد. اینها شرط اساسی است و این بنا (و اما بنعمه ربک فحدث) شرایط فرعی را هم که زبان اردو و پهلوی و گجراتی و هندی بهاشا و جز آنهاست، موجود داشته، که داوطلب چنین خدمت مهمی به زبان فارسی باشد...» (داعی الاسلام ۱۳۶۲: ۴/ الف).

این زباندانی و زبانشناسی او در حد استفاده از متون نبود. داعی الاسلام سنسکریت را چنان استادانه می‌دانست که رساله‌ای هم در آموزش این زبان نوشت. این رساله که در صفحات «ز» تا «ص» جلد چهارم فرهنگ نظام آمده است، شاید در زمره معدود متون آموزشی زبان سنسکریت برای فارسی‌زبانان بوده باشد.

مؤلف با توضیحات دقیق در خصوص زبان سنسکریت، اهمیت این زبان را در ریشه‌شناسی لغات موجود در زبانهای هندواروپایی یادآور می‌شود و با برشمردن سنسکریت‌دانان جهان اسلام، مشکلی تاریخی را برای همه علاقه‌مندان به حوزه فرهنگ تذکر می‌دهد که در طول تاریخ که فرهنگ ایران و اسلام با این حوزه داد و ستد داشته، تنها دو تن برخوردار از خلاقانه و کارشناسانه با این زبان داشته‌اند و توانسته‌اند ارتباطی محققانه بین این زبان و فرهنگ ایران و اسلام برقرار کنند. نخست ابوریحان بیرونی، دانشمند بزرگ ایرانی، که با تألیف کتاب تحقیق ماللهند دریچه‌ای بر این زبان فرهنگی گشود و دیگری فیضی، عالم و شاعر دربار اکبر شاه، که بعضی از کتب از جمله *مهابهارات* را به فارسی ترجمه کرد. سومین نفر خود اوست (همان: ۴/ و).

فرهنگی که او تألیف کرد، در روزگار خود در زمره معتبرترین فرهنگها بود و حتی می‌توان ادعا کرد که کار او سرمشقی محققانه و عالمانه در فرهنگ‌نویسی برای استادان بعدی فراهم کرد. برای این کار، او ویژگیهای لازم برای تدوین فرهنگ را احصا کرد و دستور کاری برای خود نوشت که در تدوین فرهنگ از آن تخطی نکنند. توجه به زبان معیار در فرهنگ‌نویسی و انتقادهای عالمانه از کسانی که فرهنگها را به لغات



دساتیری آلودند، توجه به معانی مجازی و استفاده از واژگان متون، از اهم این ویژگی‌هاست.

داوری اهل فضل در خصوص نگاه او به مقوله فرهنگ‌نویسی نیز نشان داد که او راه را به درستی پیموده است. لغوی بزرگی چون استاد محمد معین که در جلد نخست لغتنامه دهخدا به معرفی فرهنگ نظام پرداخته، آنچه در نگارش خود آورده صرفاً نقل قولهای مقتبس از فرهنگ نظام است و از هر گونه انتقاد و داوری خودداری کرده است. پیداست که او این فرهنگ را پسندیده است (دهخدا ۱۳۶۷: ۲۲۴-۲۲۶).

سعید نفیسی که در بحث تغییر خط با داعی اختلاف اساسی داشت، در خصوص این فرهنگ می‌نویسد: «... از این پس کتابی در میان پارسی‌زبانان خواهد بود که چون خوان گشاده‌ای است مر تهیدستان و مر توانگران را و هر کس به فراخور دانش خویش از آن کام تواند یافت. من بنده هر چه در محاسن این کتاب نگارم، فریضه‌ای را که در سپاس از مؤلف دانشور آن بر ذمه دارم به تمامت نگزارده‌ام و هر کس به جزوی از آن مرور کند و بر یکی از صحایف آن دیده بگشاید، خود گواهی خواهد بود که چنین کاری بزرگ جز از بزرگان دانش ساخته نیست....» («تقریظات جدید»، در: داعی‌الاسلام ۱۳۶۲: ۱۳).

دانشمند دیگری در معرفی فرهنگ مذکور می‌نویسد: «فرهنگ نظام، با در نظر گرفتن زمان تألیف آن، از بهترین فرهنگهای زبان فارسی به شمار می‌رود» (تفضلی ۱۳۶۵: ۱۶۳).

در جایی دیگر، این گونه در باب کار بزرگ او داوری شده است: روش انتقادی و تحقیقی که نویسنده این فرهنگ در بررسی و تشریح برخی مطالب به کار برده، فرهنگ نظام را سرآمد دیگر فرهنگهای آن دوره قرار داده است (دانشنامه ادب فارسی، ج ۴، ص ۱۹۷۲).



دیگر آثار داعی الاسلام

زندگی پر فراز و نشیب داعی الاسلام موجب گردیده آثار به‌جامانده از او متنوع و در حوزه‌های گوناگون باشند. دوره‌ای از حیات او به‌به‌روزنامه‌نگاری سپری شد. آنچه او را به این عرصه کشاند، دغدغه‌های دینی بود. برای پاسخ گفتن به شبهات مبلغان عیسوی که فارسی را در هند آموخته بودند و منشوراتی داشتند، داعی الاسلام دست به کار شد. با خواندن کتب عهد عتیق و جدید و کتب ردیه و آموختن زبان عبری آماده این مهم گردید. نوشته‌های او در مجله‌ی الاسلام منتشر می‌شد. نکته‌ی مهم این بود که برای پاسخگویی، به علوم قدیمه بسنده نکرد؛ متون دینی مسیحیان و کتابهای مختلف را خواند و سپس دست به این کار زد و در جریان این پاسخگویی چون منابع فراوانی به زبان انگلیسی بود و مبلغان مسیحی نیز عموماً انگلیسی‌زبان بودند، زبان انگلیسی را نیز آموخت.

با دعوت مسلمانان بمبئی به هند رفت و مجله‌ی *دعوة الاسلام* را پایه‌گذاری کرد. برای پیشبرد کارش در هند اردو و سنسکریت آموخت تا بتواند هم از منابع استفاده کند و هم ارتباطی جدی با مخاطبان خود برقرار کند.

در دوره‌ی حیات داعی الاسلام، توجه به حوزه‌ی ایران باستان و زبانهای باستانی ایران، یکی از مشغله‌های اساسی جامعه‌ی کتابخوان بود. داعی نیز از این قاعده مستثنا نبود. *وندیاد* را برای ترجمه برگزید. تسلط او بر زبان سنسکریت نیز به او کمک کرد تا ترجمه‌ای عالمانه از این متن به دست دهد؛ به‌گونه‌ای که امروز هم پس از گذشت قریب به هشت دهه از انتشار ترجمه‌ی داعی، با وجود نشر ترجمه‌های مختلف، هنوز نزد ارباب تحقیق از اعتبار بسیار برخوردار است.

دینمردی چون داعی الاسلام وقتی به ترجمه‌ی این متن دینی زردشتیان دست می‌زند، حب و بغض خویش را به کناری می‌نهد و تنها به ترجمه‌ی متن توجه دارد: «زبان این ترجمه همان زبان تکلمی امروز است و بر خواننده ترجمه‌ی معنی اصل به کلی مفهوم است و ترجمه‌ی هیچ لفظی از اوستا حذف نشده و هیچ‌گونه انحراف یا خیانتی در ادای



مطالب اصل در ترجمه نکردم. ترجمه‌ام صرف علمی است. فارسی‌دانان زردشتی مطمئن باشند که در کتاب دینی آنها تحریفی نشده است. ترجمه مطابق با اصل است و چون در زبان تکلمی است هر فارسی‌دانی آن را درست می‌فهمد» (داعی الاسلام ۱۹۴۸: ۵-۴).

از دیگر ترجمه‌های داعی‌الاسلام می‌توان به کتاب نادر شاه نوشته سر مور تیمر دیوراند انگلیسی اشاره کرد که در سال ۱۹۱۴ در بمبئی به چاپ رسیده است. کتاب به واقع تذکری است به ملتی «که قدر درجه تمدن و شجاعت خویش را نشناخته به جان همدیگر افتاده» است (دیوراند ۱۳۳۲: ب).

فترت سالهای پایانی دوره قاجار او را به این فکر انداخت که با ترجمه این متن کمکی به خودشناسی ملی کند: «این بنده ملت نجیب ایران، کتاب مذکور را به فارسی ترجمه نمودم تا برادرانم بدانند که با وجود انقلابات اخیر و ضعف شدید دولت، قوه طبیعی ایران باقی است و با یک اتفاق ملی می‌توانند دولت را پایدار و ملت را نامدار سازند» (همان: ب).

و سواس او در ترجمه متن در آن روزگار قابل ستایش است و با توضیح روش کار خود در ترجمه اصولی را برمی‌شمارد که اکنون نیز در هر ترجمه خوب باید مد نظر قرار داد (همان: د - ه).

اقبال بزرگمردی است که نه تنها آخرین امیر سخن پارسی در شبه‌قاره به‌شمار می‌آید، بلکه بیدارگری است که سخنش برای همه علاقه‌مندان به رستگاری مسلمانان در آن روزگار و حتی اکنون جاذبه بسیار داشته است و دارد. به‌درستی او متفکری بود که از زبان فارسی و شعر چراغی برافروخت فرا راه همه مسلمانان، تا به مدد کلام او که بوی وحی می‌داد، در کالبد کم‌جان و بی‌رمق مسلمانان روح حیات و شادابی و تحرک بدمد و داعی‌الاسلام نخستین کسی بود که این مرد بزرگ را به جامعه فارسی‌زبانان معرفی کرد. او در خطابه‌ای که با عنوان «آفاق شعر فارسی» در محل شعبه جامعه



معارف حیدرآباد ایراد کرد، با بیانی عالمانه در خصوص این مرد بزرگ سخن راند و متن سخنرانی اش را با همین عنوان به چاپ رساند (داعی الاسلام ۱۳۴۶).

از همین رو در سخن مؤلف ارجمند کتاب *ماهتاب شام شرق* که استاد محیط طباطبایی را به عنوان نخستین کسی معرفی کرده که اقبال را پس از مرگش به جامعه ایران معرفی کرد، وجهی ندارد. (نک: ساکت ۱۳۸۵: ۳۴) معرفی اقبال برای اهالی فرهنگ ایران نخستین بار توسط محمدعلی داعی الاسلام انجام شده است.

از داعی الاسلام رسالاتی دیگر در تهران یا حیدرآباد به چاپ رسیده است که بیشتر حاصل تأملات و سخنرانیهای وی بوده است. از این جمله می توان به این عناوین اشاره کرد: *خط آسان برای تعلیم عمومی*، *خط داعی* (حیدرآباد ۱۳۱۷ش)، *خط لاتین برای فارسی* (حیدرآباد ۱۳۰۷ش)، *شعر و شاعری عرفی* (حیدرآباد ۱۲۹۴ش)، *شعر و شاعری عصر جدید ایران* (حیدرآباد ۱۳۰۵ش)، *سه مسمط* (تهران ۱۳۲۲ش).

تغییر خط

جنبشهای ملی گرایانه در دوره حیات داعی الاسلام رو به گسترش بود. ترکها و عربها و ممالک اروپایی می کوشیدند تعریفی تازه از هویت تاریخی و فرهنگی خود عرضه کنند. در ایران نیز این نگرش هواداران قدرتمندی، هم در میان دولتمردان و هم در میان روشنفکران، داشت که می کوشیدند با برجسته کردن عنصر ایرانیت، هویتی تازه برای ایران تعریف کنند. این کوششها در حوزه های مختلف صورت می گرفت: از احیای سنن گذشته تا توجه به تاریخ و ادبیات و نمادها و نامها و...

سابقه مسئله

موضوع تغییر خط فارسی یکی از مناقشه برانگیزترین موضوعاتی بود که در ایران در حوزه فرهنگ پیش آمد. روشنفکران در جست و جوی ریشه های عقب ماندگی جوامع خود در مشرق زمین چاره جویی می کردند و گاه در این چاره جویی به نتایجی شگفت



می‌رسیدند: از تراشیدن ریش تا تغییر خط و تغییر لباس، تا نگرشی که توصیه می‌کرد برای رسیدن به غایتی که غرب رسیده بود، باید از سر تا پا فرنگی شویم. این نوع مواجهه با مغرب‌زمین خاص ایران نبود؛ در دیگر کشورهای منطقه نیز افسونگری فرنگ موجب گرفتن تصمیماتی شد که بنیادهای فرهنگ و سیاست و اقتصاد این کشورها دگرگون کرد و هنوز هم مظاهر و تبعات این شیفتگی و شیدایی را در جای‌جای این کشورها می‌توان دید. اما در حوزه خط آثار زیانبار این نوع نگرش صدمات جبران‌ناپذیری متوجه فرهنگ کرد؛ صدماتی چنان دیرپا و مصیبت‌بار، که چند نسل است تاوان این تصمیم را پس می‌دهند.

ترکیه پس از عثمانی در این مسیر پیشگام بود. تحقیر تاریخی بازماندگان امپراتوری عثمانی، آتاتورک را بر آن داشت تا در برنامه‌ای سختگیرانه نوعی انقلاب فرهنگی را در ترکیه سامان دهد که بخشی از این انقلاب فرهنگی در حوزه خط خود را نشان داد. گروهی از روشنفکران ترک به این نتیجه رسیدند که برای دستیابی به توسعه و پیشرفت، باید از تغییر خط شروع کرد. خط عربی‌اساس ترکی، که پیوندگر این کشور با گذشته تمدنی بود، طی برنامه‌ای فرمایشی عوض شد و هر گونه مقاومتی در این مسیر با سرکوب مواجه گردید.

برنامه آتاتورک از درون نیازی اجتماعی برخاسته بود. جامعه برای پیدا کردن راه پیشرفت به هر دری می‌زد تا کلید حل مشکلات مبتلا به را بیابد؛ اما پاسخ به این نیاز، پاسخی از سر تحقیق نبود. شیدایی و شیفتگی به غرب چشم و گوش رهبران این کشور را بسته بود و شکست خفت‌بار عثمانی در مقابل مغرب‌زمین او را در غربی شدن مصمم کرده بود تا بتواند این عقب‌ماندگی و تحقیر را جبران کند.

اما این مشکل مختص ترکیه نبود؛ سراسر منطقه درگیر این بحران بود. حتی آنچه امروز به نام روسیه می‌شناسیم نیز این درک ناخوشایند را از وضعیت خود داشت: نظامی که تباهی تا اعماق جامعه‌اش ریشه دوانده بود و دلزدگی و یأس بر همه‌آحاد



اجتماعش حکم می‌راند و رهبران اجتماعی و روشنفکرانش بر آن بودند که راه عبوری از این تباهی و فلاکت عمومی پیدا کنند.

آنچه در آسیای مرکزی و قفقاز هم رخ داد، ادامه همین نگرش و مشکل بود. گستره‌ای وسیع از حوزه تمدن و فرهنگ ایرانی و اسلامی، از درون در معرض تلاشی و تباهی بود و رهبران اجتماعی نیز راه به جایی نمی‌بردند و منتظر بودند تا دریچه‌ای از رستگاری بر روی آنان باز شود و این احساس را داشتند که دست هیچ‌یک از آنان توان لازم را برای باز کردن این دریچه ندارد. تنها منجی‌ای از بیرون می‌تواند گره‌گشای کار فروبسته آنان باشد و این منجی، میراثداران انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بودند که با برنامه‌های انقلابی خود تصویری تازه از جهان را عرضه می‌کردند. از همین رو، آنان در سیمای منجیان مردم این حوزه جلوه‌گر شدند؛ هر چند آنچه با این حوزه کردند، به مراتب دردناک‌تر و خانمان‌براندازتر از کردار و رفتار ظالمانی بود که قلمروی وسیع را به نابودی کشانده بودند.

آتاتورک کار بنیادگذاری ترکیه جوان را با تغییر خط آغاز کرد و در برنامه‌ای دقیق و فراقیر و با گماردن مدیرانی پیگیر، این برنامه را عملی کرد. هر مقاومتی درهم شکست و با فراهم کردن بستری برای داد و ستد روشنفکران و رهبران فرهنگی ترکیه جدید، به علاقه‌مندان بیرون از مرزها عملاً نسخه اعمالی خود را برای دیگران نیز تجویز و تبلیغ می‌کرد. در آسیای مرکزی روشنفکری از دو آبشخور سیراب می‌شد: یکی ترکیه عثمانی و دیگری روسیه ملتهب و در کشاکش انقلاب. این در حالی بود که این حوزه کانون فرهنگ ایرانی و اسلامی بود و قرن‌ها حکومت‌های مستقر در این قلمرو یا ایرانی بودند یا تحت‌الحمایه دولت ایران. در همین روزگار که این بخش از قلمرو فرهنگی و سیاسی ایران دستخوش بحران بود و می‌کوشید تعریفی دوباره از خود عرضه کند، دولتهای مستقر در ایران چنان در خواب غفلت بودند که زلزله عظیم حادث شده نیز نتوانست آنان را از خواب جهالت بیدار سازد و عاقبت خود در آوار این زلزله مدفون شدند.



تجربه تلخ تغییر خط در آسیای مرکزی

آسیای مرکزی در این دوران تجربه بسیار تلخی را از سر گذراند. با فاصله‌ای که از دوران شیبانی بین ایران و این حوزه ایجاد شده بود، عملاً این مناطق از مرکزیت ایران جدا کرده شده بودند و به صورت خانانی اداره می‌گردیدند که در حوزه ممالک محروسه ایران کاملاً تعریف نمی‌شدند و هر یک داعیه‌ای برای خود داشتند. در قرن نوزدهم که آغاز رستاخیز دوباره ممالک مشرق‌زمین بود، در این حوزه جهل و استبداد فرمان می‌راند و رهبران این حوزه عملاً از مجموعه دستاوردهای انقلاب صنعتی که چهره جهان را تغییر داده بود، بی‌خبر بودند یا اگر خبر داشتند، آن را تهدیدی برای حاکمیت قرون وسطایی خود تلقی می‌کردند. رهبران اجتماعی و گروه‌های مرجع نیز در تباهی و فساد دست کمی از رهبران خود نداشتند و در مسابقه بلاهت همگی مرد میدان بودند. معدود صداهای نجیبی که هر از چندی خواب آنان را می‌آشفته، در غوغای جاهلان و متعصبان و خودکامگان به جایی نمی‌رسید. خواندن آثاری که توصیفگر این تباهی و فساد است، آدمی را به تعجب وامی‌دارد که چگونه جامعه‌ای می‌تواند تا این اندازه در مسیر قهقرا پیش برود، آن هم جامعه‌ای که دیرزمانی یکی از کانونهای زنده فرهنگ و تمدن اسلامی بود و دوران طلایی فرهنگ اسلامی در این قلمرو نمود و بروز بیشتری از دیگر نقاط یافته بود (برای درک این تباهی، نک: عینی ۱۳۸۲؛ همو ۱۳۶۲؛ صدر ضیا ۱۳۷۵).

مسئله مبتلابه این جوامع کاملاً روشن بود: جهل و عقب ماندگی. در همسایگی این حوزه دو ابرقدرت آن روزگار وجود داشت که هر یک در پی توسعه متصرفات و مستعمرات خود بود: یکی انگلستان که خورشید در قلمروش غروب نمی‌کرد و قطب اول جهان صنعتی بود، با ناوگان دریایی که اقیانوسها را در می‌نوردید و قدرت انگلستان را در سراسر جهان در حوزه‌های مختلف اعمال می‌کرد، و دیگری روسیه، که گرچه درگیر مسائل مختلف بود، بدان اندازه قدرت داشت که حوزه پیرامونی خود را تحت نظارت بگیرد. پس از انقلاب بلشویکی این دایره با عناوین انقلابی گسترش یافت



و دست‌اندازی به آب و خاک کشورها و ایجاد حکومت‌های دست‌نشانده با عناوینی پرطمطراق و دهان‌پرکن ادامه یافت. در چنین اوضاع و احوالی، قفقاز و ماورای قفقاز و آسیای مرکزی به تصرف روسیه در آمد و ادامه این دست‌اندازی در دورهٔ بلشویکها کامل گردید و امپراتوری عظیمی تشکیل شد که اقوام و ملیتها و زبانها و نژادهای گوناگون را دربر می‌گرفت و دولت اتحاد جماهیر شوروی می‌بایست این مجموعه را زیر بیرق واحدی گرد آورد. پیداست که چه مشکل عظیمی پیش رو بود. چگونه می‌شد اجزای این مجموعهٔ گوناگون و رنگارنگ را به یکدیگر نزدیک کرد؛ مجموعه‌ای که آکنده از تناقضات و اختلافات مختلف بود. اما همهٔ این قلمرو وسیع یک ویژگی مشترک داشت: فقر و تباهی و انحطاط، و این عوامل برای درهم شکستن آنها کفایت می‌کرد.

در قبة الاسلام بخارا که کانون فرهنگ و تمدن اسلامی محسوب می‌شد، بلاهت حاکمان و جهل و فقر مردم و ستون پنجم دشمن — که عموماً درس خوانده‌ها و روشنفکران آن روزگار بودند — دست به دست هم دادند و زمینهٔ استیلای اجنبی را بر این قلمرو وسیع فراهم کردند.

معمربین این حوزه نقل می‌کنند که هنگام ورود لشگر روسیه به این حوزه مقاومتی نبود و در مقابل هشداری که در مورد ورود لشگر روس به دروازه‌های بخارا داده می‌شد، فرماندهان اظهار می‌داشتند: «چای‌نخورده جنگ نمی‌شود.» زیرا هنوز وقت چای خوردن نرسیده بود و لابد دشمن منتظر می‌ماند تا پس از صرف چای آنان، دست به تصرف بخارا بزند.

اما ماجرای استحالةٔ فرهنگی در این قلمرو، بیش از هر جای دیگری، در مقولهٔ خط خود را نشان داد. تجربهٔ ترکیه در تبدیل الفبا، برای روشنفکران این حوزه الگویی مناسب بود که می‌توانستند بر مبنای آن، کار خود را به پیش ببرند. زیرا ترکیه آن روزگار یکی از گذرگاههایی بود که مردمان آسیای مرکزی از رخدادهای جهان نو مطلع می‌شدند. وجود جمعیتی قابل اعتنا که به گونه‌های مختلف زبان ترکی سخن

می‌گفتند (ازبکی، آذری، قزاقی، ترکمنی، قرقیزی) این ارتباط را آسان‌تر می‌کرد و کسانی هم که موجد تحولات فرهنگی در آسیای مرکزی شدند، بیشتر، افرادی بودند که از استانبول الهام می‌گرفتند.

انقلاب برای تغییر الفبا آغاز شده بود و هر گونه مقاومتی با قدرت در هم شکسته می‌شد. دستگاه قدرتمند حزبی به کمک رهبران فرهنگی و مدیران آمده بود تا هر چه زودتر این مسئله را پایان دهد و راههای پیشرفت را بر روی ملتهای منطقه بگشاید.

بنا به رسم انقلابی آن سالها، تحت شعارهای گوناگون مبارزه با الفبای کهنه «بر ضد دشمنان الفبای نو»، «بر ضد الفبای خرافات پهن‌کننده عربی» و «آتش به ریشه الفبای عربی» و امثال آن، شدت گرفت و اردوگاههای وسیع تبلیغاتی «به خاطر جاری کردن الفبای انقلابی نو تاجیکی (لاتینی)، الفبای نو سوسیالیستی» به راه افتاد (نظرزاده ۱۳۸۳: ۹۹).

کلید حل مشکلات پیدا شده بود و قرار بود از این پس در سایه تغییر خط همه مسائل حل شود. روسها هم که خود در اندیشه تغییر خط روسی بودند، از این تبدیل خط فارسی به عربی استقبال کردند (که دلایل این استقبال را در ادامه توضیح خواهیم داد) اما چون خود درگیر مسائل مختلفی بودند، علاقه‌ای به تغییر خط به الفبای روسی - امری که بعداً اتفاق افتاد - نشان نمی‌دادند، بلکه نفس عوض شدن خط کهن برای آنها یک گام به پیش بود.

در سال ۱۹۲۹ «کمیته مرکزی عمومی و اتفاقی الفبای نو» وابسته به کمیته مرکزی اجرایی اتحاد شوروی تأسیس گردید. این کمیته وظیفه تغییر الفبا در قلمروهای الحاقی اتحاد شوروی را بر عهده داشت و پس از نشستهای مختلف، چه در سطح مسکو و چه در سطح رهبران آسیای مرکزی، مقرر شد تا سال ۱۹۳۳ تغییر خط کلاً انجام شود و بدین ترتیب الفبای فارسی برچیده شد و الفبای لاتینی جای آن را گرفت.

کسانی که در آن روزگار داعیه پیشگامی و فهم روشن از مسائل را داشتند، می‌بایست با این جریان همراه شوند؛ در غیر این صورت دستگاه تبلیغاتی حاکم با



قدرت تمام آنان را منکوب و از میدان به در می کرد. این ماشین تبلیغاتی قدرت تدبیر و تفکر را از مردم سلب کرده بود و همگان می کوشیدند از این قافله عقب نمانند و آماج تیر ملامت و طعنه رهبران جدید قرار نگیرند. رفیق ناصراف، کمیسر معارف خلق جمهوری سوسیالیستی تاجیکستان شوروی، در مقاله «به دشمنان الفبای نو ضربه سخت می زنیم» (تاجیکستان سرخ، شماره ۱۱۹، ۲۷ می ۱۹۳۳) «کهنه پرستان» را «دشمنان صنفی» اعلام می کند و چنین مثال می آورد: «یکی از نمایندگان دشمنان صنفی، مرادزاده، شخصی در تخنیکم (آموزشگاه) تعلیم و تربیه اورا تپه به وظیفه معلمی جایگیر شده و به مقابل الفبای نو آشکارا در بین طلبگان آشکارا تشویقات می راند. در بین طلبگان تخنیکم در بابت الفبا چنین سخن می راند که الفبای عربی مانند طلا بود.» علاوه بر مقالات تیز و تند در مورد عیب و نواقص الفبای عربی و امتیاز و برتریهای الفبای نو شعرهایی نیز نوشته شد، به مانند این شعرها:

چون الفبای نو از حرف لاتینی شد درست
 زود بازار الفبای عرب گردید سست
 در ره علم این الفبای نو است ایروپلان (هوایما)
 و آن الفبای عرب باشد حمار ناتوان
 شاد و ممنون گشته ایم امروز ما از بخت خویش
 بس که بیرون شد الفبای عرب از رخت خویش

(همان: ۹۹)

اما این تغییر الفبا دیری نپایید. با استقرار نظام سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی و ظهور ابرقدرت جدید برای نزدیک کردن مردم ساکن در این امپراتوری عظیم، روسها نه تنها از فکر تغییر خط خود دست کشیدند، بلکه به این نتیجه رسیدند که خوب است الفبای ملت‌های تحت سلطه خود را به روسی برگردانند.



جلسات پی‌درپی حزبی برپا می‌شد و توجهات لازم را برای این تغییر دوباره خط از لاتینی به روسی فراهم می‌کرد.

از سالهای پایانی دهه سی تا ۱۹۴۱ تلاش برای تغییر خط از لاتینی به روسی به اوج خود رسید. در تاجیکستان این مسئولیت به عهده شعبه تاریخ و زبانشناسی بخش آکادمی علوم اتحاد شوروی در تاجیکستان گذاشته شد. آنان در لایحه‌ای که برای این کار تهیه کرده بودند، نوشتند: «حاضر (اکنون) برای قدم نو گذاشتن به سوی بای‌ترین (غنی‌ترین) مدنیت روس، نزدیک کردن مدنیت تاجیک و بنا بر این به من‌بعده نزدیک شدن خلقها وقت رسیده است. به الفبای نو در اساس الفبای روس ترتیب‌داده‌شدگی گذراندن الفبای تاجیک، همین‌گونه اقدام می‌شود. خلق تاجیک، انتلیگنسه (روشنفکران) پیشقدم به پرتیه (حزب) لنین، استالین صادق‌بودگی آن، در باره ضرورت به الفبای نو در اساس الفبای روس ترتیب‌داده‌شدگی گذشتن، کیها باز فکر بیان کرده ایستاده‌اند. همین ضرورت ما منطقاً از همان روش ترقیات مدنیت سوسیالیستی تاجیک بر آمده می‌آید. الفبای لاتینی که عامه محنتکش را از الفبای بی‌جان اسکولاستیکی عرب جدا کرده و بی‌چون و چرا اهمیت پراگرسوی (پیشرفت) داشت، رل (نقش) نغز خودش را بازی کرده است (نامه پژوهشگاه، ش ۷، ص ۱۲۷-۱۲۸).

این در حالی بود که در سالهای نخست به قدرت رسیدن بلشویکها شعار برجسته‌ترین نظریه‌پردازان آنان نه تنها بر یکسان‌سازی روسی نبود، بلکه تأکید تام و تمام داشتند که حقوق تمامی خلقها را که تا آن زمان نادیده گرفته می‌شد به آنان بر گردانند و چندگانگی فرهنگی را به رسمیت بشناسند. در این بهشت موعود، تفاوت‌های فرهنگی و زبانی و نژادی به رسمیت شناخته می‌شدند و همگان می‌توانستند در فضای فرهنگی و تاریخی خود بود و باش داشته باشند.

قبل از انقلاب، لنین رهبر انقلاب کمونیستی نوشته بود: «در روسیه، بر خلاف امپراتوری چندفرهنگی اتریش-مجارستان، یک دولت تک‌فرهنگی حاکم بود. روسها



در روسیه کبیر بخش اعظم زمینها را اشغال کرده بودند. آنچه در باره این دولت تعجب آور است اینکه اولاً در حالی که «بیگانه‌ها» ۵۷ درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند، در مناطق دوردست زندگی می‌کردند و ثانیاً سرکوب آنها به طور قابل توجهی شدیدتر از دولتهای همسایه بود» (لنین ۱۹۷۲: ۲۵/۲۷۱). او حتی اندیشه حق ملی و حق تعیین سرنوشت و جدایی و تشکیل دولت مستقل را برای اقوام غیرروسی به رسمیت شناخت و تأکید کرد که آزادی برای جدایی را باید به رسمیت بشناسیم، چون بیداد تزاریسم و بورژوازی روسیه کبیر، آن‌چنان میراثی از بدبختی و بی‌اعتمادی برای مردم روسیه و ملت‌های همسایه به جای گذاشته است که باید با «عمل» ریشه‌کن شود نه با «حرف». در کنگره دوم حزب دموکرات اجتماعی کارگران روسیه (۱۹۰۳)، حق تعیین سرنوشت برای همه قومیتها برابر شمرده شد. حزب بلشویک (یا حزب لنین) در سال ۱۹۱۷، همین حقوق، حتی «تشکیل دولت مستقل» را برای همه اقوام به رسمیت شناخت (لنین ۱۹۷۰: ۲۴/۱۳۴؛ برای توضیح مسئله، نک: جلایی‌پور حمیدرضا، روزنامه اعتماد، شماره ۱۵۸۴، ص ۵).

اما این مسئله نه تنها خاتمه نیافت، بلکه استبدادی عریان و لجام‌گسیخته و ظلمی آشکار مقدرات این بهشت موعود را رقم می‌زد. هزاران نفر از روشنفکران و دگراندیشان و روحانیون به جوخه‌های مرگ سپرده شدند. میلیون‌ها نفر آواره و تبعید شدند و خشونت عریان بر عرصه فرهنگ حاکم شد. در این ماجرا همه چیز باید روسی می‌شد و برای پیشبرد این سیاست، اساسی‌ترین وسیله خشونت بود. استالین و همدستانش وعده‌های دیروز را از یاد بردند و زنجیرهای تانک خشونت از روی پیکره فرهنگهای غیرروسی گذشت و از آنها اگر چیزی باقی ماند، بخشی بود که به استقرار جدی‌تر نظام حاکم کمک می‌کرد.

تبدیل الفبای فارسی سرزمینهای اسلامی به خط سریلی (روسی) نیرنگ دیگری برای محو زبانها و فرهنگها بود. در این مورد روسها بسیار زیرکانه عمل کردند؛ خط را از همان اول مستقیماً به سریلی تبدیل نکردند تا مبدا این عمل به روسی کردن اجباری خطوط تعبیر شود و مقاومت‌هایی را برانگیزد، بلکه ابتدا در سال ۱۹۲۸ همزمان با تغییر



خط در ترکیه الفبای لاتینی را جایگزین خط فارسی کردند، با این اطمینان که در مرحله بعد تغییر خط لاتینی هیچ اشکالی نخواهد داشت. بالاخره در سال ۱۹۴۵ خط سریل را جای آن نشانند (نک: ریاحی، «زبان و همسایگان ما»، ص ۶۸۲).

برای تقریب ذهن و مشکلاتی که در خصوص مسئله زبانها در اتحاد جماهیر شوروی پیش آمد، بد نیست نگاهی به آمار زبانهای رایج در منطقه و اتفاقات ناشی از گذشت زمان داشته باشیم. «هنگام سرشماری سال ۱۹۲۶ در قلمرو اتحاد جماهیر شوروی ۱۹۴ ملت وجود داشت. هنگام سرشماری سال ۱۹۷۹ تنها ۱۰۱ ملت باقی مانده بود. یعنی در ظرف پنجاه سال شمار ملتها دو برابر کم شده است و هر سال قریب به دو ملت نیست شده است. آمار دیگری هم (شرافت آزادی بیان پس از سال ۱۹۸۵) در مسکو چاپ شد که در بین سرشماری سالهای ۱۹۲۶ و ۱۹۷۹ قریب چهل زبان از بین رفته است، یعنی در قلمرو شوروی تقریباً هر سال یک زبان به سوی نابودی رفته است» (شکوری بخارایی ۱۳۸۴: ۱۱۱).

تصویر غم‌انگیز آنچه در این سالها بر حوزه فرهنگ گذشته است، یکی از دردناک‌ترین فصول تاریخ فرهنگی بشر است که ملت‌های فراوانی از قلب اروپا تا مرزهای چین هنوز تاوان این سیاست‌های فرهنگی را می‌دهند و بی‌تردید به این زودی نیز فراموش نخواهد شد و آثار و تبعات آن از بین نخواهد رفت. به عبارتی می‌توان گفت که چه بسیار قومها و ملتها از صفحه تاریخ فرهنگی بشر یکباره محو شدند.

جالب اینکه دستاویز استیلاگران برای از میدان به در کردن اصلی‌ترین شاکله تمدنی این حوزه (فرهنگ اسلامی ایرانی و خط فارسی) مسئله «حقوق خلقها» بود. زبان فارسی قرن‌ها در این حوزه زبان علم و فرهنگ بود با پیشینه‌ای غنی از آثار و تجربه‌های عمیق که حتی اقوام غیرفارسی‌زبان این امر را پذیرفته بودند و زبان علم و فرهنگ و سیاست آنان زبان فارسی بود گرچه در محیط کوچه و بازار از زبان مادری خود بهره می‌گرفتند؛ اما نه تنها زبان فارسی را به عنوان زبان فرهنگ و علم برگزیده بودند، بلکه خود در غنی‌تر کردن این زبان و خلق آثار سترگ به این زبان نقشی بسزا



داشتند. این پذیرش نه با قوت بازو و زور شمشیر، بلکه از سیادت فرهنگی این زبان نشأت می‌گرفت.

استیلاگران کار را تا آنجا پیش بردند که حتی برای زبانهای محلی هم که دایره کاربرد آنها در حد یک روستا بود و گویشوران آن در تمام کره خاک به اهالی همین روستا محدود می‌شد، این حق را قائل شدند که کتاب درسی بنویسند و کودکان روستا را به زبان محلی خود آموزش دهند.

در ولایت بدخشان تاجیکستان این اتفاق افتاد. این حق اعطایی امتیازی بود که در سایه قرار گرفتن تحت قیمومیت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی برای نخستین بار به این مردم اعطا می‌شد. این امر در محدوده حرف باقی نماند، حتی یک عنوان کتاب هم نوشتند. همین امتیاز کفایت می‌کرد و ادامه مسیر ممکن نبود، زیرا این زبان اساساً خط نداشت. متن مکتوب که پیشینه تاریخی و فرهنگی داشته باشد نداشت. دایره واژگان زبان بدان اندازه محدود بود که قادر به انتقال مفاهیم نبود.

اما دستاویز «حقوق خلقها» امکانی فراهم می‌کرد که تنها زبان فرهنگی رایج در منطقه را از میدان بیرون کنند و آن زبان فارسی بود. در مسئله تغییر خط در آسیای مرکزی، تنها زبانی که آسیب جدی دید، این زبان بود؛ زیرا زبانهای دیگر اساساً خط نداشتند و در بسیاری موارد، حتی ادبیات مکتوب هم نداشتند و اگر داشتند هم از قدمت و غنایی برخوردار نبود. تنها زبانی که در این گستره وسیع قابلیت انتقال مفاهیم فرهنگی را داشت، زبان فارسی بود که با لطائف‌الحیل کوشیدند آن را در انزوا قرار دهند و یکی از این دستاویزها مسئله تغییر خط و دیگری تأکید بر «حقوق خلقها» و استفاده از زبانهای منطقه‌ای و دیگری تأکید بر زبان عوام و مردم کوچه و بازار و به حاشیه راندن زبان رسمی و ادبی بود، با این بهانه که زبان فرهیختگان زبان بورژواها و طبقات متمدن اجتماعی است، قدرت زایش و خلاقیت از زبان فارسی را سلب کردند و به جای آن مدایح و دستورهای عوامانه را جانشین کردند.



غرض از بیان این مسائل، آن است که مسئله تغییر خط را تنها به تغییر خط محدود نکنیم؛ عوارض و مشکلاتی که با این برنامه به وجود آمد، به تباهی زبان و فرهنگ مردم این منطقه منجر شد و سرچشمه‌های معنویت فرهنگی را در این مناطق خشکاند.

آثار هولناک تغییر خط

خط صورت بصری زبان است و با تغییر خط تنها صورت نگارشی زبان تغییر پیدا نمی‌کند، بلکه تغییرات گوناگونی حادث می‌شود که زبان را از سرچشمه می‌خشکاند؛ علی‌الخصوص در خط فارسی این مسئله خود را بیشتر نشان می‌دهد. تجربه تاجیکستان که روزگاری از کانونهای زنده زبان فارسی بود و به عبارتی این حوزه را بخشی از سرزمینی می‌توان دانست که منشأ و مولد زبان و شعر پارسی بوده است، اکنون که قریب به بیست سال از استقلال این کشور می‌گذرد، هنوز پیش چشم ماست.

تغییر خط تنها صورت بصری زبان را دگرگون نکرد؛ بلکه عرصه‌ای فراخ از حیات فرهنگی ملت‌های این قلمرو را دگرگون ساخت. خوشنویسی که یکی از هنرهای اصیل مردم این قلمرو بود، به یکباره نابود شد. تنها خوشنویسی نابود نشد، بلکه همراه با آن هنرهای دستی مثل تذهیب و تجلید و تشعیر و قلمدان‌سازی و مینیاتور و... هم یکباره رو به نابودی نهادند.

ارتباط این خط با ساحت‌های معنوی حیات فرهنگی بناگاه گسسته شد. همراه با خط، مساجد و اماکن مقدس دینی و مذهبی نیز از رونق افتاد. دیگر کاشیکاری که بتواند هنر خود را در خدمت این اماکن قرار دهد، پیدا نمی‌شد، زیرا خطاطی وجود نداشت و مسجدی بنا نمی‌شد. عمارت‌های زیبای اسلامی سمرقند و بخارا و خجند و... یکباره بی‌رونق و فرسوده شدند و آثار حضور قرن‌ها خط فارسی و فرهنگ دینی از شهرها رخت برپست و معماری اسلامی به بوته فراموشی سپرده شد؛ به جای آن همه چیز روسی شد تا ملت‌های منطقه یکباره شاهد توسعه و پیشرفت را در آغوش کشند، امری که هرگز محقق نشد. با باز کردن مسیری به کژراهه آنان را گرفتار بلیاتی کردند که چند نسل طول می‌کشد تا بتوانند خویشتن خویش را باز یابند.



ساده‌انگاری است اگر مناقشات امروز آسیای مرکزی را — که کانون بحرانهای مختلف است — به مسائل سیاسی و مرزی تقلیل دهیم و نقش این تغییرات فرهنگی را در مسائل نادیده بینگاریم. بی هیچ تردیدی، بنمایه این ناآرامیها و شورشهای و نگرانیها و اضطرابها را باید در رخدادهایی جست که ماهیت فرهنگی دارند و در یکصد سال گذشته رخ نموده‌اند.

تغییر خط در ایران

در ایران وضع به گونه‌ای دیگر بود. دربار قاجار در چنبره‌ای از روابط بازمانده از نظامی ایلپاتی گرفتار بود، با رهبرانی نالایق و نادان و روشنفکرانی بی‌ریشه و خودباخته در مقابل جهان غرب و قدرت حاکم. سرنوشت ملی در مقابل خواست حاکمیت وزنی نداشت و کسی به آن فکر نمی‌کرد. معدود روشنفکرانی هم که کمابیش شناختی از زمانه خود داشتند، بیشتر هم و معرفت خود را صرف می‌کردند که چگونه در ریزنی با نظام حاکم از امتیازات بهره‌مند شوند و بتوانند گلیم خویش را از موج حوادث به در ببرند و معدودی هم که درد دین و ملت داشتند، یا جان بر سر ایمان خود گذاشتند، یا جلای وطن کردند و در اقصا نقاط جهان در جستجوی راهی برای تغییر وضعیت عمر گذراندند و عده‌ای نیز دم فرو بستند تا گرفتار مصیبت حاکمیت استبدادی نشوند.

در زمره این روشنفکران، میرزا فتحعلی آخوندزاده بود که می‌توان گفت عمر خویش را بر سر این گذاشت که به دولتمردان و روشنفکران و اهل فرهنگ این کشف خود را القا کند که یکی از بزرگ‌ترین علل نادانی و عقب‌ماندگی ملل اسلامی الفبای موسوم و متداول عربی است و تا زمانی که مسلمانان با این خط می‌نویسند و می‌خوانند، امیدی به پیشرفت آنان وجود ندارد.

او در سال ۱۲۳۶ش اولین الفبای خود را اختراع کرد و با کمک روسها عازم استانبول شد و به وسیله مترجم سفارت روسیه در استانبول، طرح و رساله خود را به صدراعظم عثمانی، فؤاد پاشا، تقدیم کرد. صدراعظم وی را به «جمعیت علمیه عثمانیه»



راهنمایی کرد، اما نتیجه‌ای حاصل نشد. آخوندزاده مجدداً رساله‌ای تنظیم کرد و نزد وزیر علوم ناصرالدین شاه فرستاد؛ هم کار او عبرتی تاریخی است و هم پاسخی که از دربار منحن قاجار، دایر بر مخالفت می‌گیرد. در پاسخ همان قدر می‌توان به دیدهٔ عبرت نگریست که در درخواست.

باز هم آخوندزاده از پاننشست: رساله‌ای تنظیم کرد و به دربار عثمانی فرستاد تا بتواند اکسیر بیداری خودساخته را در دسترس ملل مشرق قرار دهد و بن‌بستهای تاریخی آنان را بشکند و راهی به آبادانی باز کند.

صدها نامه و رساله بین رجال عثمانی و ایران و روس دست به دست شد که در دورهٔ آخوندزاده حاصلی نداشت، اما رؤیای او بعداً به حقیقت پیوست: هم برای ملل قفقاز و ماوراء قفقاز خطی تازه وضع شد و هم دولت ترکیه خط خود را عوض کرد و هم در گستره‌ای وسیع از حوزهٔ تمدن اسلامی و ایرانی (آسیای مرکزی) خط فارسی به خطی دیگر بدل شد، اما توسعه‌ای حاصل نشد و بحران از پی بحران رخ نمود که هنوز هم این کشورها در برزخی از تردید و بلاتکلیفی به سر می‌برند و نتایج این تغییر آنان را به بهشت موعود ترقی و توسعه وارد نکرده است.

عبدالرحیم طالب‌اف نیز ریشهٔ بدبختی مسلمانان را در خط یافته و در خلال نوشته‌های خود به کرات یادآور شده بود که بیچارگی مسلمانان پایان نمی‌یابد، مگر اینکه برای خط خود فکری بکنند: «به عقیدهٔ من سبب عمده و علت اصل جهالت ملت اسلام الفبا یا ابجد مندرس ماست، که بعد از پنجاه سال تعلیم کلمات را بی قرینه و تصور معنی ماقبل و ما بعد او درست نمی‌توانیم بخوانیم» (ابوطالب تبریزی ۱۳۴۷: ۱۰۱).

از روشنفکران دیگری که همین سودا را در سر می‌پختند، میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله بود. او نیز علت عقب‌ماندگی مسلمانان و توسعهٔ مغرب‌زمین را در مسئلهٔ خط می‌دانست و به قول خود او ۲۵ سال کوشید تا این مشکل را حل کند. او خطی اختراع کرد و آن را «الفبای ملکمیه» نامید و متونی به این خط چاپ کرد، اما او نیز کاری از پیش نبرد.



این بی توجهی نسبت به مسئله ناشی از بررسی کارشناسانه و پاسخهای مستدل نبود، بلکه ناشی از رخوت و فترتی بود که بر حکومت و اولیای امر مستولی بود. اولیای امر خود را بی نیاز از تحقیق و تفحص می دانستند و ضرورتی نمی دیدند تا در خصوص این مسأله بیندیشند که چرا این مسائل مطرح می شوند و در خصوص آنها چه باید کرد (برای تاریخچه‌ای از این جریان، نک: آرین پور ۱۳۷۶: ۳۳-۵۵).

این مسئله هواداران فراوان یافت و دایره طرفداران از روشنفکران مستقل یا مرتبط با حکومت فراتر رفت و در دوره‌های بعد بخشی از استادان دانشگاه و روزنامه‌نگاران و محققان و حتی دولتمردان را در بر گرفت. حلقه‌ای از روشنفکران ایرانی در زمره هواداران این فکر گردیدند که در این میان می توان از سعید نفیسی و غلامرضا رشید یاسمی، میرزا ابوالقاسم آزاد مراغه‌ای، و حتی سید حسن تقی زاده یاد کرد (گرچه او در دوره‌های بعد از این تفکر رویگردان شد). انجمنهایی برای این کار درست شد و هر یک از مجلات فرهنگی تعدادی از صفحات خود را به این بحث اختصاص داد و کوشید با گرم نگاه داشتن بحث، زمینه را برای این تغییر آماده کند.

ساده‌سازی مسئله‌ای بدین پیچیدگی، از ارکان بحثهای مطبوعاتی بود. این مسئله گاه به حدی پیش‌پا افتاده تلقی می شد که ضرورت تغییر و تبدیل خط اظهر من الشمس است و نیازی به تأمل و تدبر ندارد و همه چیز روشن و بدیهی می نماید: «یکی از علل جهالت ملت ایران دشواری الفبا است. طفل عوض اینکه در ظرف پنج ساعت خط و املا را بلد شده، به زودی مشغول یاد گرفتن چیزهای مفید دیگر شود، باید سالها زحمت بکشد و بالاخره شاید تا آخر عمر املاهای صحیح تمام کلمات را نداند» (اعتصام زاده ۱۳۰۴: ۲۵۱).

دفاع پرشور سعید نفیسی از این بحث در نوشته‌های مختلف او به چشم می خورد و او از هر فرصتی برای طرح نظرات خود بهره می گیرد: در پاسخ به اقتراح‌ی که مجله سخن در خصوص چگونگی نوشتن «به» اعلام کرده بود، نوشت: چون من جداً عقیده ایمانی دارم که یکی از نخستین ضروریات زبان فارسی اختیار کردن خط دیگری بجز خط امروز است که همه دشواریهای کنونی را از میان برمی دارد، عجلتاً هر چه در این



باب بنویسم، موقتی خواهد بود تا روزی که ما زبان خود را از آسیب خطی که با آن سازگار نیست، رها کنیم (نفیسی ۱۳۳۸: ۱۳۵).

پاسخ به مسئله عقب ماندگی تنها به مسئله تغییر خط محدود نشد: بخشی از این باستانگرایی خود را در مقوله زبان نشان داد. نظامیان که در این دوره یک‌تاز میدان بودند، در مقوله ساخت واژه نیز قدم پیش نهادند و کوشیدند نیازهای تازه خود را با اتکا به سرچشمه‌های کهن زبان و گاه تنها از درک زبانی خویش، برآورده کنند. عربی‌زدایی سرلوحه کار قرار گرفت و زبان زنده امروز فراموش شد. این امر با واکنش ارباب فضل و فرهنگ مواجه شد و به دولتمردان هشدار دادند که برای تقویت زبان باید از شیوه‌های علمی مدد گرفت و پرداختن به شیوه‌های غیرعلمی و باستانگرایی نه تنها کمکی به رشد و توسعه زبان فارسی نمی‌کند، بلکه جمود و یکدستی را بر آن حاکم می‌سازد و با زبانی منجمد و غیرقابل فهم رویارو خواهیم بود.

مسئله اصلاح خط در ایران موضوع تحقیقات مختلف قرار گرفت و ماده دوم اساسنامه فرهنگستان «مطالعه در اصلاح خط فارسی» تعیین شد. خوشبختانه آنان که به این مهم پرداختند، کسانی بودند که در کی منطقی و علمی از مسئله داشتند و از جریانهای سیاسی تأثیر نپذیرفتند.

نمونه‌ای از این تحقیقات عالمانه را می‌توان در نوشته‌های احمد بهمنیار یافت که با نگرشی محققانه به این موضوع پرداخته، جوانب مختلف مسئله را مورد تحقیق قرار داده و تغییر خط را بحثی غیرعلمی دانسته و پیشنهاد اصلاح آن را مطرح کرده است: «خط فارسی بعضی دشواریهای اصلی و جوهری دارد که با دشواریهای عرضی دست به هم داده و آن را مشکل‌تر از آنچه هست، نموده و به دست اشخاصی که حسن نیتشان محل تأمل است بهانه و وسیله‌ای برای انتقاد شدید و لازم شمردن تغییر و تبدیل خط داده است. در صورتی که مرتفع ساختن هر دو قسم اشکال - در صورتی که نخواهیم گرهی را که با دست باز می‌شود با دندان باز کنیم - در نهایت آسانی است و مختصر بذل توجه و صرف وقت و همت لازم دارد (نک: دهخدا: ص ۱۵۳).



شبه‌قاره و مسئله تغییر خط

زبان فارسی در شبه‌قاره سابقه‌ای طولانی دارد و این حوزه قرن‌ها یکی از کانونهای خلاقیت و آفرینشگری زبان فارسی و فرهنگ ایرانی و اسلامی بوده است. اما مسئله تغییر خط فارسی وقتی حادث شد که این سرزمین درگیر مسائل عدیده‌ای بود و مدتها بود که زبان فارسی شکوه و شوکت پیشین را نداشت و دربارهای دهلی و حیدرآباد و مولتان و لاهور در پنجه قدرت انگلیس گرفتار بودند و به تدریج زبان فارسی نقش خود را به عنوان زبان فرهنگ و سیاست و اقتصاد در این گستره از دست می‌داد و جای آن را زبان انگلیسی می‌گرفت. این عقب‌نشینی زبان فارسی به قیمت قدرت گرفتن زبانهای منطقه‌ای و بومی هم تمام نشد. زیرا علی‌القاعده با رکود این زبان باید زبانهای بومی و منطقه‌ای رایج در شبه‌قاره رشد پیدا می‌کردند. اما این اتفاق نیفتاد و استعمار زبان خود را هم به همراه آورد. این نکته را هم در نظر داشته باشیم که حکومت‌های حاکم بر این منطقه نیز همچون حکومت ایران و خانات آسیای مرکزی، طرحی برای توسعه ملی نداشتند و دربارهای آنان آکنده از دلقکان و مطربان و درباریان فاسدی بود که به سرنوشت مردم خود توجهی نداشتند و تنها به تقلیدی از دربارهای پرشکوه پیشینیان بسنده می‌کردند.

داعی‌الاسلام و مسئله تغییر خط

داعی‌الاسلام نیز نگران وضعیت زبان و خط فارسی بود. تشکیل «انجمن اصطلاحات علمی» در تهران را قابل تقدیر می‌داند، اما هشدارهای لازم را هم می‌دهد که درستی این هشدارها در اقدامات بعدی نهادهای مسئول خود را نشان داد (داعی‌الاسلام ۱۳۶۲: ۳/کج).

خبر انقلاب زبانی و سره‌سازی زبان فارسی به وی هم رسید. او با زبان اهل علم استدلال می‌کند که نتیجه سره‌سازی زبان تا چه اندازه می‌تواند بدفرجام باشد: تصور خالص کردن یک زبان، آن هم فارسی از عربی حرف بچگانه است، علمی نیست. هیچ



زبان به ارادهٔ یک نفر یا گروه ساخته نمی‌شود که کسی یا گروهی آن را تغییر داده به میل خود بسازد. در سیر تمدنی و سیاسی یک ملت زبانی ساخته و در تبدیلات تمدنی و سیاسی زبان هم خود به خود تبدیل می‌یابد. تشکیل هر زبان تکلمی امروز دنیا از روی همین قانون طبیعی بوده. زبان فارسی امروز ما از مسلمان شدن ایرانیان و گرفتن الفاظ دینی از عربی و مزاجه با عرب و ترک و مسلمان و آمیزش تمدن ایرانی (آریایی) و عرب (سامی) قهراً پیدا شد: هیچ فرد یا گروه آن را نساخته، بلکه در ملت ایرانیه بدون شعور آن پیدا شده (همان: ۴/ب).

او در نامه‌ای به تاریخ نوزدهم اردیبهشت ۱۳۱۵ به رئیس فرهنگستان نکات جالبی را یاد آور می‌شود:

آقای رئیس فرهنگستان! نامه‌ای به آن انجمن دانش نوشتم و جواب بسیار مجملی یافتم، که لازم شد دوباره زحمت بدهم.

۱. برای درج در فرهنگ نظام محتاج به الفاظ موضوعهٔ فرهنگستان هستم. مستدعی‌ام آنچه تا حال وضع شده برایم بفرستید و در آینده هم در هر سه ماه آنچه جمع شود، سرافرازم فرمایید.

۲. ادبای هند در باب فرهنگستان که چیست و چه خواهد خواهد کرد، از من پرسشها می‌کنند. مستدعی‌ام از کارنامهٔ آن مطلع سازید تا بتوانم جواب بدهم، چون هشتاد میلیون مسلمان هند فارسی را مال خود می‌دانند، همچنین تمام ملک افغان و توران، و ادبیات فارسی در تمام آسیا پراکنده است، در آن صورت ده میلیون نفوس ایران که نصفشان هم فارسی ادبی حرف نمی‌زنند، حق ندارند بدون مشورت شرکا هر تصرف که می‌خواهند در فارسی بکنند.

۳. در کشور ابن سینا و ابوریحان، همیشه مباحثهٔ علمی آزاد بوده، امیدوارم بحثی که می‌خواهم بکنم، به فرهنگستان برنخورد و جوابم داده شود. برای هر ملت شرقی یک فرهنگستان از اسباب مهم ترقی است که برای ادارات و علوم جدید الفاظ از زبان خود تراشیده شود. اما معلوم می‌شود فرهنگستان می‌خواهد الفاظ عربی جزء زبان شده را هم بیرون کند، اگر چنین است پس باید تمام الفاظ فارسی را تغییر دهد... (همان: ۴/ه).



نگرانیهای او در باب تندرویهای فرهنگی و به نقد کشیدن تفکر گروهی از روشنفکران، موجب شد که او در باب خط نیز تحقیقات عالمانه‌ای داشته باشد. او در رساله خط، با پژوهشی هوشمندانه مشکلات خط را برمی‌شمارد و بحث تغییر خط را از زوایای مختلف طرح می‌کند و مزایا و مضار آن را توضیح می‌دهد. تجربه دیگر کشورها را از نظر می‌گذراند و مشکلات خطوط مختلف و قابلیت‌های آنها را بیان می‌کند. سرانجام به این نتیجه می‌رسد: همین خط را باید طوری اصلاح کرد که آموختن و چاپ کردنش آسان باشد و بتواند حامل علوم باشد. از آن وقت در طریق اصلاح آن فکر می‌کردم و آخر مصمم شدم در خطوط اصلیه قدیم، یعنی عبرانی و لاتین و یونانی و سنسکریت و کوفی، تحقیقاتی کرده، اصول علمی وضع و ترکیبات آنها را به دست آورم، تا راهی برای اصلاح خط فارسی به دست آورم (داعی الاسلام ۱۳۱۲: ۲-۱).

مسئله سازگاری خطوط با رایانه هم امروز یکی از بحث‌های اساسی است و جالب این است که داعی الاسلام در آن دوره به مشکل ماشین‌نویسی هم توجه دارد و می‌کوشد با تکیه بر اصول زیباشناختی و تعلیم و انتقادات اصولی از شیوه تعلیم خط، در خط خویش، موسوم به «خط داعی» همه جوانب یک خط کامل را لحاظ کند (همان: ۲۴).

علاوه بر این، آنچه در سالیان اخیر به عنوان «حق مالکیت معنوی» مورد توجه سیاستگذاران و قانونگذاران واقع شده، داعی الاسلام در رساله خود به این مهم نیز پرداخته و استفاده از خط داعی را منوط به پرداخت حقوق صاحب آن دانسته است: کس اجازه ندارد بی‌اجازه من حروف داعی را بسازد. هر کس می‌خواهد باید حروف ساخته از من بخرد، مگر اینکه دولت ایران یا دولت دکن به من حق‌الانکشاف داده بخردند و برای عموم آزاد کنند (همان: ۳۵).

منابع

- آراین پور، یحیی، ۱۳۷۶، *از نیما تا روزگار ما*، تهران.



- ابوطالب تبریزی، عبدالرحیم، ۱۳۴۷، *مسالك المحسنين*، تهران.
- اعتصام‌زاده، ابوالقاسم، ۱۳۰۴، «لزوم اصلاح خط فارسی»، *آینده*، س ۱، ش ۴، مهر ماه، ص ۱۸۲-۱۸۵ و ۲۴۸-۲۵۱.
- تفضلی، احمد، ۱۳۶۵، «فرهنگ نظام»، *آینده*، س ۱۲، ش ۱-۳، فروردین-خرداد.
- داعی‌الاسلام، سید محمدعلی، ۱۳۱۲، *رساله خط داعی*، حیدرآباد دکن.
- داعی‌الاسلام، سید محمدعلی، ۱۳۴۶ق، *آفاق شعر فارسی*، حیدرآباد دکن.
- داعی‌الاسلام، سید محمدعلی، ۱۳۴۷ق، *فرهنگ نویسی فارسی*، حیدرآباد دکن.
- داعی‌الاسلام، سید محمدعلی، ۱۳۶۲، *فرهنگ نظام*، تهران.
- داعی‌الاسلام، سید محمدعلی، ۱۹۴۸، *ترجمه فارسی ونیدیداد*، حیدرآباد دکن.
- *دانشنامه ادب فارسی*، ج ۴، به سرپرستی حسن انوشه، تهران.
- دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۳۷، *لغتنامه*، تهران.
- دیوراند، مارتیمر، ۱۳۳۲، *نادر شاه*، ترجمه آقا سید محمدعلی ایرانی، حیدرآباد دکن.
- ریاحی، محمدامین، «زبان و همسایگان ما»، *از زبان فارسی*.....
- ساکت، محمدحسین، ۱۳۸۵، *ماهتاب شام شرق*، تهران.
- شکوری بخارایی، محمدجان، ۱۳۸۴، *سرنوشت زبان تاجیکی فرارود*، دوشنبه.
- صدرضیا، ۱۳۷۵، *نوادری ضیائی*، به کوشش میرزا شکورزاده، تهران.
- عینی، صدرالدین، ۱۳۶۲، *یادداشتها*، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران.
- عینی، صدرالدین، ۱۳۸۲، *تاریخ انقلاب فکری در بخارا*، با مقدمه کمال عینی، تهران.
- نظرزاده، سیف‌الدین، ۱۳۸۳، «جریان تغییر الفبا در تاجیکستان»، *نامه پژوهشگاه*، س ۴، ش ۶، بهار-تابستان.
- نفیسی، سعید، ۱۳۳۸، «اقتراح»، *سخن*، س ۱۰، ش ۲، ص ۱۳۵-۱۳۶.



خط لاتین برای فارسی

سید محمدعلی داعی الاسلام

چکیده:

این خطابه توسط داعی الاسلام در سال ۱۳۴۷ ق در محل جامعه معارف ایران، در حیدرآباد دکن ایراد شده و خود او متن این خطابه را به چاپ رسانده است.

نگرش دقیق علمی به مسئله خط و احاطه او به چندین زبان، این مقاله را در زمره خواندنی ترین مطالب در این زمینه در آورده است. دانش برای آشنایی خوانندگان خود با آثار قلمی این دانشمند بزرگ مقاله «خط لاتین برای فارسی» را در این شماره به چاپ می سپارد و اصطلاحات اندکی - در حد اصلاح خطاهای چاپی - در متن انجام داده است.

کلید واژه ها: خط لاتین، مشکلات خط فارسی، اصلاح خط، تغییر خط

آقای رئیس جلسه و آقایان حاضر!

شعبه جامعه معارف ما برای خدمت به زبان فارسی قائم شده و یک موضوع مهم زبان فارسی امروز «خط لاتین برای فارسی» است که در ایران محل بحث واقع شده است. مسئله تبدیل خط فارسی پنجاه سال است که در ایران نقل مجالس و مواد مقالات جرائد است و پهلوان آن در اول میرزا ملکم خان نظام الدوله (ارمنی ایرانی) بوده لیکن رأی او اصلاح خط موجود بوده نه تبدیل تمام آن اما همیشه در ایران جمعی طرفدار

گرفتن خط لاتین برای نوشتن زبان فارسی بوده‌اند و حالا که برادران ترک ما خط مذکور را برای زبان ترکی گرفته‌اند گروه مذکور قوت گرفته است. جامعه ما هم که خدمتگزار فارسی است، حق رای در این موضوع دارد. دیگر اینکه هندوستان یک مرکز مهم زبان فارسی است و ایران حق ندارد بدون مشورت هند تبدیلاتی در فارسی که ملک مشترک است، بدهد و من می‌خواهم در جلسه امروز بحث اساسی در این موضوع بکنم تا واضح شود که آیا شوق جمعی به تبدیل خط فارسی به لاتین تقلید صرف از اروپا است یا از روی اصول علمی چون در عصر ما اروپا حاکم و قائد دنیا است و موافق قانون طبیعت هر چیز حاکم و قائد در نظر محکومین جلوه می‌کند.

موضوع تبدیل خط فارسی به لاتین بیش از آن مهم است که به نظر می‌آید؛ چه بعد از فارسی نوبت عربی می‌آید و ممکن است مصر که امروز قائد ادب عربی است، به خیال تبدیل خط عربی به لاتین بر آید، چه می‌بینیم مصر دوا سبه به طرف تمدن اروپا می‌تازد. بعد از عربی نوبت اردو می‌آید. السنه ما مسلمانان چهار است: ۱. عربی، ۲. فارسی، ۳. ترکی، ۴. اردو و هر اقدامی برای یکی از آنها دیگران را هم متأثر می‌سازد.

خط لاتین همان است که شما در هند آن را خط انگلیسی و رومی گوید. لاتین زبان رومیها بوده و بعد که سلطنت روم پاره پاره شده سلطنتهای حالای اروپا برپا شد، خط لاتین برای زبانهای اروپایی اختیار گشت که خط زبان[های] انگلیسی و فرانسه و ایتالیایی و آلمانی و غیر آنها همان خط لاتین است. زبان لاتین قرنها است متروک شده و از آن فقط چند کتاب مانده است که در مدارس درس داده می‌شود و عجب این است که الفاظ آن کتابها را اهل هر زبان به طور زبان خود تلفظ می‌کنند؛ فرانسویها طور دیگر تلفظ می‌کنند و انگلیسها طور دیگر و همچنین اهل السنه دیگر اروپا. لیکن نزدیکترین تلفظ به اصوات اصلی لاتینی تلفظ اهل ایتالیا است چه زبان ایشان مکسر رومی قدیم است اما اصوات حروف لاتین در واقع چه بوده، کسی نمی‌داند؛ چه زبان لاتین مرده است مثلاً به این حرف لاتین «O» انگلیسها گاهی صدای «الف» فارسی و گاهی صدای زبر هندی و گاهی صدایی که شبیه «واو» فارسی است، می‌دهند اما در زبان ایتالیایی به حرف مذکور فقط صدای «الف» فارسی می‌دهند و به این حرف «h»



انگلیسها گاهی صدای «های» فارسی می دهند و گاهی بی صدا می گذارند، اما اهل ایتالیا به آن گاهی صدای «کاف» می دهند و گاهی بی صدا می گذارند.

در باب گرفتن خط لاتین اشکال اول این است که اصوات حقیقی حروف لاتین از میان رفته و ما باید اصوات یکی از السنهٔ حالیه اروپا را بگیریم. پس باید صریحاً گفت که ما می خواهیم خط فرانسوی یا انگلیسی یا ایتالیایی یا آلمانی یا غیر آنها را بگیریم. آنگاه باید دید اصوات آن زبان مطابق اصوات فارسی است یا نه و در صورت تطابق آیا اهل آن زبان در گرفتن خط لاتین برای زبان خود ملاحظهٔ تناسب حروف با اصوات را کرده اند یا نه.

موافق علم^۱ تمام خطوط دنیا حتی خطوط اروپاییها ناقص است و اهل هر زبان خط خود را وقتی وضع کرد که در جهالت و وحشت بود و بعد که متمدن شد تغییر آن را متعذر یا متعسر دید. مثلاً خط زبان انگلیسی را ببینید که خیلی ناقص است اما انگلیسها وقتی خط روم قدیم را برای زبان خود گرفتند که جاهل بودند و حالا دیگر تغییر و حتی اصلاح را مصلحت نمی دانند. اگر ملت امروز انگلیس بخواهد خطی وضع کند بی عیب بیرون می آورد اما آن وقت که خط وضع کرد جاهل بود، نمی توانست کامل درست^۲ کند. اگر وزارت معارف امروز ایران بخواهد برای فارسی خط وضع کند می تواند مقابل هر صوت زبان حرفی متناسب با حروف دیگر بسازد و علامت تازه ساختن خیلی آسان تر است از گرفتن خط یک زبان اروپایی و مجبور بودن که آن تغییر هم نکنند و اصوات زبان فارسی را با تناسب حروف ادا کند. تعجب من از این است که چرا وضع خط جدید که به نظر من خیلی ترجیح بر گرفتن خط لاتین دارد تا کنون در مغز هیچ ایرانی نیامده یا لااقل در جراید محل بحث نشده [است].

امروز یک کار بنده این است که حروف و اصوات خط لاتین را عرض کنم و بعد اصوات زبان فارسی را نشان دهم تا ببینیم آیا خط لاتین می تواند اصوات فارسی را ادا کند یا نه.

۱. متن : علم باتمام.

۲. متن: درشت.



عرض نمودم که زبان و اصوات لاتین از میان رفته و کلمات باقیمانده آن را هر ملت اروپایی مطابق اصوات زبان خود ادا می کند. حالا من حروف لاتین و اصوات آن را مطابق تلفظ ادبای ایتالیا می نویسم که نزدیک ترین تلفظ به لاتین است.

حروف و اصوات لاتین

در زبان لاتین دو قسم حروف موجود است: ۱. حروف اصلی، ۲. حروف اعراب، و هر دو قسم با هم نوشته می شوند. این است حروف اصلی (Consonant)

حروف	اصوات	
b	ب	۱
c	ک، چ، س	۲
d	د	۳
f	ف	۴
g	ج، گ	۵
k	ک (و گاهی بی صدا)	۶
j	ی	۷
l	ل	۸
m	م	۹
n	ن	۱۰
p	پ	۱۱
q	ک	۱۲
r	ر	۱۳

s	س	۱۴
t	ت	۱۵
v	و	۱۶
z	ز	۱۷
x	کس	۱۸



در هیجده حرف مذکور سه حرف (h، j، x) مکرر است و صوت مخصوص از خود ندارد بلکه حرف h صدای حرف q می‌دهد و حرف j صوت حرف i می‌دهد که از حروف اعراب است و ذکر می‌شود و حرف x صدای کاف و سین منضمماً می‌دهد در حالتی که هر یک از کاف و سین حرف علیحده (q، s) دارند پس چون از هیجده حرف سه حرف مکرر بیرون می‌رود پانزده حرف باقی می‌ماند که باید با حروف اعراب جمع شود.

حروف اعراب خط لاتین (Vowels) این است:

حروف	اصوات	
a	صوتی می‌دهد میان الف و زیر	۱
e	صدای یاء ماقبل مفتوح می‌دهد	۲
i	صدای یاء ماقبل مکسور می‌دهد	۳
u	صدای واو معروف می‌دهد مثل واو در لفظ «بود»	۴
o	صدای الف فارسی می‌دهد	۵

حالا این پنج حرف اعراب را با پانزده حرف اصلی سابق جمع می‌کنیم مجموع بیست

[حرف] می‌شود. پس خط لاتین قابل ادای بیست صوت است در حالتی که در زبان

فارسی ماسی صوت است و لازم می‌شود ده آواز دیگر را یا از همان بیست حرف

بگیریم^۱ به این طور که از هر یک از ده حرف دو صدا بگیریم یا از حروف مذکوره

مرکب کرده هر مرکبی را بدون مناسبت برای صدایی وضع کنیم.

اصوات و علامات زبان فارسی

در خط فارسی سی وهفت علامت نوشته می شود این طور:

ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ	د	ذ	ر	ز
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
ژ	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ
۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶
ل	م	ن	و	ه	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی
						(زیر)	(زیر)	(پیش)	(تشدید)	(جزم)		
۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷		

دانش ۱۰۶-۱۰۷ پاییز و زمستان ۱۳۹۰

در علامات مذکور هشت علامت (ث ح ص ض ط ظ ع ق) که در عربی آوازهای مخصوص دارند در فارسی مکررند و صدای حروف دیگر می دهند. یعنی «ث» و «ص» آواز «س» می دهد، «ح» صدای «ه» می دهد، «ض» و «ظ» آواز «ز» می دهد، «ط» آواز «ت» می دهد، «ع» صدای «الف» می دهد و «ق» آواز «غ». پس، از سی وهفت علامت، هشت [علامت] بیرون رفت؛ باقی ماند، بیست و نه [علامت]. در زبان فارسی امروز حرف ذال صدای زاء می دهد و از خود آوای ندارد و اگرچه در قدیم در زبان پهلوی صدای مخصوص داشته که از گذاشتن سر زبان به طرف داخل دندانهای بالای جلو ادا می شد و اکنون همان آواز را در زبان ولایتی بختیاری می دهد؛ مثلاً پختن را ایشان پهندن می گویند پس حروف ذال در فارسی امروز مکرر است و از بیست و نه علامت باقیمانده بیرون می رود، بیست و هشت [علامت] می ماند. در خط فارسی جزم (جزم) آواز مخصوصی نمی دهد و فقط برای این نوشته می شود که نشان دهد حرف زیر آن اعراب ندارد و باید آواز اصلی خود را بدهد. تشدید هم آواز ندارد، بلکه نشان می دهد که حرف زیر آن باید مکرر خوانده شود که اگر خود حرف مکرر نوشته شود، حاجت به تشدید نیست. پس از آن بیست و هشت حرف باقی [می ماند] جزم و تشدید بی صدا را



بیرون کنیم، بیست و شش [حرف] باقی می ماند که هر یک آواز مخصوص دارد لیکن در زبان فارسی چهار آواز دیگر هست؛ به این طور که: اعراب دو قسم است: ۱. اعراب به حرکات (زیر و زیر و پیش)، ۲. اعراب به حروف (الف و واو و یاء) مثل باد و بود و بید که در سه کلمه مذکور الف و واو و یاء حروف اعراب است. پس سه صورت دیگر بر بیست و شش مذکور اضافه شد و مجموع بیست و نه [صوت] گردید. در فارسی واو بر دو قسم است: اول، واوی که از دو لب ادا می شود مثل «واو» در لفظ «شو» و «قول». دوم واوی که از لب پایین و دندان بالا ادا می شود؛ مثل «واو» در ورزیدن. پس چون یک آواز مزید «واو» را بر بیست و نه آواز دیگر اضافه کنیم، مجموع سی آواز می شود. پس باید در خط فارسی مقابل سی آواز سی علامت باشد، لیکن این طور نیست، بلکه سی و هفت علامت دارد و از میان آنها یازده [علامت] مکرر یا بی صدا است (ث ح ذ ص ض ط ظ ع ق، جزم، تشدید) و بیست و شش علامت باقی صدا می دهد و چهار علامت کم دارد که از همان بیست و شش دو حرف (الف، ی) هر کدام دو آواز می دهد و یک حرف «و» سه آواز می دهد و این نقص خط فارسی است. حالا سی آواز فارسی را عرض می کنم و مقابل هر یک لاتین را، تا معلوم شود و چند آواز بی حرف می ماند:

ردیف	آواز فارسی	حرف لاتین	ردیف	آواز فارسی	حرف لاتین
۱	الف اصلی	o	۱۶	ف	F
۲	الف اعرابی	ندارد	۱۷	ک	Q
۳	ب	b	۱۸	گ	ندارد
۴	پ	p	۱۹	ل	L
۵	ت	t	۲۰	م	M
۶	ج	g	۲۱	ن	N
۷	چ	c	۲۲	و (از دو لب)	
۸	خ	ندارد	۲۳	و (از لب پایین و دندان بالا)	V

۹	د	d	۲۴	و (اعرابی)	U
۱۰	ر	r	۲۵	هـ	ندارد
۱۱	ز	z	۲۶	ی (اصلی)	y
۱۲	ژ	ندارد	۲۷	ی (اعرابی)	i
۱۳	س	s	۲۸	ﻱ (زیر)	ندارد
۱۴	ش	ندارد	۲۹	ﻱ (زیر)	ندارد
۱۵	غ	ندارد	۳۰	ﻱ (پیش)	ندارد

نقائص خط فارسی

نقص اول خط فارسی همان بود که عرض شد که یازده علامت بی صدا دارد و برای چهار آواز علامت مخصوصه ندارد. نقص دیگر این است که حرکات اعرابی علاماتی غیر از حرف دارد و با حروف نوشته نمی شود، بلکه بر بالا و پایین حروف گذاشته می شود که باعث طول مدت و زحمت در کتابت است از این جهت در کتابت حذف می شود و بالتسبیح قرائت کتابت بی اعراف محتاج به احاطه کامل [بر] زبان است و بر مبتدی و غیر اهل زبان مشکل است.

نقص دیگر اینکه حروف کلمات نه تمام مقطع نوشته می شود و نه تمام متصل، بلکه بعضی مقطع است مثل لفظ «دور» و بعضی متصل است مثل لفظ «گفت» و در بعضی کلمات بعضی حروف مقطع است و بعضی متصل مثل لفظ «شاه» و «دشت». به واسطه متصل نبودن تمام حروف کلمات، اگر کاتب میان کلمات را فاصله نگذارد، چنانچه عموماً نمی گذارند، بعضی از حروف کلمه لاحق متصل به حروف کلمه سابق شده، خواندن اشکال پیدا می کند. از این جهت برای خواندن خط فارسی علم زیاد لازم است و تحصیل خواندن و نوشتن هم زحمت و مدت بسیار می خواهد، خصوص برای غیر اهل زبان.

نقص دیگر خط فارسی کثرت حروف طبع است که برای طبع یک صفحه (در طبع حرفی) صدها حروف لازم است و چیدن حروف هم مهارت می خواهد، برعکس خط



لاتین که در حروف مقطعه طبع می‌شود و حروف زیاد لازم نیست و چیدن حروف هم چندان مهارت نمی‌خواهد. نقص دیگر کثرت نقاط آن است.

آقایان معلوم شد خط فارسی ناقص است؛ اما جای سوال است که آیا خط ناقص را باید عوض کرد. ما می‌دانیم تمام خطوط دنیا ناقص است حتی خط لاتین هم حتی برای زبان رومی هم ناقص بوده [است]، چه مسلم است که در زبان رومی بیش از بیست آواز بوده که از خط لاتین بیرون می‌آید و خط هر زبان امروزی اروپا هم ناقص است. برای مثال انگلیسی را ببینید که در آن سی و دو آواز است، لیکن در خط آن که بیست و شش حرف دارد فقط بیست و دو [حرف] آواز مخصوص می‌دهد و ده آواز همان حروف درست شده [است] بعضی به ترکیب و بعضی به تکرار. نتیجه این است که خط انگلیسی ناقص‌تر از خط فارسی است. برای اثبات عرض خودم خط انگلیسی را شاهد می‌آورم:

حروف اصلی انگلیسی

ردیف	اصوات	حروف	ردیف	اصوات	حروف
۱	ب	b	۱۰	ن	n
۲	د	d	۱۱	پ	p
۳	ف	f	۱۲	ر	r
۴	ج، گ	g	۱۳	س	s
۵	ه	h	۱۴	ت	t
۶	ج	j	۱۵	و (از لب زیرین و دندان بالا)	v
۷	ک	k	۱۶	و (از دو لب)	w
۸	ل	l	۱۷	ز	z
۹	م	m			



در حروف اصلی انگلیسی چهار حرف دیگر هست (c, q, x, y) که آواز مخصوصی ندارند. حرف c گاهی آواز حرف s می‌دهد و گاهی صوت حرف k. حرف q آواز حرف h می‌دهد حرف x آواز دو حرف s, k می‌دهد و حروف ز صدای حرف i می‌دهد که از حروف اعراب است.

حروف اعراب (Vowels) انگلیسی این است:

ردیف	حروف	اصوات	مثال
۱	a	گاهی صدای فتنه فارسی می‌دهد و گاهی آوازی ما بین الف و فتحه	father, fat
۲	e	گاهی صدای کسره می‌دهد و گاهی صدای یاء معروف	men, me
۳	i	گاهی آواز یاء ماقبل مفتوح و گاهی یاء معروف خفیف	mine, milk
۴	o	گاهی آواز الف فارسی و گاهی شبیه به آواز واو معروف	not, note
۵	u	گاهی فتنه زبان اردو و گاهی آواز یو	but, tune

حروف اعراب مذکور آواز همدیگر می‌دهند، لیکن آواز مخصوص هر یک دو تا است که عرض شد. پس اگر این ده آواز حروف اعراب را با هفده آواز حروف اصلی جمع کنیم بیست و هفت می‌شود. در انگلیسی آواز «ش» و «چ» و «ژ» و «ث» (عربی) و «ذال» (عربی) هم هست مثل shut, church, azure, with, then و چون این پنج آواز را بر بیست و هفت آواز سابق اضافه کنیم سی و دو [آواز] می‌شود که زبان انگلیسی را تشکیل می‌دهد و تمام این اصوات از بیست و دو حرف مکتوب اغلب بدون تناسب ادا می‌شود. در سال ۱۹۰۶م رئیس جمهور ممالک متحده آمریکا روزولت بود و به خیال افتاد خط انگلیسی را اصلاح کند. جراید آمریکا بعد از



مباحثات رای او را پسندیدند که حروف اعراب اصلاح شده هرچه تلفظ می‌شود همان نوشته گردد و روزولت برای آزمایش دفتر خصوصی خود را در خط اصلاح شده قرارداد که ناگاه فریاد اهل انگلستان بلند شد و به قدری اعتراضات کردند که روزولت و امریکاییها از اراده خود برگشتند. انگلیسها می‌گفتند امریکاییها بی‌پدرند و تاریخ قدیم ندارند از این جهت می‌خواهند خط انگلیسی را تغییر دهند، در حالی که در زیر هر کلمه انگلیسی تاریخی خوابیده است.

خط اوستا برای فارسی

بعضی از ایرانیها مایلند عوض خط لاتین خط فارسی اوستا را برای فارسی امروز بگیرند چه در خط اوستا اعراب جز حروف است و هرچه نوشته می‌شود، خوانده می‌گردد. توضیح اینکه قبل از ظهور دین مقدس اسلام در ایران فارسی را در خطی می‌نوشتند که ما اکنون آن را خط پهلوی می‌گوییم. قبل از پهلوی در زمان سلاطین هخامنشی (انقراض ۳۳۳ ق م) فارسی را در خطی می‌نوشتند که نمونه‌اش بر کوه بیستون و تخت جمشید ایران موجود است و از جهت شباهت به میخها ما اکنون آن را خط میخی می‌گوییم. قبل از سلطنت هخامنشی در مغرب و شمال غربی ایران سلطنتی بوده که پایتختش همدان و آن سلطان مادی گفته می‌شود. از فارسی آنجا فقط کتاب الهامی حضرت زردشت در دست است و اوستا نام دارد. خط کتاب اوستا کامل است؛ اعراب جزو حروف است و هرچه نوشته می‌شود خوانده می‌گردد. حالا جمعی از ایرانیان می‌گویند چرا ما خط قدیم فارسی خود را دوباره اختیار نکنیم و همان خط اوستا را بگیریم. لیکن مشکل این است که خط اوستا حروف مقطعه است و فقط برای کتاب خوب است، به درد تحریر نمی‌خورد که اگر بخواهیم یک کاغذ در آن خط بنویسیم، به قدر پنج مقابل خط حالای فارسی طول می‌کشد. شاید خط تحریری اوستا در زمان سلطنت مادی طور دیگر و آسان بوده، از میان رفته است. مشکل دیگر این است که



خط اوستا هم از یک خط سامی (سریانی) گرفته شده. مثل خط حالای فارسی که از خط دیگر سامی (عربی) اخذ گشته و هیچکدام از دماغ ایرانی و نسل آریا نترأویده است. تحقیق در باب خط اوستا این است که کتاب اوستای حضرت زردشت در خط سریانی بر پوست گاو نوشته شده بود و در کتابخانه استخر (تخت جمشید) پایتخت کیان (هخامنشی) محفوظ بوده، اسکندر مقدونی بعد از فتح استخر آن کتابخانه را آتش زد و کتاب مذکور تلف شد. بعد از مدتی موبدها بعضی از اجزای آن را که حفظ داشتند در خط پهلوی اصلاح شده، نوشتند. یعنی در خط پهلوی اعراب حروفی ساختند. پس خط اوستا همان خط پهلوی است که فقط برای نوشتن اوستا اصلاح شد و خط پهلوی از سریانی گرفته شده بود. این است خط اوستا:

حروف اصلی (Consonant)

حروف	اصوات	حروف	اصوات
ک	k	ز	z
خ	x	ت	t
گ	g	ث	q
غ	G	د	d
ن	n	ذ	T
چ	c	ن	N
ج	j	پ	p
ژ	Z	ف	f
ب	b	واوی که از دو لب ادا می شود	B
م	m	س	s
ی	Y	ش	S
ر	r	هـ	h
واوی که از لب زیرین و دندانهای بالا ادا می شود	W		



حروف اعراب (Vowels)

o	ایضا ضمه	-a	فتحه و همزه مفتوحه
U	واو اعرابی	-A	آ (الف ممدوده)
O	ایضاً واو اعرابی	I	ی (مجهول)
v	کسره	I	ی (معروف)
V	(اعرابی در اول و آخر کلمه)	u	ضمه



b

خطوط قدیمه ایران

چنانچه اشاره کردم در ایران قدیم سه خط بوده:

۱. اوستا که عرض شد.

۲. خط میخی که چند حرف آن به طور نمونه ارائه می شود:

حروف خط میخی

اصوات	حروف	اصوات	حروف
۲<<	ف	۲<	ک
۳۲	ب	۳۲	ج
۲۲<	ن	۲<	ح
۲۲۲۲	م	۲۲۲۲	ت
۲.۲۲	فتحه و الف مفتوح	۲۷	د
۲۲	کسره و الف کسره	۲<	س

۳. خط پهلوی که خط اوستا اصلاح شده آن است. هر سه خط قدیم ایران از خطوط سامی گرفته شده [است]: اوستا و پهلوی از سریانی و میخی از آشوری. باری معلوم شد که خط اوستا برای فارسی امروز موزون نیست و خط میخی که به هیچ وجه موزونیت ندارد، نه برای طبع و نه برای تحریر. پهلوی هم علاوه بر داشتن ناموزونیت اوستا ابهام بدی دارد که یک حرف آن چندین حرف خوانده می شود. مثلاً حرف الف (a-) این حروف مرکب هم خوانده می شود: اج، جد، دج، کد، دک، ی ی ید، یک، کب، جک، کج بد، دب بی، بب.

پنجاه سال است که فضلالی زردشتی هند سعی در خواندن یک کتاب کوچک پهلوی (دینکرت) می کنند و هنوز به اتمام نرسیده [است]. کاماجی سی سال در آن کار زحمت کشید و پشوتن جی بعد از او و اکنون دکتر داراب مشغول همان کار است و تاکنون صفحات معدودی از آن را خوانده، در حروف اوستا نوشته، به انگلیسی ترجمه کرده اند.

همین که ایرانیها مسلمان شدند و چشمشان به خط کوفی افتاد، به کلی مجذوب شدند و خط مبهم بسیار ناقص پهلوی خود را ترک کرده کوفی را برای فارسی گرفتند، اما بعد فهمیدند که در کوفی هم نقایصی است پس در زمان خلافت عباسیه (ابتدا ۱۳۳) که امور سلطنت در دست ایرانیها بود، خط کوفی را اصلاح کرده خطوط دیگری که منتهی به خطوط امروز فارسی شده به وجود آوردند.



تاریخ خط فارسی

خط امروز فارسی ما از خط کوفی گرفته شد و کوفی از خط عبرانی از آثار سلاطین حمیر که بر کوه‌های یمن نقش است معلوم می‌شود که ابتدای نوشتن خط کوفی قرن اول میلادی است اما خط عبرانی مدتها قبل از آن حتی و به زمان حضرت موسی نوشته می‌شد. خطوط عربی و عبرانی و سریانی و آشوری و فینیقی همه از یک اصل است، چه اعراب و یهود و آشوری و فینیقیها همه نسل سامی بودند. چون فینیقیها در بنادر شام مسکن داشتند و با بنادر اروپا تجارت می‌کردند یونانیها خط ایشان را گرفتند و بعد رومیها از یونان. و خطوط امروزه اروپا از رومی اخذ شد. پس خطوط مشهوره دنیا همه از نسل سامی است و از نسل آریا فقط یک خط سنسکریت موجود است و آن هم مشکوک که از خود نژاد آریا است، چه هند قدیم از خودش تاریخ مرتبی به یادگار نگذاشته و بسیاری از امورش هنوز در پرده خفا است، شاید روزی کشف شود که سنسکریت هم از یک خط سامی گرفته شده [است].

تنزل خط از عبرانی به فارسی

خط امروز فارسی ما نوه خط عبرانی است و من در جدول اول ذیل هر سه خط (عبرانی و کوفی و فارسی) را دادم تا از مقایسه اشکال، شباهت آنها با هم معلوم شود. در زبان عبرانی نامهای حروف بامعنی است که آلف به معنی گاو نر است و شکل آلف در اصل همان شکل گاو نر بوده تنزل نموده به آن شکل در آمده و نام حرف دوم بت است که به معنی خانه است و شکل بت در اول همان شکل خانه بوده، تنزل و تغییر یافته به این شکل « ن » در آمده که باز هم شباهت به شکل خانه دارد. نامهای عربی و



فارسی الف و باء و غیره هیچ معنی ندارد و محروف از نامهای عبرانی است. در جدول دوم حرف عبرانی با نامهای آنها و معانی عربی و فارسی نامها داده شد.

جدول اول



حروف عبرانی	نام حروف	معانی نامها در عربی	معانی نامها در فارسی
ف	آلف	ثور	گاونر
ب	بت	بیت	خانه
ی	گیمل	جمل	شتر
س	دالت	باب	در
ر	هی	شبكة	دریچه، پنجره
ع	داد	کلاب	قلاّب
ظ	زین	سلاح	سلاح
ت	حیط	حایط	دیوار
ه	طیط	حیه	مار
ا	یود	ید	دست
ن	کاف	ید معوج	دست کج
ن	لامد	منخس	عصای گاورانی
د	میم	ماء	آب
ذ	نون	حوت	ماهی
ط	سامخ	دعامه	پشتیان
ل	عین	عین	چشم
خ	پی	فم	دهان
ئ	صادی	کلاب صید السمک	قلاّب ماهیگیری

ث	قوف	عقب الراس	پشت سر
ق	ریش	راس	سر
ش	شین	سن	دندان
ؤ	تاو	صلیب	چلیپا



در زبان عبرانی حروف ث، خ، ذ، غ، ف از حروف دیگر بیرون می‌آید، به این طور که گاهی «ت» مبدل به «ث» می‌شود و «کاف» مبدل به «خ» می‌گردد و «د» مبدل به «ذ» و گ «مبدل به «غ» و «پ» مبدل به «ف» و باقی حروف عربی یعنی «ض» و «ظ» در عبرانی نیست.

در زمان خلافت الرازی بالله عباسی (۳۲۲ تا ۳۲۹ ق) ابوعلی محمد ابن علی ایرانی مشهور به ابن مقله وزیر خلیفه که بزرگترین خوشنویسان زمان بود، از روی خط کوفی شش قسم خط جدید وضع نمود که فوراً در تمام بلاد اسلام شایع و جای خط کوفی را گرفت. این است نامهای آن شش خط:

۱. محقق، ۲. ریحان، ۳. ثلث، ۴. نسخ، ۵. رقاع، ۶. توقیع.

در خط محقق یک ربع مدور است و سه ربع مسطح و در خط ثلث یک ثلث مدور است دو و ثلث مسطح و خط نسخ که بیشتر از خطوط دیگر مشهور شده، ناسخ خطوط دیگر گردید، به آن اسم نامیده شد خط توقیع را قضات و حکام در سجلات استعمال می‌کردند و رقاع شبیه بهمان توقیع و خفی تراز آن است. خط ریحان مانند ثلث است و با آن فرق کمی دارد.

در زمان سلطنت گورکانیه اول خط شکسته اختراع شد و بعد خواجه عبدالحی منشی خط تعلیق را از توقیع و رقاع اختراع نمود و میر علی تبریزی خط نستعلیق (نسخ تعلیق) را به ظهور آورد. از زمان ابن مقله تا امروز قاید خط اسلامی ایرانیها بودند و سه نفر خوش نویس بی نظیر آن (میر عماد در نستعلیق - احمد نیریزی در نسخ - درویش عبدالمجید در شکسته) از مفاخر ایرانی بشمارند.

آقایان از بیانات بنده معلوم شد، هیچ خط دیگر برای فارسی موزون نیست و چاره‌ای نیست جز اینکه همین خطی که داریم دودستی نگاه بداریم. در این باب یک حکایت مضحک افسانه به نظم آمد.

حکایت: هندوهای قدیم که قایل به تناسخ بودند، هر وقت در امور زندگی گرفتار مشکلات و سختی می‌شدند، نزد برهمن رفته خواهش ختم زندگی سخت و تجدید زندگی بهتری را می‌کردند. برهمن نام زندگی بهتری را برده گردن شاکی را می‌زد تا روحش در جسم دیگر به دنیا آمده زندگی موعود برهمن را بیاید.



وقتی یک پینه‌دوز از تنگی معاش و سختی حیات عاجز شده نزد برهمن رفت و خواهش کرد کشته شده، پادشاه به دنیا بیاید. برهمن شرحی از ابتلائات پادشاه بیان نمود. پینه‌دوز از راجه (شاه) شدن منصرف شده گفت می‌خواهم وزیر متولد شوم. باز برهمن گرفتاریهای کار وزارت را بیان کرد و پینه‌دوز از وزیر شدن هم منصرف شده خواست سردار لشکر شود. برهمن او را منصرف ساخت تا هرچه پینه‌دوز پیشنهاد می‌کرد، برهمن معایب آن قسم زندگی را می‌شمرد تا آخر پینه‌دوز گردنش را پیش آورد و گفت: پس همان پینه‌دوز بگو و بزن.

ما هم چاره‌ای نداریم جز اینکه همین خط را نگاه بداریم و این قدرها هم بد نیست. بعد از تأسیس سلطنت مشروطه ایران و ترقی معارف، معلمین ایرانی یک قسم تعلیم ابتدایی برای اطفال اختراع کردند که در مدت شش ماه طفل فارسی را می‌خواند و می‌نویسد در حالی که برای اطفال مبتدی زبان دیگر، چنین چیزی دیده نشده و این از جهت خوبی خط است.

در السنة اروپا برای تندنویسی اشکال مخصوصی اختراع کردند که کاتب بتواند نطق هر مقرری را بنویسد و عقب نیفتد و آموختن آن اشکال مدت و وقت می‌خواهد. نویسندگان ایرانی تمام مذاکرات و خطابه‌های مجلس شورای ملی و غیر آن را با همین خط فارسی می‌نویسند و این خوبی دیگر است. اگر کسی بخواهد صد کلمه در خط لاتین بنویسد، خیلی بیشتر طول می‌کشد تا بخواهد همان صد کلمه را در خط فارسی بنویسد. اهل جلسه ما اغلب فارسی و انگلیسی هر دو [را] می‌دانند و مثل بنده این مسئله را تجربه کرده‌اند.

خوبی دیگر خط فارسی این است که به قانون نقاشی ایرانی به تکمیل رسیده و یک صفحه خوشنویسی فارسی یک صفحه از بهترین نقاشی است که اگر کسی فارسی هم نداند، از دیدن آن لذت می‌برد. از این جهت خطوط اساتذۀ خط فارسی زینت کتابخانه‌ها و موزه‌های تمام عالم است. ایرانیها به خوشنویسی که یک قسم نقاشی است، اهمیت داده و بهترین کمال شاهزادگان و امرا خوشنویسی بوده است. جذابیت این قسم نقاشی و (خوشنویسی) از این حکایت تاریخی معلوم می‌شود.



حکایت: در سال ششصد و پنجاه و شش هجری که هلاکو خان چنگیزی بغداد را گرفت امر به قتل و غارت و آتش زدن شهر نمود و سکنه در پریشانی به هر طرف می‌دویدند و پناه می‌جستند. بزرگ‌ترین خوشنویس آن زمان یاقوت مستعصمی در آن شهر بوده و به مسجدی پناه برد و به منارهٔ مسجد صعود نموده، نشست. پس قلمدان خود را از جیب برآورده خواست مشق کند، کاغذ نداشت. دستمال لطیف بعلبکی از جیب بیرون آورده، بر آن کلمه‌ای چند نوشت. آنگاه یکی از شاگردان او آمد و گفت: ای استاد چه نشسته‌ای که ترکها شهر را گرفته خراب کردند. برخیز به طرفی بگریزیم. یاقوت گفت: غم نیست که «کافی» نوشته‌ام که به تمام عالم می‌ارزد چه رسد به یک شهر. این حکایت از کتاب خوشنویسان (خطی) که نزد من است و مصنفش معلوم نیست لیکن تألیف او اواخر قرن دهم هجری است، نقل شد.

مؤلف در ذیل حکایت مذکوره این عبارت را می‌نویسد: «و آن پارچه نوشته در کتابخانهٔ نواب غفران‌ماب ابوالفتح بهرام میرزا بود. والد ماجدم میر منشی نقل می‌فرمود که کافی مسطح بر آنجا نوشته بود که فی الواقع حمل بر سحر و اعجاز می‌توانست نمود.»

عقیدهٔ بنده این است که تمام شکایات متجددین ما از خط فارسی به یک اعراب گذاشتن رفع می‌شود و اعرابی که لازم است، فقط زیر و زبر و پیش و تشدید است. باید علامات [را] اصلاح کرد که کوچک و آسان نوشته شود. علامت جزم را باید دور انداخت، چه هر حرفی که زیر یا زیر یا پیش ندارد، ساکن خوانده می‌شود و بهتر این است که علامت جزم که بسیط‌تر است برای تشدید وضع شود. در هر صورت راه اصلاح باز است و باید در خط اصلاح شده، مراعات اصول نقاشی باقی ماند و طوری باشد که خوانندهٔ آن بتواند خط امروز را هم بخواند. اگر خط فارسی به کلی تغییر کند، در نسلهای آینده خط امروز اجنبی می‌شود و تمام علوم و فنون یکهزار و یکصد سال ما تلف می‌گردد. اگر بخواهیم تمام آن مواد را به خط جدید منتقل کنیم، ثروت چندین دولت برای آن کافی نیست. تقلید ترکها برای ما موزون نیست، چه در زبان ترکی علوم و فنون زیاد نبوده و با آن حال هم اشکال و خسارت خود را احساس خواهند کرد.



ما یک وقت اشتباه کردیم که خط پهلوی را عوض اصلاح، به کلی تبدیل به عربی کردیم. نتیجه این شد که تمام علوم و فنون قدیمه ایران ما تلف شد و اولاد پهلوی دانان که فقط خط جدید را می خواندند تمام کتب پهلوی را بی فایده فهمیده، دور ریختند. نتیجه این شد که بجز معدودی از کتب ادعیه و غیره که نزد موبدان زردشتی باقی مانده، آثاری از ادبیات پهلوی نیست. من در سفر ایرانم در شهرها و دهات ایران تفحصات کردم یک ورق پاره پهلوی هم به دست نیاوردم.

اگر خط امروز فارسی ما قدری مشکل است چه عیب دارد، ما با همین خط اول سلطنت دنیا را اداره می کردیم و اول عالم دنیا بودیم. حالا هرچه هستیم، تقصیر خودمان است نه خطمان. مثلاً اهل کوهستان نباید بگویند: زندگی کوهی مشکل است باید کوه را بکنیم تا زندگی ما آسان شود.

آقایان این بود اطلاعات و رأی بنده در باب خط فارسی که در حضور فضلا عرض شد.

بیان نامه

شعبه جامعه معارف

زبان فارسی که شیرین ترین و عام ترین زبان آسیا است، در هندوستان هم از زمان قدیم مقام عالی احراز کرده و از ابتدای قرن پنجم تا هشت قرن حکومت مطلقه داشته است. هند همیشه یک مرکز ادبی فارسی بوده، یک حصه بزرگ از ادبیات نثری و نظمی فارسی در هند تولید شده [است]. [این] موضوع افتخار تمام فارسی زبانان دنیا است، قافله ادبا و فضلا همیشه میان ایران و هند در تردد بوده، مکرر دیده می شد که شاعری بزرگ در یک عید در دربار دهلی مشغول قصیده سرایی بوده و در عید دیگر در دربار اصفهان و باز عید دیگر در دهلی.



۱. مرحوم داعی الاسلام «استعمار» را به معنی عربی آن، به معنی آباد کردن، به کار برده است. در روزگار او هنوز این واژه وارد ادبیات سیاسی زبان فارسی نشده بود. امروز این واژه معنای مثبتی ندارد.

ایران امروز هم از ادبیات عالیة نظم و نثر بسیار فارسی که به مرور در هند به وجود آمده و در کتابخانه‌های هند ذخیره است، اطلاع تامی ندارد و رابطه لازم است که فارسی هند و ایران را به معانقه آورده، ایران را هم از ذخیره ادب فارسی هند و رفتار کنونی ادبای اینجا مطلع سازد. اکنون آن رابطه «شعبه جامعه معارف» است که به همت جمعی از فضلالی حیدرآباد تشکیل شده و برای هر خدمت ادبی و علمی حاضر است.

«جامعه معارف» یک مؤسسه ادبی و علمی تهران است که مجمع فضلالی پایتخت ایران و تاکنون خدمات نمایان معارفی به فارسی کرده [است] و به خواهش همان فضلالی شعبه آن در حیدرآباد دکن برای ربط علمی میان ایران و هند دایر گشته [است]. لهذا مواد مرام این انجمن (شعبه جامعه معارف) ذیلاً اعلان داده می‌شود:

۱. به تمام دانشمندان و فضلالی و مجامع و جامعات علمیة هندوستان و ایران اعلام می‌شود که بعد از این، این انجمن را رابط علمی و ادبی ایران و هندوستان بدانند و در هر حاجت علمیة ایران به هند و بالعکس به این مؤسسه معارفی رجوع نمایند. فضلالی و پروفیسورهای این انجمن برای انجام هر خدمت علمی و ادبی حاضرند.

۲. در شعبه جامعه معارف شبها بعد از مغرب درس فارسی (مجاناً) داده می‌شود. معلمین بعضی ایرانی و بعضی فارسی‌دانانی هستند که از ایرانی آموختند و موقع است برای تلامذه، که فارسی ایرانی آموزند.

۳. در این انجمن ماهی یک مرتبه خطابه (لکچر) علمی عمومی راجع به زبان و ادبیات فارسی در زبان فارسی داده می‌شود.

سید محمد علی پرفسور نظام کالج

حیدرآباد دکن

نماینده جامعه معارف ایران در هندوستان



آفتاب رای لکهنوی و اثر او تذکره ریاض العارفین

عارف نوشاهی^۱

چکیده

در تاریخ ادب فارسی تقارن خجسته‌ای وجود دارد که دو کتاب در تذکره شاعران با یک نام - ریاض العارفین - تقریباً همزمان تألیف شده است: یکی از رضاقلی خان هدایت (۱۵ محرم ۱۲۱۵ - ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۲۸۸) که در ۱۲۶۰ق در شرح حال شاعران عارف مشرب و عارفان شعرگوی، در ایران نگاشته شده است^۱ و دیگری از آفتاب رای لکهنوی که در ۱۳۰۰ق در لکهنوی هندوستان به نگارش درآمده است. ریاض العارفین هدایت اقبال داشته که تاکنون چهار نوبت در ایران در سالهای ۱۳۰۵ق، ۱۳۱۶، ۱۳۴۴ و ۱۳۸۵ش به طبع رسیده است، ولی ریاض العارفین لکهنوی فقط یک بار در پاکستان چاپ شده است.

۱. Anaushahi_2000@yahoo.com

شادروان سید حسام‌الدین راشدی (۱۹۱۱ - ۱۹۸۲م) ریاض‌العارفین لکهنوی را از روی یگانه‌نسخه خطی آن، موجود در کتابخانه انجمن ترقی اردو در کراچی (شماره ۴ ق ف ۸۵) تصحیح کرد و پیشگفتاری کوتاه به اردو بر آن نگاشت که همراه با ترجمه فارسی دکتر علیرضا نقوی چاپ شده است. چون کتاب حجیم بوده است، مصحح آن را در دو بخش آماده چاپ کرد: بخش اول (حرف الف - ظ) در حین حیات مصحح، از سوی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام‌آباد، در ۱۳۵۵ش/۱۹۷۶م منتشر شد. دو سال بعد در ایران انقلاب برپا شد و مرکز تا سالهای چند غیرفعال ماند، تا اینکه توانست بخش دوم (حرف ع - ی) را در خرداد ۱۳۶۱ش/۱۹۸۲م منتشر کند. چون سید راشدی هنگام چاپ بخش دوم در گذشته بود، آقای اکبر ثبوت، مدیر وقت مرکز، مرا تکلیف کرد و من پیشگفتاری بر این بخش نوشتم که پیرامون ریاض‌العارفین و مؤلف و مصحح آن بود. آنچه در سطور زیر آمده شده، همان پیشگفتار با تجدید نظر و اضافات است و البته بخش آخر آن، که در شرح احوال و آثار سید راشدی بود، در اینجا حذف شده است.

کلید واژه ها: ریاض العارفین، رضا قلی خان هدایت، آفتاب رای لکهنوی، حسام

الدین راشدی

ریاض‌العارفین

ریاض‌العارفین تذکره‌ای است عمومی با ترجمه حال ۲۱۵۷ شاعر پارسی‌گوی قلمرو فارسی (شبه‌قاره، ماوراءالنهر، ایران) که به ترتیب الفبایی و بر حسب تخلصهای شاعران گرد آمده است (ظاهراً مصحح در نظم الفبایی تذکره دست برده و آن را دقیق‌تر کرده است). مؤلف روزی در ماه ژانویه ۱۸۸۳م (برابر با ربیع‌الاول ۱۳۰۰) در عالم جوانی با دلبر سیمبری به سیر چمنی رفته بود «از هر دری سخن می‌رفت که سلسله سخن به اشعار شورانگیز و نکات عشق‌آمیز سر کشید. او به ستایش تذکره انیس‌العاشقین تألیف... رتن سنگه زخمی... بنا گذاشت، گاهی به صراحت و زمانی با ایما، برای ترتیب مختصری - که خزانه گوهر اشعار عاشقانه باشد - ابرام بسیار و اصرار بی‌شمار،



نمودن گرفت... انگشت قبول بر دیده نهادم و در عرصه قلیل هر چه به خاطر داشتم، آن را با برخی از احوال سخن سنجان و نتایج افکار ایشان - ما قلّ و دلّ - به زبان قلم سپرده به ریاض العارفین نامور ساختم».^۲ از گفته مؤلف چند چیز به دست می آید: یکی اینکه مؤلف برای ترتیب این تذکره فقط «اشعار عاشقانه» را مدّ نظر داشته و دیگری، این تذکره در «عرصه قلیل» پدید آمده است. برای مؤلف سیر چمنی در ماه ژانویه ۱۸۸۳م اتفاق افتاده بود و نسخه خطی ریاض العارفین در ۹ مه ۱۸۸۳م کتابت شده است؛ پس مؤلف تألیف را حتی در مدت کمتر از پنج ماه به پایان رسانیده بود.

ریاض العارفین از لحاظ شمول زندگینامه‌های شاعران، ویژگی ای ندارد، زیرا مؤلف در نوشتن شرح حال شاعران اهتمامی نداشته و آنچه در ضمن تراجم سرایندگان نوشته، بسیار کوتاه است یا تکرار تذکره‌های پیشینان بوده است. اطلاعاتی که در باره شاعران در این تذکره آمده، نه تنها کافی نیست، بلکه در مواردی، از نظر تاریخی نیز اعتبار ندارد و مؤلف تلاش نکرده که از میان روایات گوناگون روایتی درست‌تر را برگزیند و عرضه کند؛ مثلاً:

۱. در سال در گذشت مولانا عبدالرحمان جامی، که ۸۹۸ ق می‌باشد، هیچ اختلافی

نیست؛ اما مؤلف ریاض العارفین «تسعه و تسعین و ثمان مائه» (۸۹۹) آورده است.^۳

۲. در ضمن شرح حال مولوی سلامت‌الله «کشفی» بدایونی، مؤلف ریاض العارفین

چنین می‌نویسد: «در یک‌هزار و نود و هشت [۱۰۹۸] متولد، از تلامذه حضرت میرزا

محمد حسین [کذا: حسن] قتیل است.»^۴ در حالی که خود مؤلف در احوال قتیل، تاریخ

مرگش را ۱۲۳۳ ق نوشته است^۵ (و همین صحیح است)، ولی مؤلف به فاصله این دو

تاریخ توجه نداشته است.



یک. شعرای هندو

جمعاً ۴۲ شاعرند:

۱. موهن لال انیس خیرآبادی (۲۳۱)
۲. چندربهان برهمن اکبرآبادی (۲۹۳).
۳. مکهن لال بهجت (۳۲۱)
۴. راجه بهگوان داس صاحب بهادر لکهنوی (۳۲۶)
۵. بهوپت رای بیغم (۳۴۱)
۶. خوب سنگه پروانه (۳۵۰)
۷. جیپال (۴۶۶)
۸. ذوقی رام حسرت دهلوی (۵۱۳)
۹. سرب سکه [در متن: سنگه] دیوانه دهلوی (۶۴۹)
۱۰. رتن سنگه زخمی لکهنوی (۷۵۵)
۱۱. دولت سنگه شکری لکهنوی (۹۴۸)
۱۲. بالک رام صبوری لکهنوی (۱۰۴۲)
۱۳. بدیا دهر فصیح لکهنوی (۱۴۲۳)
۱۴. منو لال فلسفی بریلوی (۱۴۴۹)
۱۵. پرکاش داس لطفی بریلوی (۱۶۲۲)
۱۶. انند رام مخلص لاهوری (۱۷۲۹)
۱۷. بیج ناته مشتاق بریلوی (۱۷۷۸)
۱۸. بهولا سنگه مشرب اکبرآبادی (۱۷۸۱)
۱۹. ای منوهر [اکبرآبادی] (۱۸۷۳)
۲۰. مکهن لال موجد بدایونی (۱۸۸۳)



۲۱. چنی رای نحیف لکهنوی (۱۹۶۰)

۲۲. سیالکوتی مل وارسته لاهوری (۲۰۶۸)

۲۳. پنجاب رای والی لکهنوی (۲۰۸۲)

۲۴. هزاری لال وحید (۲۰۹۲)

دو. شاعران لکهنو

فهرست شاعرانی که اصلشان از لکهنو بوده است، یا مدتی در لکهنو اقامت داشتند،

جمعاً ۳۳ تن شاعرند:

۱. سراج‌الدین علی خان آرزو که در لکهنو در گذشته بود^۴

۲. بنده‌علی خان شیرافکن باسطی (۲۵۴)

۳. ملا محمد روضه‌خوان متخلص به بهار (۳۱۸)

۴. راجه بهگوان داس صاحب بهادر لکهنوی (۳۲۶)

۵. محمد حیات بیتاب (۳۳۳)

۶. میرزا عبدالعلی تحسین کشمیری (۳۷۲)

۷. تسلیم افغان قصوری (۳۷۸)

۸. میر حسن لکهنوی لندنی (۵۲۹)

۹. میرزا محمد سمیع ذره لکهنوی (۶۵۰)

۱۰. شیخ حسن علی خان ذهین لکهنوی (۶۵۶)

۱۱. سبحان قلی بیگ راغب لکهنوی (۶۶۷)

۱۲. میرزا عبدالله رافت لکهنوی (۶۶۹)

۱۳. محمد برهان علی خان رهین لکهنوی (۷۴۵)

۱۴. رتن سنگه زخمی (۷۵۵)

۱۵. عنایت‌الله بیگ متخلص به ساکن دهلوی (۷۸۳)

۱۶. میرزا ابراهیم بیگ شرر (۹۱۳)

۱۷. دولت سنگه شکری (۹۴۸)



۱۸. میرزا محمدباقر شهید اصفهانی (۹۹۵)
۱۹. بالک رام صبوری لکهنوی (۱۰۴۲)
۲۰. بدیا دهر فصیح لکهنوی (۱۴۲۳)
۲۱. محمدحسن قتیل دهلوی (۱۴۹۷)
۲۲. حکیم نثارعلی قرین لکهنوی (۱۵۰۹)
۲۳. میر کاشف علی کاشف لکهنوی (۱۵۳۶)
۲۴. میرزا عبدالرضا متین اصفهانی (۱۶۴۱)
۲۵. محبت خان محبت بریلوی (۱۶۶۱)
۲۶. بهولا سنگه مشرب اکبرآبادی (۱۷۸۱)
۲۷. غلام همدانی مصحفی دهلوی (۱۷۹۵)
۲۸. محمدفاخر مکین (۱۸۴۳)
۲۹. محمدتقی میر دهلوی (۱۹۰۸)
۳۰. چنی لال نحیف لکهنوی (۱۹۶۰)
۳۱. میرزا امام ویردی اصلی لکهنوی (۲۰۷۰)
۳۲. پنجاب رای والی لکهنوی (۲۰۸۲)
۳۳. زبردست خان وفاپی (۲۱۰۲)

سه. شعرای معاصر مؤلف

شاعرانی که در نیمه دوم قرن سیزدهم هجری در شبه‌قاره می‌زیسته‌اند، جمعاً هشت نفرند:

۱. مولوی غلام حضرت عشقی بریلوی (۱۲۴۱)
۲. بدیا دهر فصیح (۱۴۲۳)
۳. منو لال فلسفی بریلوی (۱۴۴۹)
۴. حکیم نثار علی قرین لکهنوی (۱۵۰۹)



۵. غلام همدانی مصحفی دهلوی (۱۷۹۵)

۶. عبدالرحیم بیگ مفتون (۱۸۲۸)

۷. مکهن لال موجد بدایونی (۱۸۸۳)

۸. چنی لال نحیف لکهنوی (۱۹۶۰)

چهار. دوستان و شاگردان رتن سنگه متخلص به زخمی

جمعاً نه تن شاعر از دوستان و شاگردان راجه رتن سنگه زخمی در این تذکره یاد شده‌اند:

۱. حافظ یار خان راغب لکهنوی (۶۶۸)

۲. منو لال فلسفی بریلوی (۱۴۴۹)

۳. پرکاش داس لطفی بریلوی (۱۶۲۲)

۴. بیج ناته مشتاق بریلوی (۱۷۷۸)

۵. محمد فاخر مکین (۱۸۴۳)

۶. مکهن لال موجد بدایونی (۱۸۸۳)

۷. ظهور الله خان نوا بدایونی (۲۰۲۵)

۸. هزاری لال وحید (۲۰۹۲)

۹. زبردست خان وفایی (۲۱۰۲)

منابع ریاض العارفین

شادروان راشدی در پیشگفتار *ریاض العارفین* منابعی به شرح زیر تذکر داده بود:

۱. آتشکده (تألیف لطف علی بیگ آذر)

۲. *انیس العشاق* (ظاهرأ همان تألیف رامی)

۳. *مخزن الغرایب* (تألیف احمد علی سندیلوی)

۴. سرخوش (یعنی *کلمات الشعراء*).^۶



غیر از این چهار منبع، مؤلف *ریاض العارفین* از تقی اوحدی^۷ (یعنی تذکره عرفات العاشقین) و واله داغستانی^۸ (یعنی تذکره ریاض الشعرا) نیز استفاده کرده است. رؤیتهای مستقیم مؤلف را هم می‌توان جزو منابع تذکره قرار داد؛ مثلاً او اشعار قمرالدین منت دهلوی را با این کلمات نقل کرده است: «راقم این رساله او را دیده است.»^۹

آفتاب رای تنها اکتفا به اقتباس و نقل از کتب پیشینیان نکرده، بلکه در باره بعضی سرایندگان اظهار نظر هم کرده است؛ مثلاً در باره میرزا عبدالقادر بیدل عظیم آبادی (م ۱۱۳۳ق) که آثار او در شبه‌قاره پاکستان و هند، افغانستان و تاجیکستان بسیار محبوبیت دارد، مؤلف چنین اظهار می‌دارد: «اگرچه بعضی از هندیان نابلد او را از اعظم شعرا می‌دانند، اما نزد اهل زبان چه هیچ فارسی او مانند ناصر علی بدتر از هندی است.»^{۱۰}

راجع به ناصر علی سرهندی می‌نویسد: «پست و بلند در اشعارش اکثر.»^{۱۱}

مؤلف تذکره

متأسفانه از شرح حال مؤلف *ریاض العارفین* هیچ اطلاعی در دست نیست. نه خود او در *ریاض العارفین* به احوال خود پرداخته و نه در منابعی دیگر نام و نشانی از او دیده شده است. او در دیباچه *ریاض العارفین* نام خود را «آفتاب رای خلف رای جی چند عرف رای امام بخش صاحب متوطن لکهنو» و نام دو استاد خود، مولانا امام اشرف جائسی (مسلمان) و جواهر لعل (هندو) را آورده است.^{۱۲} آفتاب رای در تذکره اسامی برخی خویشاوندان را آورده است که استاد راشدی بر اساس این نوع اطلاعات شجره‌نامه مؤلف را درست کرده است.^{۱۳} به نظر من شادروان راشدی در ترسیم شجره دچار خطا شده است. او رتن سنگه زخمی را «جد مادری» آفتاب گفته است (صفحه سوم) در حالی که خود آفتاب او را «پدر خسرم» گفته است و نام و نسب او را «راجه رتن سنگه صاحب بهادر لکهنوی ابن رای بالک رام صاحب ابن راجه بهگوان داس صاحب بهادر»



آورده است (ج ۱، ص ۳۸۲). این خانواده پشت در پشت «دیوان» دربار اوده بوده است، چنانکه راجه بهگوان داس (م: ۱۲۰۱ق) و پسر او راجه رای بالک رام صبوری و پسر او راجه رتن سنگه زخمی (م: ۱۲۶۷ق) که کارنامه علمی درخشان‌تری دارد، همه در دربار لکهنو صاحب منصب و جاه بوده‌اند. نسخه منحصر به فرد ریاض‌العارفین مهری با عبارت کنده؟؟ «اهلیه آفتاب رای بنت دولت سنگه ابن راجه رتن سنگه ۱۲۶۹» دارد. «اهلیه» در محاوره شبه‌قاره همسر را می‌گویند. شادروان راشدی می‌گوید که این مهر اشتباه دارد؛ زیرا همسر آفتاب رای نمی‌تواند دختر دولت سنگه باشد (پاورقی صفحه یکم). نگارنده این سطور در این اشکالی نمی‌بیند، زیرا آفتاب رای مکرر در ریاض‌العارفین دولت سنگه بن راجه رتن سنگه را «خسر راقم» خوانده است (ج ۱، ص ۳۵۷) و در این مهر هم همسر آفتاب رای نام پدر خود را دولت سنگه بن راجه رتن سنگه گفته است. تنها اشکالی که این مهر دارد، تاریخ آن [۱۲۶۹] است که روی کتابی ثبت شده که در ۱۳۰۰ ق تألیف شده است توجیه آن جز این نمی‌تواند باشد که این مهر در ۱۲۶۹ ق ساخته شده و بعد لااقل تا ۱۳۰۰ ق از آن استفاده می‌شده است. از این مهر و تاریخ، دو نکته دیگر هم می‌توان استنباط کرد: یکی اینکه همسر آفتاب رای زنی باسواد بود. دیگر اینکه آفتاب رای قبل از ۱۲۶۹ ق با وی ازدواج کرده بود و در هنگام تألیف این تذکره (۱۳۰۰ ق) باید مردی میانسال نزدیک به پنجاه بوده باشد.

در اینجا شرح احوال افرادی از خویشاوندان مؤلف آورده می‌شود که شادروان راشدی بدان اشاره نکرده است. کنور دولت سنگه متخلص به شکری (۱۲۰۰ - ۱۲۱۸ق). او پدرزن مؤلف بود. آفتاب رای احوال وی را در ریاض‌العارفین بدین عبارت آورده است:

«شکری - یعنی خسر راقم - کنور دولت سنگه ابن راجه رتن سنگه، که مولدش دارالسلطنت لکهنو، روز جمعه نهم شعبان هزار و دو صد و هیجده هجری، در حدائق سن که هنوز در بهارستان سال ثامن عشره گامزن بود، از تحصیل علوم عربیه و حکمت و استعلام و دقایق زبان فارسی فارغ گردیده و در اقسام ریاضی مهارت کلی به هم



رسانیده، شب و روز به افاده و استفاده مصروف بوده، به جودت ذهن و اصابت رای و انشا و نظم دفتر معروف بوده است.»^{۱۴}

محمد مظفر حسین صبا، که او نیز مولدش لکهنو است، و تذکره روز روشن را چهار سال پیشتر از ریاض العارفین (در ۱۲۹۶ق) تألیف کرده بود، در باره «شکری» می نویسد: «شکری، کنور دولت سنگه لکهنوی فرزند راجه رتن سنگه، ولادتش در شهر لکهنو ۱۲۰۰ ق اتفاق افتاده، مردی خلیق و مهذب و ادیب و مؤدب و نکته سنج و دقیقه رس و در علم ریاضی خلف پدر خود بود.»^{۱۵}

رتن سنگه زخمی (۱۱۹۰ - ۱۲۶۷ق)

پدر «شکری» بود یعنی پدر خسرو مؤلف ریاض العارفین از آثار فارسی زخمی تذکره انیس العاشقین، دیوان اشعار، سلطان التواریخ، جام گیتی نما و حدائق النجوم در دست است.

در ریاض العارفین شرح احوال او خیلی به اختصار آمده است: «زخمی یعنی راجه رتن سنگه صاحب بهادر لکهنوی ابن رای بالک رام صاحب ابن راجه بهگوان داس بهادر، پدر خسرو، که ولادتش در سنه یک هزار و نود هجری است.»^{۱۶}

در صحیح گلشن شرح احوال او با کمی تفصیل بدین عبارت آمده است: «زخمی، مهاراجه رتن سنگه بهادر که از شاهان اوّده به خطاب فخرالدوله دبیر الملک مهاراجه رتن سنگه بهادر هوشیار جنگ سرفراز بود. اصلش از بریلی رامپور است. پدرش رای بالک رام در سرکار وزیر الممالک نواب آصف الدوله بهادر والی ملک اوّده عهده میر آتشی را انصرام می نمود. توپخانه بالک گنج در لکهنو به نامش الی الان مشهور، و زخمی در عهد غازی الدین حیدر، اولین بادشاه دارالسلطنت لکهنو و ثمره الخلافه نصیرالدین حیدر بادشاه دومی به خطاب و خدمت منشی الملوک می مخاطب و مأمور بود و در زمانه محمدعلی شاه سومین شاهان لکهنو به منصب دیوانی آن ریاست و خطاب مهاراجگی کلاه گوشه به آسمان سود و پایان کار در سنه یک هزار و دو صد و شصت و



چهار دین اسلام را ملت حقه یافته، اختیار نمود و بعد سه سال در ۱۲۶۷ هجری راه آخرت پیمود. به اکثر علوم عربی و فارسی و ترکی و انگریزی و سنسکرت آشنایی داشت...»^{۱۷}

دکتر سید علیرضا نقوی در تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان در ضمن معرفی تذکره‌انیس العاشقین شرح حال زخمی را نسبتاً مفصل‌تر آورده است.^{۱۸}

رای بالک رام صبوری

پدر زخمی بود، آفتاب رای احوال او را چنین آورده است: «صبوری یعنی جدّ خسرم، رای بالک رام صاحب ابن راجه بهگوان داس لکهنوی، که بعد وفات پدر عالیقدر، مدتی صاحب دیوان نواب مغفور مبرور وزیرالممالک آصف الدوله [در گذشته ۱۱۵۰ق] بوده‌اند.»^{۱۹}

مظفر حسین صبا در باره او چنین نوشته است: «صبوری، رای بالک رام لکهنوی پدر مهاراجه رتن سنگه زخمی است و در سرکار والیان اوّده خدمت میرآتشی به نامش مسلم بود و آثار توپخانه بالک گنج مرتبه او هنوز در لکهنو باقی است.»^{۲۰}

و آنچه نگارنده صبح گلشن در باره صبوری گفته است، ما آن را در شرح حال زخمی نقل کرده‌ایم.

پی‌نوشتها

۱. گلچین معانی، احمد، تاریخ تذکره‌های فارسی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ش، ج ۱، ص ۶۶۶.
۲. آفتاب رای، تذکره ریاض‌العارفین، به تصحیح و مقدمه سید حسام‌الدین راشدی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۷۶-۱۹۸۲م، ج ۱، ص ۱-۲.
۳. همان، ج ۱، ص ۱۴۷.
۴. همان، ج ۲، ص ۱۴۱.



۵. همان، ج ۲، ص ۱۱۹.
۶. همان، ج ۱، ص شش (اردو) و چهارده (فارسی).
۷. همان، ج ۲، ص ۱۲۳۵: احوال منوهر (شماره مسلسل: ۱۸۷۳).
۸. همان، ج ۱، ص ۲۷۷: احوال روحی پتر پوری (شماره مسلسل: ۴۳۷).
۹. همان، ج ۲، ص ۲۳۱.
۱۰. همان، ج ۱، ص ۱.
۱۱. همان، ج ۲، ص ۴۲.
۱۰. همان، ج ۱، ص ۱.
۱۱. همان، ج ۱، ص سه.
۱۲. همان، ج ۱، ص ۳۵۷.
۱۳. روز روشن، ص ۴۲۸ (چاپ تهران). برای احوال او، نیز نک: علی حسن خان، تذکره صبح گلشن، بهوپال، ۱۲۹۵ ق، ص ۱۸۹.
۱۴. ریاض العارفین، ج ۱، ص ۲۸۳.
۱۵. تذکره صبح روشن، ص ۱۸۹.
۱۶. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۵۲۱ - ۵۲۶. برای شرح حال زخمی نیز نک: قاموس الاعلام، ص ۲۴۱۲؛ ریحانة الادب، ص ۱۱۹؛ فرهنگ سخنوران، ص ۲۴۷؛ ادبیات فارسی مین هندوون کا حصه، ص ۲۱۴؛ انیس العاشقین، ص ۲۲۵، مدخل «زخمی»؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، ص ۷۸.
۱۷. ریاض العارفین، ج ۱، ص ۳۸۹.
۱۸. صبا، روز روشن، ص ۴۷۲.



تصویر نوروز و بهار در شعر معاصر فارسی پاکستان

عصمت درّانی^۱

چکیده

نوروز جشن باستانی است که طبق تاریخ مدون، از ۵۰۰ سال قبل از میلاد شروع شد و تا امروز برگزار می‌شود. این جشن در سرزمینهای تاریخی ایران، تاجیکستان و افغانستان به طور گسترده و به عنوان جشن ملی و مردمی برگزار می‌شود و در برخی مناطق کردنشین ترکیه و کشورهای عربی و خلیج فارس نیز با شور و شوق برگزار می‌شود. با بنیادگذاری فرمانروایی غزنویان در لاهور در قرن پنجم هجری، برگزاری نوروز در شبه‌قاره آغاز شد و سپس در طول دوره حکومت تیموریان در شبه‌قاره، برای برگزاری این جشن اهمیاتی دیگر از سر گرفته شد. در دوره جلال‌الدین اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ق / ۱۵۵۶-۱۶۰۵م)، جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ق / ۱۶۰۵-۱۶۲۷م) و شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ق / ۱۶۲۸-۱۶۵۹م) نیز، در شبه‌قاره در برگزاری جشن نوروز اهتمام ملوکانه بود و منابع تاریخی آن دوره مکرر به آن اشاره دارند.

کلید واژه‌ها: نوروز، شبه‌قاره، پاکستان، شعر فارسی، شعر اردو

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اسلامی بهاولپور پاکستان. ismidurrani@gmail.com

هم اکنون در پاکستان، بعضی خانواده‌ها در لاهور، پشاور، بلوچستان، سند، کشمیر آزاد، بلتستان و هنزه، جشن نوروز برگزار می‌کنند. این خانواده‌ها معمولاً از تبار کسانی هستند که از ماوراءالنهر به شبه‌قاره مهاجرت کرده بودند یا اجدادشان در افغانستان و ایران زندگی می‌کردند و اینان آداب و سنتهای نیاکان خود را حفظ کرده‌اند. دکتر محمدحسین تسییحی، کتابدار ایرانی، که مدتی در پاکستان زندگی کرده است، در دهه هفتاد قرن بیستم خود شاهد برگزاری چنین مراسمی در برخی مناطق پاکستان بوده و در این مورد نوشته است: «هم اکنون هم بعضی از خاندانهای پاکستانی جشن نوروز را آمیخته با مراسم مذهبی و دعا و نیایش برپای می‌دارند و یا به یاد آن به دیدار یکدیگر می‌روند و لباس نو می‌پوشند و خانه‌ها را تمیز و مصفا می‌سازند و گل و بوته و نقش و نگاری می‌کند. مجالس شعرخوانی و محفل سماع و نمایش قوالی تشکیل می‌دهند و سفره می‌چینند و رقص و شادی برپای می‌دارند و حتی برای رحمت و مغفرت و سلامت بودن و سعادت زیستن انواع درودها و ادعیه‌ها را می‌خوانند و ختم قرآن می‌کنند» (تسییحی ۱۳۶۹-۱۳۷۰: ۱۱۳؛ همو ۱۹۷۷: ۳۰۹/۲).

از دیرباز وصف نوروز و بهار از موضوعات مورد توجه شاعران قصیده‌سرا و غزل‌گوی فارسی در شبه‌قاره بوده است. از شعرای متقدم شبه‌قاره همچون ابوالفرج رونی (م: ۴۹۲ق) و مسعود سعد سلمان لاهوری (م: ۵۱۵ یا ۵۲۵ ق / ۱۱۲۱ یا ۱۱۳۱م) گرفته تا امروز، ادبیات نوروزی در تاریخ شعر فارسی شبه‌قاره جای خود را دارد. باد فروردین توام با نوروز و همیشه شادی آفرین بوده است. به گفته استاد ابوالفرج رونی:

جشن فرخنده فروردین است

روز بازار گل و نسرين است

یا به قول مسعود سعد سلمان:

ملک نو و شاه نو، نوروز و بهار نو

هر ساعتی از دولت پیدا شده کار نو



یا

خدايگانا رامش گزين و شادی بين که مژده دادت از بخت ماه فروردین

(مسعود سعد، دیوان، ص ۶۲۲ و ۶۵۴).

امروز هم شاعران قصاید غرا، قطعات دلربا و غزلهای زیبا برای نوروز می‌سرایند. استادان شعر و ادب فارسی دلبستگی زیادی به موضوع نوروز از خود نشان داده‌اند. همچنین در پاکستان، فارسی‌گویان به نوروز و بهار در شعر خود توجهاتی داشته‌اند و نوروز را علامت شادی و تغییر فصل و در واقع تغییری از نومیدي به امید می‌دانند.

در این گفتار، نگاهی مختصر به اشعاری از شعرای متأخر و معاصر پاکستان می‌اندازیم که دربرگیرنده وصف نوروز و بهار است یا گاهی شاعران نوروز را به عنوان استعاره شادی و امید به کار برده‌اند. این گونه اشعار تداوم ادبیات کهن نوروزی در شبه‌قاره به خصوص در پاکستان است.

گل محمد مکرانی متخلص به ناطق (م: ۱۲۶۴ق/۱۸۴۸م) شاعر معروف بلوچستان بود. از او رباعیاتی در دست است که در آن نوروز وصف شده است:

نوروز رسیده و غم از دل شده است

هر دل به نشاط و عیش مایل شده است

نوروز به یمن حسن شهنشه ما

با فرحت صد عید مقابل شده است

شاه طرب از روز ازل روزی تست

عالم همه خوش به عشرت‌اندوزی تست

یک لولی شوخ سبزپوشی است بهار



که آماده رقص جشن نوروزی تست

(ابراهیمیان ۱۳۷۸: ۱۲۵)

مولانا ظفر علی خان متخلص به ظفر (۱۸۷۰-۱۹۵۶م) شاعر انقلابی و ستیزه گر علیه استعمار انگلیس، غزلی در تقلید از رودکی سروده و در آن نهضت بیداری مسلمانان شبه قاره را به وزیدن باد نوروزی تعبیر کرده است:

ساقیا برخیز و می در جام کن
فصل گل در بوستان آید همی
باد نوروزی وزید اندر چمن
نغمه اش عنبرافشان آید همی
مسلم از خواب گران بیدار شد
انقلاب اندر میان آید همی
باش تا برقی درخشد از حجاز
غیرت حق در میان آید همی
باش تا از پرده مشرق به در
حجت اسلامیان آید همی
کفر را غوغا بر آید از نهاد
مهدی آخر زمان آید همی
نعره الله اکبر می زنم
ناتوانان را توان آید همی
رودکی چنگ است و کلکم زخمه اش
«یاد یارِ مهربان آید همی»



مسلم آهنگِ بخارا کرده است
«بوی جوی مولیان آید همی»

(ظفر ۱۹۳۷: ۳۳۴-۳۳۵؛ رضوی ۱۳۵۳: ۲۷۲/۱)

سید لعل شاه کاظمی متخلص به جگر (۱۸۷۷-۱۹۷۲م) شاعر مقیم پشاور، بهاریه‌ای دارد که این چند بیت از آن است:

دی رفت و گل دمید چو از خاور آفتاب
یعنی زده به برج حمل لنگر آفتاب
در نامیه به پا شده شور قیامتی
هم زد به موج خون شرر محشر آفتاب
از خامه شعاع چو مانی ز گل به باغ
ارژنگ چین بساخت چه خوش‌منظر آفتاب
بهر نظام موسم گل در چمن نگر
ز اوراق گل گشوده ز سر دفتر آفتاب
کرده است ریشه دانه تاکی به جام می
یا از فلک فروشده در ساغر آفتاب
گلها به گرد حوض گلستان ز فرط شوق
زهاد جمع کرد سر کوثر آفتاب

(همان: ۳۹۲/۱)



شیر حسن خان ملیح آبادی متخلص به جوش (۱۸۹۸-۱۹۸۲م) در منظومه «شعله رقصان» ترکیب «ابر نوری» را به کار برده است:

نوای بربط و باد مراد و ابر نوروژی
شب دیر مغان، صبح بهاران، نغمهٔ بستان

(همان: ۴۹۷/۱)

نادرعلی نجفی (۱۹۱۷-۱۹۹۲ م) در منظومه‌ای نسبتاً بلند، نوروژ را بسیار زیبا وصف کرده است:

روح پرور چه هوایی به جهان پیدا شد
خوش‌نسیمی که معطر دمن و صحرا شد
لاله و سرو و صنوبر به چمن کرده نمو
غنچه بگشوده، عروسان چمن پیدا شد
گل ریحان به خودش جامهٔ رنگین پوشید
هر طرف دشت و جبل سبزه و گل مأوا شد
گوهرافشان به زمین ابر بهار ریزان
خنده و شادی ز باران گه و بیگا شد
رنج و سرمای زمستان ز جهان رخت سفر
بست و گردید و گریزان و دوان زینجا شد
هر طرف گلشن و سر سبزه مبارک‌گویان
سبزه و لاله و نرگس به زمین رعنا شد
اوج خورشید درخشان به زمین می‌تابد
ریشه و شاخهٔ هر برگ ز خود آگا شد
پست و هموار زمین جمله به خود می‌بالد
چون شکوفه‌ها به ذی‌روح جهان پیدا شد
شاخساران بهاری ز نوید نوروژ



چین خود داد ز پیری و دگر برنا شد
 غنچه‌ها با دل شادان و روان خندان
 رونق و چهره گل جمع چه روح‌افزا شد
 جشن نوروز و ضیافت و درخشان منظر
 سال نو باعث خوشبختی هر جویا شد
 نجفی وصل گل و سیر گلستان تا کی
 قرن‌ها رفت که امروز و شب و فردا شد

(شرافت ۱۹۹۹: ۱۱۵)

الیاس عشقی (۱۹۲۲-۲۰۰۷م) شاعر مقیم حیدرآباد سند، منظومه‌ای با عنوان «نوروز» دارد که در آن نوروز به عنوان روز شادی مطرح شده و بودن محبوب در کنار، در چنین روزی، آرزوی شاعر است، ولی برای او میسر نیست و او از دوری محبوب خود در نوروز می‌نالند:

رسید سال نو و از تو اطلاع نیست
 چه شد که اینقدر از من تو بی‌خبر شده‌ای
 تو رفتی و با تو ای جان! سال نو هم رفت
 در آن سفر که تو باشی همیشه نوروز است

(عشقی ۱۹۷۹: ۵۵)



وی منظومه‌ای بلند دیگر به عنوان «خواب فروردین» دارد که در این منظومه، فروردین علامت نشاط است و شاعر در شب فروردین خوابی را با دو چشم بیدار می‌بیند. در این خواب وی شاعران برجسته معاصر ایران را دیده که با وی حرف می‌زنند و آخر سر این خواب به پایان می‌رسد. بخش آغازین منظومه چنین است:

یاد دارم به شب فروردین
 مه در انگشت فلک بود نگین
 شب مه بود و هوا زمزمه‌بار
 چون زمین آبتنی کرد به نور
 برد از هوش مرا باد خنک
 خامشی نغمه‌سرا بود به گوش دل من
 زیر لب کرد سخن
 سخن نرم که از کیفیتش سرزده صد یاد خنک
 در دل افتاد ز خود موج سرور
 شده از کیف و نشاطی سرشار
 (همان: ۴۳)

حافظ محمد ظهورالحق ظهور (۱۹۲۳-۲۰۰۸م) شاعر مقیم راولپندی، بیش از هر کسی منظومه‌هایی در باره فرهنگ ایرانی دارد. در مجموعه اشعار او دو منظومه به مناسبت نوروز است: یکی در تبریک سال نو که به صنعت توشیح سروده شده که از حرف اول هر مصراع اول هر بیت عبارت «سال نو مبارک» به دست می‌آید:

سپاس و منت ایزد که نوبهار آمد
 بیست رخت خزان، فصل برگ و بار آمد
 اسیر گردش دوران ز غم رهایی یافت
 دل ملول و حزین را دگر قرار آمد
 لباس نو همه پوشیده‌اند در گلشن
 به تازگی و طرب دشت و کوهسار آمد
 نسیم صبح مگر از دیار یار رسید



که شاخ شاخ به گلزار مشکبار آمد
 وصال دوست در این فصل نوبهار خوش است
 غزلسرایی به هر شاخ گل هزار آمد
 مباد گلشن اخلاص و صدق نذر خزان
 بنای زیست بر این هر دو استوار آمد
 به روز عید دل و جان نثار یار کنم
 که ارجمندتر از جان و دل، نگار آمد
 از آنکه روی تو خورشید عالم‌افروز است
 به پیش روی تو مهتاب شرمسار آمد
 رسید مژده که آن شاه ملک حسن و جمال
 به دلنوازی عشاق دلفگار آمد
 کسی که جان بسپارد حضور دوست ظهور
 همان به هر دو جهان شاد و کامگار آمد

(ظهور ۱۹۹۹: ۳۲۸-۳۲۹؛ تسیحی ۱۹۲۷: ۱/۲۸۵)

حافظ ظهور منظومه‌ای دیگر برای تبریک عید نوروز سروده است:

دگر بر شاخ گل بلبل سراید
 نوید وصل جانان است نوروز
 همه کوه و دمن را رنگ نو داد
 بهار باغ امکان است نوروز
 شب دیجور و افسرده به سر شد
 طلوع صبح خندان است نوروز
 نشان عظمت شاهان پیشین
 ز آثار نیاکان است نوروز



ز دلها زنگهای غم زدوده
 به گیتی راحت‌افشان است نوروز
 بیا ساقی می شادی به من ده
 چو جشن خوب سامان است نوروز
 ظهور از بار غم آسوده می‌باش
 که روز دید یاران است نوروز

(ظهور ۱۹۹۹: ۳۳۰-۳۳۱)

دکتر غلام‌نبی افضل‌ی یکی از شعرای مهاجر افغانستان مقیم بلوچستان پاکستان است که در نوروز داغ دوری از وطن در او تازه شده و در منظومه «نوروز» احساس غربت را چنین بیان کرده است:

نوروز تو مهمانی چو امسال دگربار
 می‌پرسی از این خانه چه احوال دگربار
 با اشک ز خون گریه پذیرای تو این جمع
 در خانه ما تعزیه زد فال دگربار
 در باغ وطن غمزده خاموش تو بنگر
 این بلبل بشکسته پر و بال دگربار
 نوروز ببین چهره افسرده مردم
 برنا و کهنسال و اطفال دگربار
 رخسار یتیمان وطن نوحه سراید
 در بزم تو زین قیل و از آن قال دگربار
 این بیوه‌عروسان وطن گشت عجوزه



می‌پرسی از این خانه چه احوال دگربار
معمول شده غارت و بی‌رحمی و کشتار
هم رسم جفا می‌شود ارسال دگربار
تعمیر دگر نیست مگر خانه زندان
محبس شود آرایش و اکمال دگربار

(ابراهیمیان ۱۳۷۸: ۶۷۳)

جواد مونس، از شاعران جوان بلوچستان است که منظومه‌ای به عنوان «بهار و نوروز» دارد:

باز فصل شادی و غم آمده
نسترن با قامت خم آمده
فصل شادی، فصل غمها ای بسا
فصل ما را مونس دم آمده
سال نو، ای یاوران از بهر ما
شادی و غم پهلوی هم آمده
یاوران این جمع ما اکنون چرا
از حساب اینک چنین کم آمده
یاوران بر زخمهای بی‌دوا
شور و شادی عشق مرهم آمده
هر کسی رازی اگر دارد که حال
یار و دلدارم پی هم آمده
بهر «مونس» سال نو، ای دوستان
عشق و غم اندازه‌ییم آمده

(همان: ۷۰۴)



محمدصادق صبا، نیز سخنسرای معاصر بلوچستان است. او در غزلی ورود یار را به خانه خود کمتر از شادی نوروز نمی‌داند:

اگر قدم بگذاری به سوی خانه من
شود شکوفه نمایان بر آشیانه من
فضای خانه دل باز شاد و شادان است
نهاده سر گلِ نوروز بر آستانه من

(دانش، ش ۸۷، ص ۲۲۶)

جاوید اقبال قزلباش شاعر معاصر مقیم راولپندی پاکستان در شعری، نوروز را چنین وصف نموده است:

نوروز و سال نو چو بیامد، بهار جان
از تازگی چو غنچه شکفته در این زمان
بوی خوش و فضای معطر به چارسو
پیراسته چمن ز گل و رنگهای آن
شبهای تیره مختصر و روزها بلند
شد آفتاب گرم ز بلاها دهد امان
هر طایر و پرنده و قمری به جان و دل
مشغول حمد هر چه ثنای خدای جان
بلبل بیامده به چمن، آهوان به دشت
هر زنده با کمال محبت ترانه‌خوان

(دانش، ش ۸۰، ص ۲۰۴)



علی‌بابا تاج شاعر معاصر مقیم کویته بلوچستان است که در شعر سپید خود، با توجه به
اوضاع پر آشوب منطقه و کشور، امید بهاران و جشن نوروز دارد:

کی گلستان از گل خالی مانده است

ای شاخه بی‌برگ ما!

پاییزها خواهند گذشت

بهمنی خواهد رسید

بلبلان امروز گر در ناله‌اند

آینده‌ها خون‌اند همین جا

نغمه‌ای با صدهزاران گل، بدان

جشن نوروز آید و روزی دگر

قمریان از سایه سرو روان

رنگ سبز برگ را خواهند نشاند

بر دلی، تازه‌تر از صبح خیال

زنده‌تر از شب‌نم تابنده‌رو

آن دمی را در نگاه داریم ما

ای شاخه بی‌برگ ما

کی گلستان خالی از گل مانده است

بهمنی خواهد رسید

پاییزها خواهند گذشت

دانش ۱۰۶ - ۱۰۷ پاییز و زمستان ۱۳۹۰



170



(دانش، ش ۸۲، ص ۲۱۳)

سمن عزیز (متولد ۱۹۷۸م) فارسی‌گوی ساکن راولپندی منظومه‌ای در توصیف

جشن نوروز دارد:

(دانش، ش ۷۶-۷۷، ص ۲۱۶)

منابع

- تسیحی، محمدحسین، ۱۳۶۹-۱۳۷۰، «جشن نوروز در پاکستان»، دانش، اسلام آباد، ۲۴-۲۵؛ نیز: ۱۹۷۷، فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی، اسلام آباد.
- مسعود سعد سلمان لاهوری، دیوان مسعود سعد سلمان لاهوری، با مقدمه ناصر هیری، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- ابراهیمیان، حجت‌الله، ۱۳۷۸، حدیث دل، کویته.
- ظفر، ظفرعلی خان، ۱۹۳۷، بهارستان، لاهور.
- رضوی، سبط حسن، ۱۳۵۳، فارسی گویان پاکستان، راولپندی.
- شرافت عباس، ۱۹۹۹، بلوچستان مین فارسی شاعری ک پچاس سال، کویته.
- عشقی، الیاس، ۱۹۷۹، شعر آشوب.
- ظهور، محمد ظهورالحق، کلیات ظهور، گردآوری رؤف امیر، اسلام آباد، ۱۹۹۹ م.
- دانش، شماره‌های ۷۶-۷۷، ۸۰، ۸۲، ۸۷.



پیام اقبال به نوجوانان شرق

امیر یاسمین^۱

چکیده

کلام اقبال تجلیگاه افکار حکیمانه و پیش‌بینی آینده‌دانی راز، دکتر علامه محمد اقبال است که تا جهان باقی است، مردم از این سرچشمه سیراب خواهند شد. این شاعر ژرف‌بین و خودآگاه، نه فقط یک شاعر عادی زمان بود، بلکه این نابغه شرق یک مسئولیت سنگین بیداری و اصلاح جامعه را بر دوش کشید و خدمت بزرگی به مردمان شرق نمود.

آرزوی دیرینه اقبال این بود که مردم خاور از دسیسه‌های فرنگیان رهایی یابند و در مملکت آزاد نفس بکشند؛ در مقابل عقب‌ماندگی و زاری و خواری محکم باشند و در جهان پیشرفت کنند و سرفراز و موفق شوند. اقبال از نوجوانان شرق انتظار داشت که روزی آنها بیدار می‌شوند و مانند صخره در مقابل دشمنان سرسخت و دسیسه‌چینان منافق قیام خواهند کرد. در این مقال در این باره صحبت شده است که اقبال چگونه در اوضاع نامساعد عصر خود گردن برافراخت و برای نیل به هدف خود، چگونه شاعری را

۱. مربی و دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ملی زبانهای نوین اسلام‌آباد پاکستان

وسيله‌ای ساخت و در روح نوجوانان شرق پیام بیداری و هشدار می‌داد. مصلح بزرگ مشرق‌زمین، نوجوانان شرق را توصیه می‌کند که در زندگی‌شان هدف و عشق به هدف داشته باشند. او به علاوه پسران، دختران ملت را نیز مخاطب خود ساخته است. از دیدگاه اقبال حل تمام مشکلات و دردهای مسلمانان، در قرآن کریم مضمّن است و عشق به پیامبر گرامی (ص) و تقلید اسوه حسنه برای ایشان نجات و خضر راه می‌باشد.

چکیده واژه‌ها: اقبال، شبه قاره، جوانان، نوجوانان، استعمار، مسلمان، استقلال

بی‌تردید اقبال احیاکننده افکار و سنن دینی و ملی و زنده‌کننده روح مرده شرقیان است. در جهان تاریک و تیره امروزی که جهان صحنه هرج و مرج و آشفتگی است، ما نیازمند افکار آتشین عمیق حکیمانه اقبال هستیم، چون کلام اقبال انگیزه زندگی دارد و شرق و غرب معترف این حقیقت‌اند.

بشنو از آن فیلسوف پاکزاد

مولوی ثانی آن اقبال راد

احمد گلچین معانی

«آنان که در طی قرون و اعصار به سبب خدمات خود در قلوب ملت‌ها راه یافته‌اند، همیشه جاویدند و ناگسستی. دکتر علامه محمد اقبال یکی از نامورانی است که با اشعار انقلابی خود خاموشان و خوابزده‌گان را تلنگر بیداری و هشیاری می‌زند.»^۱

در حدود هفتاد سال گذشته است که این متفکر درست‌اندیشه و محقق ژرف‌اندیش، از این جهان فانی چشم بسته است؛ اما هنوز هم بین مردم زنده است و زنده خواهد ماند. دوستان و عاشقان اقبال مدام در ترویج کلیه افکار، عقاید و جذبات و عواطف وی به تمام گوشه و کنار کشور و خارج از کشور نقش فوق‌العاده‌ای را انجام می‌دهند. در ترویج اقبال‌شناسی صدها نفر مساعی داشته و در این ضمن، کتابهای فراوان را انتشار داده‌اند. اما حقیقت این است که شناساندن افکار و تجسیم عواطف این دانای راز و نابغه شرق کاری است بس عظیم و سخت دشوار که از



همت این دانشجو خارج است. مقاله حاضر به عنوان «پیام اقبال به نوجوانان شرق» یک تلاش دانشجویانه در مورد افکار و پیامش می‌باشد که در سراسر کلامش برای نوجوانان شرق نهفته است.

مرا معنی تازه‌ای مدعاست

اگر گفته را بازگویم رواست^۲

در دریای بیکران علم و ادب، نویسندگان و شاعران در آثار ارزنده خودشان پیامهای اخلاقی، عرفانی و اتحاد و همبستگی را وا نموده‌اند، اما پیامی که اقبال می‌دهد، مقامش را از دیگران بالاتر می‌سازد؛ چون تمام کلام این نابغه شرق، آگنده از بیداری نوجوانان شرق و «از خواب گران خیز» است. این رادمرد بزرگ نوجوانان را مخاطب ساخته است. چون این حکیم دانا می‌دانست که آینده هر ملت در دست نوجوانان می‌باشد. ملتی که می‌خواهد آینده‌اش را روشن و تابناک بسازد، باید نوجوانانش را بیدار و هوشمند سازد. اقبال در سراسر کلامش نوجوانان را به شاهین و عقاب تشبیه می‌کند که بر اوج افلاک پرواز دارد.

اینک این سؤال پیش می‌آید که آیا اقبال فقط شاعر مشرق‌زمین بوده است. اهل دانش و قلم، اهل فضل و هنر، اهل عقل و خرد همه عقیده دارند که اقبال شاعر شرق است؛ اما اقبال را فقط شاعر شرق نامیدن روا نیست، چون پیام اقبال منحصر به حدود و مرزها نیست، بلکه برای سراسر بشریت است؛ طوری که خودش به زبان اردو می‌گوید:

درویش خدامست نه شرقی هه نه غربی

گهر میرا نه دلی نه صفاهاان نه سمرقند^۳



ترجمه: این درویش مست خدا نه شرقی است و نه غربی و آشیانه من نه دهلی است نه اصفهان و نه سمرقند.

اقبال وظیفه سنگین مؤمن را پی برد و می خواست که این اندیشه والا و عمیق را به روح جوانان بدمد تا آنان مقام اصلی خودشان را بشناسند؛ همان نسخه کیمیا که سرکار دو عالم پیامبر گرامی حضرت محمد (ص) به جهان اعطا نمود؛ همان پیام خلافت الهی که برای آن خداوند متعال آدم را انتخاب نمود؛ همان درس بیداری که پیامبر گرامی - رحمت العالمین - به مؤمن داد و آدم را حکمت آموخت. اقبال همان پیام را برگزید و به مسلمانان داد تا مقام اصلی خودشان را پی برند که میراث گمگشته مؤمن است. این مقام از عشق الهی به دست می آید و این خودآگاهی و خودشناسی از عشق مصطفی (ص) استحکام می پذیرد. این پیام اقبال، مقام والای اقبال را از لقب شاعر مشرق بیرون می سازد و او را لقب یک شاعر جهانی می دهد و اقبال این پیام را صریحاً به همه مسلمانان جهان می دهد:

نه افغانیم و نه ترک و تناریم
چمن زادیم و از یک شاخساریم
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است
که ما پرورده یک نوبهاریم ۴

این اندیشه اقبال، وی را از لقب شاعر مشرق بیرون کرده، به مسند شاعر جهانی می نشاند و اقبال واقعاً شاعر جهانی است؛ چون در غرب و شرق آوازه اش رسید و شرق و غرب معترف اندیشه های اقبال اند. در زبانهای مختلف زنده جهان شرح احوال و آثار و افکار وی را ترجمه کرده به چاپ رسانیده اند و پژوهشگران عرب و عجم در کلیه افکارش دست اندر کارند.



نکته مهم این است که اقبال چرا نوجوانان شرق را مخاطب خود ساخت و چرا بیداری نوجوان شرق را وظیفه خود می‌دانست. شایسته ذکر است که «اقبال در عهدی پا به دنیا گذاشت که استعمارگران اروپایی قسمت‌های بزرگ آسیا و آفریقا را زیر یوغ سلطه خود آورده بودند»^۵ و «کشورهایی مانند ترکستان، چین، شمال، غربی، اندونزی، مالزی و آفریقای شمالی از حیث پستی و خواری به حضيض‌ترین نقطه رسیده بودند».^۶ «اوضاع مسلمین تمام افراد این ملت وخیم‌تر بوده، وضع اقتصاد به هم خورده، دوری از علم و دانش، قناعت به فقر و فاقه، حالت یأس و ناامیدی و از همه بدتر سلطه یک قوم بیگانه».^۷ متأسفانه در این اوضاع وخیم و وضع نابسامان هیچکس جرأتی نداشت که در مقابل استعمارگران انگلیسی مقاومت نماید و صدایی بلند کند. وقتی اقبال صحفه نابسامان آسیا مخصوصاً هند را دید، دلش سوخت و تصمیم گرفت که عواطف آتشی را که در سینه می‌پروراند، به وسیله شعر و با لحنی شیرین به خدمت ملت هند تقدیم نماید و ایشان را از خواب گران بیدار سازد و این حقیقت را برایشان آشکار کند که این فقر و جهل و بدبختی سرنوشت ایشان نیست. پس وی در این اوضاع نامساعد گردن برافراخت و با سرودن اشعار آتشین در ملت پزمرده‌ای روح تازه دمید و نوجوانان کشورهای شرقی مخصوصاً نوجوانان شبه‌قاره را مخاطب خود ساخت از بدحالی و بدبختی ایشان آگاه کرد. به این خاطر ملت‌های شرقی او را شاعر مشرق نامیدند.

گفت مردی شاعری از خاور است

شاعری یا ساحری از خاور است^۸



پس اقبال با سرودن اشعار زیر، نوجوان شرق را که در گوشه انزوا نشسته از خودش بی‌خبر بود، بیدار ساخت. در منظومه زیر کلمه «غنچه خوابیده» را به طور نماد برای نوجوانان شرق به کار برده است:

ای غنچه خوابیده چو نرگس نگران خیز
کاشانه ما رفت به تاراج غمان خیز
از ناله مرغ چمن، از بانگ اذان خیز
از گرمی هنگامه آتش نفسان خیز
از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز
از خواب گران خواب گران خیز

خاور همه مانند غبار سرراهی است
یک ناله خاموش و اثرباخته آهی است
هر ذره این خاک گره خورده نگاهی است
از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز
از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز
از خواب گران خواب گران خیز

ناموس ازل را تو امینی، تو امینی!
دارای جهان را تو یساری تو یمینی
ای بنده خاکی تو زمانی تو زمینی
صه‌بای یقین درکش و از دیر گمان خیز
از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز
از خواب گران خواب گران خیز

فریاد ز افرنگ و دل‌آویزی افرنگ
فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ



عالم همه ویرانه چنگیزی افرنگ
معمار حرم! باز به تعمیر جهان خیز
از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز
از خواب گران خیز ۹

آرزو و ایده بزرگ اقبال آزادی شرق بود. او می‌خواست که بیخ استعمار اروپایی را از مشرق زمین برکند. اقبال خود را در برابر غرب نمی‌بازد و نمی‌خواهد تمدن کهنسال شرق را با تجدد غرب معاوضه کند، یا علم و هنر و فرهنگ دیرینه شرق را از یاد ببرد و به تعبیر دیگر خودباخته در برابر غرب شود.^{۱۰} او موفقیت مشرق‌زمین را در عشق می‌دید، عشقی که در آن هدفی پنهان باشد. منظور اقبال از کلمه عشق، داشتن هدف در زندگی است. عصری که اقبال در آن می‌زیست، هدفش آزادی بود. به عقیده اقبال ملت‌هایی که در زندگیشان هدف و جستجو دارند، موفق می‌شوند، چون عشق و آرزو برای نیل آمدن هدف لازم است. اقبال می‌گوید که «اگر خودی با عشق بیامیزد می‌تواند کوه را جابه‌جا کند».^{۱۱}

تیشه اگر به سنگ زد، این چه مقام گفتگوست

عشق به دوش می‌کشد این همه کوهسار ۱۲

کلام اقبال بی‌هدف نبود. او به وسیله شاعری، نوجوانان مشرق‌زمین را توصیه می‌کند که در زندگیشان هدف داشته باشند. اینک ابیاتی چند از «اسرار خودی» کلیات اقبال به عنوان شاهد می‌آوریم که واقعاً عقیده اقبال را به خوبی آشکار می‌کنند.

زندگانی را بقا از مدعاست

کاروانش را درا از مدعاست

زندگی در جستجو پوشیده است



اصل او در آرزو پوشیده است
 آرزو را در دل خود زنده دار
 تا نگردد مشت خاک تو مزار
 آرزو جان جهان رنگ و بوست
 فطرت هر شی امین آرزوست
 از تمنا رقص دل در سینه‌ها
 سینه‌ها از تاب او آئینه‌ها
 طاقت پرواز بخشد خاک را
 خضر باشد موسی ادراک را...
 زنده را نفی تمنا مرده کرد
 شعله را نقصان سوز افسرده کرد...
 زندگی سرمایه‌دار از آرزوست
 عقل از زاییدگان بطن اوست...
 ای ز راز زندگی بیگانه‌خیز
 از شراب مقصدی مستانه خیز...
 ما ز تخلیق مقاصد زنده‌ایم
 از شعاع آرزو تابنده‌ایم ۱۳

طایر فکر اقبال دارای یک هدف عالی بود. او نمی‌خواست که در فضای محدود پیر
 بزند، بلکه هدفش پرواز خستگی‌ناپذیر در اوج افلاک بود که انتهایی نداشته باشد و این
 هدف عقاب‌ی اقبال بنیاد یک جامعه پاک و نمونه اسلامی در شبه‌قاره هند و جهتگیری
 مبارزه‌اش آزادی هند از نوع اسارت استعمار انگلیس و نجات مردم از بند ذلت ارتجاع
 و خرافه‌پرستی و جمود و عقب ماندگی و فقر و جهل^{۱۴} بود. اقبال آرزو داشت که



نوجوان شرق برای دفاع از این اوضاع بد، باید قلبی سوزنده و بیدار مثل او داشته باشد. چنانکه با نوجوانان مخاطب شده، چنین می گوید:

ای که ز من فزوده‌ای گرمی آه و ناله را
 زنده کن از صدای من خاک هزارساله را
 غنچه دل گرفته را از نفسم گره گشای
 تازه کن از نسیم من داغ درون لاله را^{۱۵}

به نظر اقبال، علاوه از داشتن عشق و هدف در زندگی فراگیری علم بسیار لازم است. او عقیده داشت که برای دور راندن فقر و جهل از مشرق زمین، مسلمانان شرق باید به زیور علم آراسته باشند. «او می خواست که همه انسانها و به خصوص مسلمانان شرق از علم بهره‌ور شوند و نشود که دیگران از بی خبری و بی سوادی ما استفاده کنند. اقبال می دانست که کشورهای استعماری برای اغراض خود، دنیای اسلام را تکه تکه می نمایند و مناطق مسلمان نشین را یکی پس از دیگری تحت تصرف خویش درآوردند.»^{۱۶} به نظر اقبال فراگیری علم واقعی باعث گشودن راههای تازه در جهان می باشد و در باز نمودن راههای پیروزی راهنما می گردد. چنانکه می سزاید:

علم را مقصود اگر باشد نظر
 می شود هم جاده و هم راهبر
 می نهد پیش تو از قشر وجود
 تا تو پرسی چیست راز این نمود
 جاده را هموار سازد این چنین
 شوق را بیدار سازد این چنین
 علم تفسیر جهان رنگ و بو



دیده و دل پرورش گیرد از او ۱۷

اندیشه‌های اقبال از تواناییهای قلبی و روحی لبریزند. او نوجوانان شرق را همیشه درس ستیز و پیکار حرکت و عمل، تحمل زحمات بی‌اندازه، سعی و کوشش خستگی‌ناپذیر می‌دهد. به عقیده اقبال مفهوم زندگی در حرکت و عمل پنهان است:

در عمل پوشیده مضمون حیات
لذت تخلیق قانون حیات
خیز و خلاق جهان تازه شو
شعله در بر کن خلیل‌آوازه شو
با جهان نامساعد ساختن
هست در میدان سپر انداختن ۱۸

اقبال معتقد است که در سعی و کوشش انسان با خطرات مقابل می‌شود، بر مشکلات و تیرگیها غالب می‌آید و با قوه‌های مخالف مبارزه می‌کند. در این مورد اقبال چنین پیامی می‌دهد:

میارا بزم بر ساحل که آنجا
نوای زندگانی نرم‌خیز است
به دریا غلت و با موجش در آویز
حیات جاودان اندر ستیز است ۱۹

به عقیده وی «روحیه انسان کامل در آغوش مبارزه و مجاهده پرورش می‌یابد؛ به عبارت دیگر، حیات انسان کامل یک مبارزه مداوم با مشکلات و سختیها و زور آزمایی



با مرگ می‌باشد».^{۲۰} همین فکر مبارزه با مشکلات را اقبال به روح جوانان می‌دمد و می‌گوید:

دمادم خویشتن را بر فسان زن
ز تیغ پاک‌گوهر تیزتر زی
خطر تاب و توان را امتحان است
عیار ممکنات جسم و جان است ۲۱

به نظر اقبال انسان کامل در برابر اوضاع نامساعد و ناگوار سپر همت نمی‌اندازد و به گوشه و کنار خانقاه یا میکده‌ای پناه نمی‌برد، بلکه در رزمگاه زندگی دلیرانه می‌ستیزد و تا وقتی که چرخ کجرفتار مطابق میل او نمی‌گردد نبرد خود را ادامه می‌دهد و بر این قول کم‌همتان که «زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز» خط بطلان کشیده و سرخوش و به بانگ بلند می‌گوید.^{۲۲}

حدیث بیخبران است ک «با زمانه بساز»
زمانه با تو نسازد تو با زمانه ستیز ۲۳

پیرامون همین موضوع اقبال نیز می‌افزاید که در میسر جنگ و ستیز همیشه امید موفقیت و پیروزی داشته باشید. در راه تلاش و کوشش گامزن باش چون

زندگی جهد است و استحقاق

نیست

جز به علم انفس و آفاق نیست ۲۴



نیز می‌فرماید که دامن امید را هرگز از دست نده، چون نومییدی و یأس به طرف ناموفقیت می‌کشاند و ناامیدی مرگ است. چنانکه نوجوانان را از ناامیدی هشدار می‌سازد و چنین می‌گوید:

در طلب کوش و مده دامن امید ز دست

دولتی هست که یابی سر راهی گاهی^{۲۵}

آرزوی اقبال این بود که نوجوان شرق بیکاری، تنبلی، ضعف پراکندگی و سستی را ترک نموده، دیده‌بینا و قلب بیدار داشته باشد. به همین علت نوجوانان شرق را درس عزم بالجزم، ضرب کلیمی، جنگ و پیکار، نیروی عقابی و مبارزه و ستیزه‌خستگی ناپذیر می‌دهد. اقبال همیشه نوجوان شرق را شاهین و عقاب نامیده است. او عقیده‌راسخ داشت که اگر نوجوان شرق روح عقابی را در خود پیروراند، هویت و شخصیت خودش را خواهد شناخت و مثل شاه پرندگان بر اوج آسمانها خواهد رسید. در این مورد اقبال در زبان اردو چه خوب می‌سراید:

عقابی روح جب بیدار ہوتی ہے جوانوں میں

نظر آتی ہے ان کو اپنی منزل آسمانوں میں^{۲۶}

ترجمه: وقتی در سینه‌ جوانان روح عقابی بیدار می‌شود، ایشان منزلشان را در اوج آسمانها می‌بینند.

سپس اقبال نوجوانان را توصیه می‌کند که صفات و ویژگیهای عقابی را باید بیاموزند:

قبای زندگانی چاک تاکی

چو موران آشیان در خاک تاکی

به پرواز آی و شاهینی بیاموز

تلاش دانه در خاشاک تاکی^{۲۷}



اقبال خیلی نگران بود که چطور این روح عقابی را به کالبد نوجوانان بدمد! چطور تحولی در جامعه پدید بیاورد که تقدیر سیاه شرق به روز روشن مبدل گردد.

کس نداند شرق را تقدیر چیست

دل به ظاهر بسته را تدبیر چیست^{۲۸}

وی اقوام شرق را مخاطب می‌سازد و سؤال می‌کند:

پس چه باید کرد ای اقوام شرق

باز روشن می‌شود ایام شرق

در ضمیرش انقلاب آمد پدید

شب گذشت و آفتاب آمد پدید^{۲۹}

سپس خودش حل مسئله را بیان می‌کند که اگر نوجوان شرقی می‌خواهد که نیم‌جان شرق باز انگیزه زندگی داشته باشد، باید همان عظمت و شکوه و حرارت ایمانی را در سینه‌هایشان فروزان کنند که نیاکان ما داشتند.

آن عزم بلندآور آن سوز جگرآور

شمشیر پدر خواهی بازوی پدر آور^{۳۰}



«اقبال همه واقعیها را از شرق می‌داند و فرهنگ و تمدن اسلام برای شرق ایده‌آل است. گروهی دیدگاه اقبال در باره شرق را این طور توجیه می‌کنند: مراد از شرق در کلام اقبال همه سوزها و سازها و فرهنگها و تمدنها و در نهایت فرهنگ و تمدن ایران و هند

و ... می‌باشد.»^{۳۱}



همین‌طور اقبال نوجوانان را درس اتحاد و همبستگی می‌دهد. درس صلح و آرامش و آشتی یکی از ویژگیهای شعر اوست. از دیدگاه اقبال فرد باید با ملت هماهنگی داشته باشد و با ملت و افرادشان ربط خود را محکم و استوار کند؛ چون انسان تنها ذرهٔ خاک می‌باشد، اما وقتی در جماعت گم می‌شود محکم و پایدار می‌گردد.

فرد را ربط جماعت رحمت است
جوهر او را کمال از ملت است
فرد و قوم آئینه یکدیگرند
سلک و گوهر کهکشانشان اخترند
تاتوانی با جماعت یار باش
رونق هنگامهٔ احرار باش
فرد می‌گیرد ز ملت احترام
ملت از افراد می‌یابد نظام
فرد تا اندر جماعت گم شود
قطرهٔ وسعت طلب قلزم شود^{۳۲}

پیام اقبال فقط محدود به پسران نیست؛ بلکه زنان و دختران ملت را نیز پیام ارزنده‌ای می‌دهد. «اقبال احترام فوق‌العاده‌ای برای زن قائل است و می‌کوشد حقوق زن در اسلام را به زنان شبه‌قاره بشناساند.»^{۳۳} اقبال به دختران ملت توصیه می‌کند که تقلید کورکورانهٔ غرب نکنند، بلکه حیات زنان اسلامی را در نظر داشته، زندگی باوقار و قابل احترام داشته باشند.

بهل ای دخترک این دلبریها
مسلمان را نزیب کافریها
منه دل بر جمال غازه‌پرورد



بیاموز از نگه غارتگریها
جهان را محکمی از امهات است
نهادشان امین ممکنات است
اگر این نکته را قومی نداند
نظام کاروبارش بی ثبات است
اگر پندی ز درویشی پذیری
هزار امت بمیرد، تو نمیری
بتولی باش و پنهان شو از این عصر
که در آغوش شبیری بگیری ۳۴

«وی زن را مادر ملت می نامد. اقبال بهترین وظیفه را وظیفه مادری دانسته و اضافه می کند که بانوی مسلمان حافظ شرف و حرمت جامعه و پاسدار ناموس و اعتبار خانواده است. او با مهر و عطوفت دل همسر خویش را گرم می کند و با پرورش فرزندان تندرست و با ایمان اساس دین و ملت را استوار می سازد. وی امید امت آینده است و از هر نفسش سوز حق می دمد و از هر سخنش باب تازه ای از شجاعت و صداقت در دل فرزندان گشوده می شود. بدین سبب باید هشیار باشد و اهمیت رسالت خود را درک کند.»^{۳۵} در «رموز بیخودی» این چنین می سراید:

سیرت فرزندها از امهات

جوهر صدق و صفا از امهات

مزرع تسلیم را حاصل بتول

مادران را اسوه کامل بتول

بهر محتاجی دلش آنگونه سوخت

با یهودی چادر خود را فروخت



نوری و هم آتشی فرمانبرش
گم رضایش در رضای شوهرش
آن ادب‌پرورده صبر و رضا
آسیاگردان و لب قرآن‌سرا ۳۶

یک جای دیگر زنان شرق را از تقلید بانوان غرب به سختی سرزنش و نکوهش می‌کند:

ای زنان، ای مادران، ای خواهران
زیستن تا کی مثال دلبران؟
دلبری اندر جهان مظلومی است
دلبری محکومی و محرومی است
از امومت زرد روی مادران
ای خنک آزادی بی‌شوهران!
رستن از ربط دو تن توحید زن
حافظ خود باش و بر مردان زن ۳۷



اقبال حضرت فاطمه دختر عزیز پیامبر مصطفی (ص) را از حیث سرمشق و تقلید به همه زنان شرق معرفی می‌کند و به تقلید اسوه دختر پیامبر گرامی (ص) ترغیب می‌نماید.

اقبال یک مسلمان آگاه و ذی‌هوش است. افکارش بالاتر از حسد، رنگ و نسل و نژاد، خودخواهی، تعصب، نفع‌طلبی و کینه‌پروری است. هدفش اصلاح جامعه است. او حل تمام مشکلات را در دین و عشق به پیامبر می‌دید. مصلح بزرگ شرق زمین از این حقیقت به خوبی آگاه است که حل تمام دردها و مشکلات مسلمانان در قرآن کریم موجود است و تقلید اسوه حسنه رسول اکرم (ص) برای ایشان باعث نجات و پیروی از

قوانین اسلامی برایشان خضر راه است. اقبال عقیده قوی داشت که هیچ وقت چراغ زندگانی خودمان را بدون آتش عشق محمد (ص) نمی‌توانیم روشن کنیم و «اگر به چشم خود بینیم آن آتش عشق محمدی (ص) در سینه خود تپان می‌داریم، بلکه مقام آن محبوب مصطفی (ص) خود در دل مسلم است.»^{۳۸} چنانکه می‌گوید:

در دل مسلم مقام مصطفی (ص) است

آبروی ما ز نام مصطفی (ص) است^{۳۹}

پس علامه اقبال به نوجوانان پیام می‌دهد که دامن بزرگ‌ترین رهبر این جهان، حضرت محمد (ص) را محکم بگیرند؛ چون «پیامبر گرامی (ص) بزرگ‌ترین انقلاب را در جهان برپا ساخت که در نتیجه آن، بندهای بندگی و بردگی را که پادشاهان و کاهنان و موبدان و برهمنان و امیران و وزیران برگردن بشر انداخته بودند از هم گسیخته شد و انسان محکوم و مظلوم از دست شر آنها رهایی یافت.»^{۴۱}

پس اقبال می‌گوید که ای جوانان مسلم در قلبتان عشق مصطفی (ص) داشته باشید؛ چون هر آن کس که قلبش با عشق مصطفی (ص) سرشار می‌گردد و به محمد (ص) عشق می‌ورزد، شوق تسخیر پیدا می‌کند و تمام رازهای سرپسته بر او آشکار می‌شوند.

هست معشوقی نهان اندر دلت

چشم اگر داری بیا بنمایمت

عاشقان او ز خوبان خوبتر

خوشر و و زیباتر و محبوب‌تر

دل ز عشق او توانا می‌شود

خاک همدوش ثریا می‌شود^{۴۲}



نیز نوجوانان را توصیه می‌کند:
از پیام مصطفی (ص) آگاه شو
فارغ از ارباب دون الله شو^{۴۳}

اقبال برای به دست آوردن هدف، به نوجوانان شرق درس خودشناسی و خودآگاهی می‌دهد که از مرشد رومی گرفته است. همان‌طور که مولوی می‌فرماید:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش^{۴۴}

اقبال نیز تأکید می‌کند که از اصل خویش دور نروید و برای شناختن خدا اول باید خودتان را بشناسید. به عقیده اقبال، نوجوان شرق اگر خودآگاه باشد، عالم را تسخیر خواهد کرد. چنانکه درس خودی می‌دهد:

نکته نوری که نام او خودی است
زیر خاک ما شراره زندگی است
پیکر هستی ز آثار خودی است
هر چه می‌بینی ز اسرار خودی است
خویشتن را چون خودی بیدار کرد
آشکارا عالم پندار کرد
صد جهان پوشیده اندر ذات او
غیر او پیداست از اثبات او
سازد از خود پیکر اغیار را
تا فزاید لذت پیکار را
چون حیات عالم از روی خودی است



پس به قدر استواری زندگی است ۴۵

اقبال به عنوان یک دانای راز، این حقیقت را بر شرق و غرب هویدا کرد که او نه فقط دانای راز است، بلکه شاعر فردا و حکیم ژرف‌بین مشرق‌زمین هم است. نوایش هنوز دارای مفاهیم تازه است و راهبر نوجوانان امروزی است. این مرد خود آگاه از مقام خود به خوبی آگاهی داشت و در باره خود چنین گفت:

هیچکس رازی که من گویم نگفت

همچو فکر من در معنی نسفت

نغمه‌ام از زخمه بی‌پرواستم

من نوای شاعر فرداستم ۴۶

یک جای دیگر می‌سراید:

پس از من، شعر من خوانند و دریابند و می‌گویند

جهانی را دگرگون کرد یک مرد خود آگاهی ۴۷

این شاعر روشن ضمیر می‌دانست که پس از او شاعری ژرف‌بین و دانای راز مثل وی نخواهد آمد؛ چنانکه می‌گوید:

عمرها در کعبه و بتخانه می‌نالای حیات

تا ز بزم عشق یک دانای راز آید برون! ۴۸



در آخرین لحظات زندگی اش می‌سراید:

سرود رفته باز آید که ناید؟

نسیمی از حجاز آید که ناید؟

سرآمد روزگار این فقیری

دگر دانای راز آید که ناید؟ ۴۹



موضوع مقاله موضوعی است بسیار گسترده و جنبه‌های گوناگونی دارد که ذکر همه آن را در این مقاله مختصر نمی‌توان گنجانید؛ پس به همین بسنده می‌کنیم. بنا به گفته شهیندخت کامران مقدم صفیاری، اقبال یک خادم واقعی بشریت است و رود حیات‌آفرینی است که تا بشریت باقی است، همیشه جاری و جاویدان می‌باشد. چرا نباشد؟ او زنده‌رود است.^{۵۰} عرایض را با این شعر صادق سرمد به پایان می‌رسانم.

اگرچه مرد بمیرد به گردش مه و سال
نمرده است و نمیرد محمد اقبال^{۵۱}

پی‌نوشتها

۱. صفیاری ۱۹۸۹: ۲۵.
۲. اقبال ۱۹۹۰: ۲۸۲.
۳. به نقل از: اورنگ ۱۳۵۷: ۶۰.
۴. اقبال ۱۹۹۰: ۲۲۲.
۵. ارمغان جعفری ۱۳۷۶: ۱۵۶.
۶. همان: ۱۵۳.
۷. همان: ۱۵۲.
۸. اقبال ۱۹۹۰: ۷۶۱.
۹. همان: ۴۷۳ - ۴۷۴.
۱۰. دانش، شماره ۶۶ - ۶۷: ۸۹.
۱۱. همان: ۱۱۰.
۱۲. اقبال ۱۹۹۰: ۴۴۳.
۱۳. همان: ۱۵ - ۱۶.
۱۴. شریعتی: ۵.
۱۵. اقبال ۱۹۹۰: ۳۹۹.



۱۶. دانش، شماره ۴۴، ص ۱۰۹.
۱۷. اقبال ۱۹۹۰: ۷۷۶-۷۷۷.
۱۸. همان: ۴۹.
۱۹. همان: ۲۱۵.
۲۰. اکرام ۱۹۸۲: ۲۱۱.
۲۱. اقبال ۱۹۹۰: ۲۹۳.
۲۲. اکرام ۱۹۸۲: ۲۱۱.
۲۳. همان: ۲۱۱.
۲۴. اقبال ۱۹۹۰: ۱۸۸.
۲۵. همان: ۳۹۴.
۲۶. به نقل از: اورنگ ۱۳۵۷: ۲۱ (مقاله «ستیزه و پیکار در کلام اقبال»).
۲۷. اقبال ۱۹۹۰: ۲۴۵.
۲۸. همان: ۷۶۷.
۲۹. همان: ۸۳۹.
۳۰. اقبال ۱۹۹۵: ۵۶۵.
۳۱. صفیاری ۱۹۹۹: ۱۵.
۳۲. اقبال ۱۹۹۰: ۸۵-۸۶.
۳۳. صفیاری ۱۹۸۹: ۲۲۸.
۳۴. اقبال ۱۹۹۰: ۹۷۴-۹۷۶.
۳۵. صفیاری ۱۹۸۹: ۲۴۳.
۳۶. اقبال ۱۹۹۰: ۱۵۳.
۳۷. همان: ۶۹۹-۷۰۰.
۳۸. یمین خان ۱۹۷۱: ۱۹.
۳۹. اقبال ۱۹۹۰: ۱۹.
۴۰. اقبال ۱۹۹۵: ۵۶۸.
۴۱. اکرام ۱۹۹۹: ۳-۲.



۴۲. اقبال ۱۹۹۰: ۱۹.

۴۳. همان: ۱۶۱.

۴۴. مولوی، مثنوی، ص ۱.

۴۵. اقبال ۱۹۹۰: ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۹.

۴۶. همان: ۶-۷.

۴۷. همان: ۴۹۲.

۴۸. همان: ۴۶۵.

۴۹. همان: ۸۹۴.

۵۰. صفیاری ۱۹۸۹: ۴۶۴.

۵۱. به نقل از: رضوی ۱۹۷۴: ۱۸۶.

منابع

- اکرام، اکرم، ۱۹۸۲، اقبال در راه مولوی، لاهور.
- _____، ۱۹۹۹، اقبال و جهان فارسی، لاهور.
- اورنگ، بهاءالدین، ۱۳۵۷، یادنامه اقبال، لاهور.
- جعفری، یونس، ۱۳۷۶، ارمغان ادبی (پژوهشهای ادبی در ادبیات فارسی در هند)، تهران.
- رضوی، سبط حسن، ۱۹۷۴، فارسی گویان پاکستان، راولپندی.
- شریعتی، علی، [بی تا]، نامه‌ای به دفاع از علامه اقبال و مسلم لیگ، قم.
- صفیاری، شیهندخت، ۱۹۹۹، شرق و غرب در کلام اقبال، لاهور.
- _____، ۱۹۸۹، نگاهی به اقبال، لاهور.
- مولوی، جلال‌الدین، مثنوی معنوی، تهران، ۱۳۶۰ش.
- یمین خان، ۱۹۷۱، تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، لاهور.
- اقبال لاهوری، محمد، ۱۹۹۵، کلیات اردوی اقبال، لاهور.
- _____، ۱۹۹۰، کلیات فارسی اقبال.



دانش (فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان)، ش ۳۴، اسلام آباد، ۱۳۷۵ش.
دانش (فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان)، ش ۶۶ - ۶۷، اسلام آباد،
۱۳۸۰ش.



شیوه نوین آموزش زبان فارسی در شبه‌قاره بررسی موردی «گفتگونا مه»

حکیمه دسترنجی^۱

چکیده

آشنایی با تاریخ و سرگذشت هر پدیده علمی در شناخت و یافتن راههای پیشرفت و اعتلای آن پدیده مؤثر است. بنابراین، آشنایی با پیشینه و تاریخ رواج و آموزش زبان فارسی در میان دیگر ملل، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و راه پژوهش در زمینه مطالعات زبان‌شناسی تاریخی در خصوص سابقه رواج زبان فارسی را هموار می‌کند. در این میان، آشنایی و تحقیق در خصوص رواج زبان فارسی در شبه‌قاره و چگونگی آموزش این زبان در میان دو ملت پاکستان و هند از جایگاه خاصی برخوردار است. گفتگونا مه، یکی از اولین آثاری است که بر اساس شیوه‌های نوین زبان‌شناسی تدوین شده، ولی تاکنون چاپی منقح از آن فراهم نیامده و پژوهشی در خصوص شیوه آموزش آن صورت نگرفته است. در این مقاله درصدد احیای نسخه چاپ سنگی این اثر و ارائه پژوهشی در خصوص ویژگیهای آن و نیز آموزش زبان فارسی در شبه‌قاره برآمده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: آموزش زبان فارسی، شبه‌قاره هند و پاکستان، گفتگونا مه، میرزا عبدالله بیگ شیرازی (هوش).

آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان قدمتی به دیرینگی تبادلات فرهنگی فارسی‌زبانان با دیگر ملتها دارد. شک نیست که ایجاد ارتباط و تفهیم و تفاهم، بدون استفاده از ابزار زبان، امری تقریباً غیرممکن است. ایرانیان در ارتباطات فرهنگی خود با اهالی شبه‌قاره روابط دیرینه و مناسبات پررونقی داشته‌اند.

برخی از پژوهشگران معتقدند که قدمت ارتباط میان ایرانیان و مردم شبه‌قاره آن قدر کهن است که این دو قوم آریایی در ادبیات مقدس خویش از یکدیگر یاد کرده‌اند؛ در کتاب *اوستا* نام هند آمده و در *ریگ‌ودا* هم اشاراتی به ایران و ایرانیان وجود دارد. در دورهٔ هخامنشی نیز روابط ایران و هند ادامه می‌یابد و در دورهٔ انوشیروان ساسانی، تبادلات فرهنگی پر فروغ‌تر می‌شود؛ به این نشان که کتابهای *بلوهر و بوذاسف و کلیله و دمنه* یا *پنجه‌تتره* به ایران می‌رسد و پس از ترجمه، جایگاه رفیعی در فرهنگ ایرانی می‌یابد که تا امروز نیز باقی است (هادی حسن ۱۳۷۳: ۳۳).

از اولین روزهای ورود سپاه اسلام به هند، در سال ۹۴ق، با توجه به اینکه عدهٔ کثیری از این سپاه ایرانی بودند و نیز با اقبال به الف‌ت هندیان با فرهنگ ایرانی، تداوم مناسبات عمیق‌تر شد و حتی شواهدی در دست است که در زمان صفاریان و سامانیان زبان محاورهٔ مردم سند فارسی بوده است (سبحانی ۱۳۷۷: ۳۷). محمد صدیق شبلی خان (۱۳۷۰: مقدمه، ص «ط») تصریح می‌کند که فارسی برای چندین قرن زبان رسمی و فرهنگی شبه‌قاره بود و زبان اردو در محیط مناسب سیطرهٔ زبان فارسی، به وجود آمد و رشد کرد. اما پس از رواج زبان اردو نیز علاقه به آموختن زبان فارسی، در کنار اردو، همچنان پایدار وجود داشته است. به خصوص با توجه خاص حکام تیموری و مسلمان هند به زبان فارسی، اشتیاق خاصی به آموختن زبان فارسی در شبه‌قاره پیدا شد. مهاجرت روزافزون شاعران پارسی‌گوی و عالمان ایرانی به هند، و علاقه‌مندی ملت شبه‌قاره به شعر پارسی این شوق را افزون‌تر کرد. به نظر می‌رسد که یادگیری زبان فارسی، در آغاز از طریق گفتگوها و محاورات فارسی روزمره و در حد ضرورت



صورت می‌گرفته است. اما پس از مدتی، به‌خصوص با توجه خاص حکام تیموری هند به فارسی‌دانی اهل علم و ادب، تألیف آثاری در خصوص «آموزش زبان فارسی» ضرورت یافت. بنابراین، اهل زبان و ادب توجه خود را به تألیف آثاری در خصوص آموزش زبان محاوره، و نیز زبان ادبی - با هدف تسلط بر خواندن و فهم متون ادبی - معطوف کردند. این حرکت، در آغاز بیشتر در قالب تألیف فرهنگهای فارسی به فارسی یا هندی و اردو به فارسی شکل گرفت که هدف آن بیشتر کمک به سالکان طریق ادب برای فهم بهتر متون ادبی و فهم معنای لغات مشکل به کاررفته در این متون بود. از جمله این آثار می‌توان به *مفیدنامه* اثر شاه محمد زاهدی اشاره کرد که به سبک فرهنگهای دوزبانه در هند تألیف شده است (برای اطلاعات بیشتر در این خصوص، نک: مقاله نگارنده همین سطور در: *مجموعه مقالات هفتمین کنگره بین‌المللی استادان زبان فارسی، تهران، ۱۳۸۹ ش*). اما پیشرفت علوم انسانی و آشنایی ملل مشرق‌زمین با آثار جدید در خصوص شیوه آموزش زبان در مغرب‌زمین، ادیبان شبه‌قاره را بر آن داشت که آثاری در خصوص آموزش محاورات فارسی به شیوه جدید مبتنی بر قواعد زبانشناختی، یعنی به شیوه مکالمه، و نه صرفاً ذکر معنای واژه‌ها، تدوین کنند.

گفت‌وگوانامه فارسی، اثر میرزا عبدالله بیگ شیرازی، از جمله این آثار است که به شیوه جدید و در قالب مکالمات موضوعی، در سال ۱۳۱۹ق، یعنی حدود یک قرن پیش، تدوین شده و در مطبع مجتبابی در دهلی به صورت سنگی چاپ شده است. از آنجا که آشنایی با تاریخ و سرگذشت هر پدیده علمی، در شناخت و یافتن راههای پیشرفت و اعتلای آن مؤثر است و با عنایت به اینکه تاکنون چاپ جدید و منقحی از این نسخه چاپ سنگی صورت نگرفته است، در این مقاله بر آن شدیم که این اثر را که قدیم‌ترین آثار در زمینه آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان به شیوه نوین است، معرفی و تحلیل کنیم.



مضمون گفتگوناومه

گفتگوناومه فارسی، عنوان اثری است در باب گفتار روزمره فارسی به غیر فارسی‌زبانان از منشی عبدالله بیگ، متخلص به «هوش»، از ادیبان و نویسندگان پارسی‌نویس شبه‌قاره هند. به استناد فهرست مشترک نسخه‌های خطی ایران و پاکستان، او در در دیباچه یکی از کتابهایش به نام *افصح الانشا* (در آموزش عبارتهای ساده به کودکان) آورده است که تحت عنایت نواب مختارالملک قرار داشته و «به دولت آن خداوند نعمت به مدرسه دارالعلوم رفته و در انشاپردازی مهارت یافته و در اثر کسب این مهارت به مدرسی مأمور گشته است». او علاوه بر *افصح الانشا* صاحب آثار دیگری است به نام *انشای هوش افزا* (چاپ ۱۲۹۲ق/۱۸۷۵م)، و نیز *گفتگوناومه فارسی* که در این سطور به معرفی بیشتر آن می‌پردازیم.

میرزا عبدالله بیگ، متخلص به «هوش» در مقدمه *گفتگوناومه*، بعد از حمد و نعت، آورده است که پس از مطالعه کتابهای جاری در مدرسه‌های انگلیسی، به ضرورت تدوین کتابی به شیوه جدید آموزش زبان، پی برد و با حمایت «نواب مختارالملک بهادر» آن را در سیزده باب و یک خاتمه تنظیم و تدوین کرده است. عنوان بابهای سیزده گانه بدین شرح است:

۱. حرف زدن با دوست وقت ملاقات
۲. گفتگو با شخص ناواقف
۳. گفتگوی مدرسه
۴. در باب فریاد اطفال و تهدید به آنها
۵. در جنگ کردن اطفال با یکدیگر
۶. در باب بیماریها
۷. گفتگو با ملازمین
۸. گفتگوی ملبوس
۹. گفتگوی آب و طعام



۱۰. گفتگوی خرید و فروخت

۱۱. گفتگوی شب

۱۲. گفتگوی بارش

۱۳. گفتگوی متفرقات

چنانکه از موضوعات بابها بر می آید، مؤلف در هر باب یک موضوع را در قالب محاوره یا به تعبیر خود او «سؤال و جواب» تنظیم کرده است. او در باب اول به احوال‌پرسی و تبادل خبرهای روزمره میان دو دوست و در باب دوم به گفتگو با یک فرد ناشناس می‌پردازد که در ضمن آن فرد خود را معرفی و احوال شخصی‌اش را بازگو می‌کند. باب سوم با عنوان «گفتگوی مدرسه» — که طولانی‌ترین محاوره این کتاب است — با گفتگوی یک پدر و سعی او در آماده کردن پسر برای رفتن به مدرسه آغاز می‌شود و با گفتگوی استاد یا معلم مکتب با دانش‌آموز، در خصوص سطح تعلیمات متعلم، ادامه می‌یابد. با مطالعه این باب می‌توان تا حدودی با نظام درسی فارسی آموزان در آن دوره آشنا شد. برای مثال، دانش‌آموز در جواب استاد اشاره می‌کند که در درس نظم تا ملا ظهوری (متوفی ۱۰۲۶ق) و طغرای مشهدی (متوفی پیش از ۱۰۷۸ق) و در درس نثر تا اسکندرنامه و در درس عربی تا شرح جامی را خوانده است. در باب چهارم با عنوان «فریاد اطفال و تهدید به آنها»، محاورات استاد با دانش‌آموز ادامه می‌یابد؛ با این فرق که در این باب استاد به مشاجره و نصیحت دانش‌آموزان بازیگوش و کاهل در درس می‌پردازد و در ضمن این مکالمات فرهنگ تربیتی در آموزش و پرورش آن زمان نشان داده می‌شود: استاد کاهلی و تنبلی و شرارت و نیز بی‌توجهی به سخنان پدر و مادر و نازبردار (نازپرورده) کردن کودکان را نکوهش و حتی آنها را تهدید به تنبیه بدنی می‌کند.

باب پنجم، به لحاظ موضوعی، ادامه منطقی باب چهارم است و با مشاجره دانش‌آموزان با یکدیگر ادامه می‌یابد. این باب از حیث جلوه‌نمایی فرهنگ عامه و اصطلاحات و کنایات متداول در مشاجرات روزمره مردم (مانند فحشها و نفرینهای



فارسی) شایان اهمیت است. در باب ششم بیماریهای رایج در هند و نیز فرهنگ فولکلوریک این مردم مبنی بر ترس از مراجعه به پزشک و ترجیح مراجعه به حکیم در آن زمان آمده است.

باب هفتم حاوی گفتگو با ملازمین و خدمه خانه و یادآوری کارهای روزمره آنان، مانند خرید و نظافت و پیغام‌رسانی و تبدیل فلوس به روپیه و مواردی از این دست است. در باب هشتم که در قالب فقط یک سؤال آمده، واژه‌های مربوط به لباس مانند تکمه، آستین، جامه، زیرجامه، قبا، دستار، و غیره به کار رفته و باب نهم با عنوان «گفتگوی آب و طعام» به آداب پذیرایی و تعارف و معرفی غذاها و نوشیدنیها اختصاص یافته است. باب دهم به گفتگوی میان مشتری و میوه‌فروش اختصاص یافته است؛ البته میوه‌فروشی که فیروزه نیشابور و زعفران هم دارد. آنها با هم به چانه‌زنی می‌پردازند و تا مرز مباحثه نیز پیش می‌روند. فروشنده از اصطلاحاتی مانند «دست کردن» (دشت کردن) و «به آرزو بردن» (به رغبت خرید کردن) استفاده می‌کند و محصولاتش را با واحدهای پول هند آن زمان، مانند «آنه» و «روپیه» می‌فروشد. در باب یازدهم با عنوان «گفتگوی شب» واژه‌های مربوط به روشن کردن چراغ در شب، پهن کردن رختخواب، بستن دروازه و جز آن، ذکر شده و در باب دوازدهم با عنوان «در گفتگوی بارش» در قالب دو سؤال و جواب واژه‌های مربوط به هوای ابری و انواع باران تعلیم داده شده است. در باب سیزدهم، چنانکه از عنوانش (گفتگوی متفرقات) برمی‌آید، دو نفر در باب موضوعات متنوعی چون انواع حیوانات، مسافرت، غذاهای دلخواه و جز اینها با هم گپ می‌زنند. این باب نسبت به بابهای دیگر طولانی‌تر و از حیث تنوع واژه‌ها غنی‌تر است؛ مثلاً کاربرد «سفرگزین» به جای «مسافر»، «دولتخانه» (خانه افراد ثروتمند)، «غریب‌خانه» (خانه فقرا. در اردو «غریب» به معنای «فقیر» است) و کاربرد کنایاتی چون «ابری بودن هوا» یعنی بودن نامحرم و مساعد نبودن اوضاع برای گفتگوی بی‌پرده و حتی کاربرد نفرین به زبان فارسی (مرده شو شکل نحسش را ببرد).



در خاتمه کتاب، مؤلف آورده است که این اثر به لطف و منت خداوند در تاریخ ۲۸ رجب ۱۳۸۸ق به پایان رسید و به همت محمد عبدالاحد در ماه مارچ ۱۹۰۲ میلادی به زیور طبع درآمد. در پایان دو رباعی و یک قطعه از مؤلف آمده که در ضمن آنها علاوه بر شکرگزاری، خوانندگان این کتاب را مدح گفته و آنان را از عیجویی برحذر داشته و به انصاف توصیه کرده است. این ابیات نشانگر ذوق شعری نویسنده کتاب و آشنایی او با نظم فارسی است. علاوه بر این، از اشارات و درج قسمهایی به نام مولا علی چنین به نظر می‌رسد که میرزا از علاقه‌مندان اهل بیت و احتمالاً شیعه‌مذهب بوده است.

نثر گفت‌گوناومه و سبک نگارش

زبان گفت‌گوناومه به فارسی گفتاری یا فارسی محاوره‌ای است، اما نه فارسی گفتاری معمول در این روزگار یا فارسی محاوره‌ای معمول در میان فارسی‌زبانان ایرانی. مؤلف عالمی هندی تبار بوده که فارسی را در آن دیار، و به احتمال زیاد متأثر از فارسی دری، آموخته است. به همین سبب، عبارات او بسیار متأثر از زبان دری است که در میان فارسی‌زبانان ایرانی در همان زمان هم معمول نبوده است. علاوه بر این، در موارد اندکی حتی جملات نامفهوم به نظر می‌رسد و در موارد دیگری مؤلف از واژه‌های هندی استفاده کرده و تحت تأثیر الگوهای زبانی اردو و هندی بوده است. مثلاً در بسیاری جاها کلمه «صاحب» را به جای «جناب» و «غریب» را به معنای فقیر و بی‌پول به کار می‌برد. البته در موارد لزوم در زیر کلمات متن و در حاشیه و نیز در پانوشت با ذکر شماره، توضیح واژه‌ها و شکلها و کاربردهای گوناگون و معادل هندی آنها ذکر شده است.^۱ همچنین در جواب یک سؤال گاهی چند جواب احتمالی ذکر شده است. علاوه

۱. در پایان مقاله فهرستی از واژه‌ها و اصطلاحات می‌آید که نشانگر سبک و سیاق این اثر و نوع و شمار واژه‌های به کار رفته در آن است.

بر این، در برخی گفتگوها، به اقتضای شخص مخاطب، لحن گفتگو عوض می‌شود؛ مثلاً لحن گفتگو با استاد مؤدبانه و با کودکان کودکانه است.

گفتگوناامه دارای رسم‌الخط واحد و شیوه نگارشی خاصی است که در اینجا به اهم ویژگیهای نگارشی و رسم‌الخطی آن اشاره می‌شود:

- جدانویسی «ب» فعلی و «ن» در فعل نفی مانند «به‌بیند» به جای «بیند» و «نه‌شود» به جای «نشود».

- کاربرد صیغه فعلی مضارع اخباری به جای مضارع التزامی، مانند «می‌خورم» به جای «بخورم».

- کاربرد صیغه فعلی ماضی به جای امر مانند «دید» در جمله «گرچه را دید، دو تا بچه دارد، تماشا کنید...».

- سرهم‌نویسی «می» فعلی در همه موارد.

- حذف «ه» در جمع کلماتی مانند «مدرسه‌ها» به جای «مدرسه‌ها».

- چسباندن «که» به کلمات پیش از آن، مانند «کتابیکه».

- کاربرد کلمه «آغا» با غین در همه موارد به جای «آقا».

- ذکر مفعول در میان دو بخش فعل مانند «انجام آن کردن نمی‌توانم».

- کاربرد «چه» به معنی «زیرا».

- حذف همزه آغازین در واژه‌هایی مانند «است» در همه موارد، مانند «قریب‌ست» به

جای «قریب است» و «ازین» به جای «از این».

- کاربرد همزه به جای «ای» مثلاً «خیلی بیباک شده» به جای «خیلی بیباک شده»-

«ای».

- کاربرد «ه» به جای کسره مثلاً «عجب پسره هستی» به جای «عجب پسر

کثیفی هستی».

- کاربرد «جمع» غیرمتعارف واژه «خود»، مثلاً «اگر اجازت‌ست به خانه خودها

برویم».



- کاربرد «هر چند» به جای «هر چه» مثلاً «هر چند دل می‌دهند و...» به جای «هر چه دل می‌دهند...».

- کاربرد «مگر» به معنی «زیرا» مثلاً «پدرش مگر بسیار متفکرست» به جای «... زیرا بسیار متفکر است».

- کاربرد صفت و موصوف به صورت مقلوب، مثلاً «مسکین جانور» به جای «جانور مسکین».

- کاربرد کلمه «چند» پیش از اسم جمع مثلاً «چند کتب خوانده‌اید».

- کاربرد فعل «می‌توانید کرد».

- کاربرد «گاف» به جای «کاف» مثلاً «روانداز را بتگان».

- کاربرد «کردن» به جای «اضافه کردن» مثلاً «قدری شیر بکنید که خشکی‌اش را می‌برد».

- کاربرد «همی» در فعل مثلاً «برقی همی زند».

گفت‌گوناومه از حیث نوع واژه‌ها و زبانی که در آن به کار رفته، آینه‌ی زبان فارسی رایج در عصر مؤلف در میان فارسی‌دوستان شبه‌قاره‌هند است. به همین دلیل این واژه‌ها می‌توانند اسلوب خاص گفت‌گوناومه را به خواننده و پژوهشگر علاقه‌مند به آموزش زبان فارسی در کمی بیش از یک قرن پیش نشان دهند؛ از این رو، فهرست واژه‌های خاص این اثر در ذیل می‌آید، بدین امید که پژوهشگران عرصه‌ی آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان را سودمند افتد:

- ابری بودن هوا (وجود افراد غریبه و نامحرم و نامناسب بودن اوضاع برای بی‌پرده سخن گفتن).

- امنی داشتن = امنیت داشتن: راه چگونه است، امنی دارد یا ندارد.

- بست = بیست (تلفظ اردو).

- برآمد = بود: [انبه] خیلی خوش مزه و شیرین برآمد.

- بود و باش = وطن، محل زندگی: بود و باش جناب.



- به آرزو بردن = با رغبت خریدن: مردم به آرزو می‌برند.
- به خاطر نمی‌آرد = گوش نمی‌دهد: گفته‌ی مادر خود را به خاطر نمی‌آرد.
- به در کردن = بیرون کردن: سگ را ... به درش کنید.
- به دیر = دیر: امروز به دیر آمدید.
- به ذائقه در آمدن = خوردن: صد انبه ارسال داشتم به ذائقه در آمد باشد.
- چاق = تندرست: مگر هنوز چاق / تندرست نشده.
- خدا معلوم = خدا می‌داند.
- خشکی = عطش: معاف دارید آغا، نمی‌خورم که خشکی می‌آرد.
- دست‌بازی = بازیگوشی: هاشم کتابم گرفته و نمی‌دهد و دست‌بازی می‌کند.
- دست کردن = دشت کردن (اولین فروش): هنوز دست هم نکرده‌ام.
- دستک = کلونِ در: ... بزرگی بر در آواز می‌دهند و دستک می‌زنند.
- دولتخانه = خانه‌ی ثروتمندان و افراد محترم: سؤال: دولتخانه‌ی جناب کجاست.
- مشاهره = حقوق، دستمزد: مشاهره جناب چه قدر باشد.
- رخصت شدن = مرخص شدن: حالا رخصت می‌شوم.
- زودی = زود: چرا این قدر زودی؟
- زور = تُند: آب زور می‌بارد.
- زور آورد = به سرعت: حالا زور آورد بیاید.
- سبق = معمولاً: سبق هرروزه یاد می‌کنند.
- سفر گزین = مسافر: سفر گزینِ شیراز بودم.
- سیاه کردن (پول) = تبدیل کردن یک واحد پول به واحد پول دیگر: این روپی را بگیر و سیاه کن.
- صلاح طلب (امر) = مشورتی: امری صلاح طلب است.
- طیار = آماده: آب گرم طیار است.
- علاقه = محل کار: علاقه جناب کجاست.



- غریب خانه = منزل فقرا، بیشتر برای تعارف به کار می‌رود: عمارتی که پیش روی جناب است، همین غریب خانه است.

- غلمچ = ادا در آوردن: این طفلک وقت خواندن غلمچ می‌کند.

- غیر حاضر: غائب: در این ماه دو سه روز غیر حاضر شدید.

- فقره = جمله: معنی فقره این است که ازاریند در پای جامه کن.

- قبله = قربان (قبله، به چشم [در جواب استاد یا یک شخص صاحب منصب] یا قبله،

برای تحصیل علم).

- قمچی = شلاق: این اسب تاب مهمیز هم ندارد چه رسد به قمچی.

- قیدی = زندانی: قیدی به وقت قتل پادشاه را دشنام داد و بد گفت.

- کرده باشد = کرده است: چه قدر نقصان کرده باشد.

- گاذر = رخت شوی: جامه‌های کثیف به گاذر بده تا شسته آرد.

- گوش شد = گوشزد: چیزی گوش شد نشد تا به عرض رسانم.

- مرده شو شکل نحسش را برد.

- می آرید = می آورید: باز کدام وقت تشریف می آرید.

- میل فرمودن (قلیان) = کشیدن (قلیان): قلیان میل بفرمایید.

- ناواقف = ناشناس: گفتگو با شخص ناواقف.

- نازبرداری = ناز کشیدن: این همه آفت از نازبرداری مادرش بوده است.

- نصیب اعدا = در جواب اظهار مریضی به کار می‌رود.

- نقصان = ضرر، زیان: وای بر صاحب مال چه قدر نقصان کرده باشد.

- نیلک زدن = نیشگون گرفتن: این طفلک وقت خواندن نیلک می‌زند.

منابع

- حسن انجو شیرازی، میر جمال الدین، فرهنگ جهانگیری، به کوشش رحیم عقیقی،

مشهد، ۱۳۵۱ ش.



- دسترنجی، حکیمه، ۱۳۸۹، «مفیدنامه»، مجموعه مقالات هفتمین کنگره بین‌المللی استادان زبان فارسی، تهران.

- صدیق خان شبلی، محمد، ۱۳۷۰، تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو، اسلام‌آباد.

- عبدالله بیگ (متخلص به هوش)، گفتگوانه فارسی، چاپ سنگی، دهلی، برگرفته از فهرست آثار چاپ سنگی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ذی حجه ۱۳۱۹ ق / ۱۹۰۲ م.

- محمود، سید فیاض و عابدی، وزیرالحسن، ۱۹۷۲، «تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند»، فارسی ادب (جلد سوم)، لاهور.

- مشار، خانابا، ۱۳۵۳، فهرست کتابهای چاپی فارسی، تهران.

- هادی حسن، مجموعه مقالات، تهران، ۱۳۷۳ ش. سبحانی، توفیق ه. ۱۳۷۷، تاریخ ادب فارسی در هند، تهران.



مطالعات زبان فارسی و ایران‌شناسی در دانشگاه پنجاب

نجم‌الرشید^۱

چکیده

گروه ادبیات فارسی دانشگاه پنجاب لاهور بیش از یک قرن پیشینه دارد و به سبب تدریس زبان و ادب فارسی و تحقیقات بسیار باارزش و معتبر، در جهان علم و ادب شهرت ویژه‌ای دارد. این دانشگاه تنها دانشگاه پاکستان است که به سبب تعداد کرسیهای ایران‌شناسی، دانشجویان، انتشار کتابهای فارسی، برنامه‌های آموزشی و تعداد دانشجویان، زبان و ادب فارسی را به صورت جامع عرضه می‌کند. این گروه تنها گروه فارسی در پاکستان است که مجله علمی- پژوهشی فارسی‌زبان (به نام سغینه) منتشر می‌کند و مقالات علمی و تحقیقی استادان و پژوهشگران سراسر جهان را به چاپ می‌رساند. برگزاری کنگره‌های گوناگون هم با هدف از آن شناساندن اندیشه‌های متفکران و شاعران فارسی‌زبان از دیگر فعالیتهای این دانشگاه بوده است. دانشگاه پنجاب، غیر از گروه زبان و ادب فارسی، چند کرسی مرتبط با ایران‌شناسی و زبان فارسی نیز دارد: کرسی فردوسی‌شناسی، کرسی مولوی‌شناسی، و کرسی اقبال‌شناسی.

۱. عضو هیأت علمی گروه زبان و ادب فارسی دانشگاه پنجاب لاهور پاکستان. Najam_pu@yahoo.com

زبان فارسی در شبه‌قاره ریشه دیرینه‌ای دارد و در بسیاری از مراکز مهم شبه‌قاره زبان فارسی و ادبیات فارسی از قرن‌ها تدریس می‌شده است. گروه ادبیات فارسی دانشگاه پنجاب لاهور بیش از یک قرن پیشینه دارد و به سبب تدریس زبان و ادب فارسی و تحقیقات بسیار باارزش و معتبر، در جهان علم و ادب شهرت ویژه‌ای دارد. این دانشگاه تنها دانشگاه پاکستان است که به سبب تعداد کرسیهای ایرانشناسی، دانشجویان، انتشار کتابهای فارسی، برنامه‌های آموزشی و تعداد دانشجویان، زبان و ادب فارسی را به صورت جامع عرضه می‌کند. این گروه تنها گروه فارسی در پاکستان است که مجله علمی - پژوهشی فارسی‌زبان (به نام سفینه) منتشر می‌کند و مقالات علمی و تحقیقی استادان و پژوهشگران سراسر جهان را به چاپ می‌رساند. برگزاری کنگره‌های گوناگون هم با هدف از آن شناساندن اندیشه‌های متفکران و شاعران فارسی‌زبان از دیگر فعالیتهای این دانشگاه بوده است. در دانشگاه پنجاب، غیر از گروه زبان و ادب فارسی چند، کرسی مرتبط با ایرانشناسی و زبان فارسی نیز دارد: کرسی فردوسی‌شناسی، کرسی مولوی‌شناسی و کرسی اقبال‌شناسی. این مقاله دارای مطالب زیر خواهد بود:

- تاریخچه دانشگاه پنجاب و گروه زبان و ادبیات فارسی

- برنامه‌های آموزشی فارسی

- معرفی استادان برجسته ایرانشناسی

- تحقیقات و انتشارات فارسی

- کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب

- پیشنهادها

دانشگاه پنجاب که از بزرگ‌ترین دانشگاههای پاکستان به شمار می‌رود، در سال ۱۸۸۱م تأسیس شد. این دانشگاه از چنان رشد علمی بالایی برخوردار است که از نظر تنوع رشته‌های آموزشی در مقاطع مختلف، اعضای هیأت علمی برجسته و همچنین تعداد دانشجویان، در میان دانشگاههای کشور حایز رتبه اول است. تعداد اعضای هیأت



علمی تمام وقت دانشگاه بیشتر از ششصد نفر است. تعداد دانشجویان در سال تحصیل ۲۰۱۰-۲۰۱۱ بیش از ۳۵۰۰۰ نفر بوده است.

Oriental College

برنامه‌های آموزشی و تحقیقی

در گروه فارسی از سال ۱۹۲۱م برنامه‌های تدریسی و تحقیقی کارشناسی ارشد و دکتری آغاز شد. فارغ‌التحصیلان آن در داخل و خارج از کشور، خدمات شایسته‌ای انجام می‌دهند. این گروه از نظر تعداد دانشجویان و سطح علمی و تحقیقی بزرگ‌ترین گروه فارسی در سطح کشور است.

همزمان با آغاز قرن بیست و یکم میلادی کلاسهای آموزشی و تحقیقی حضوری (Regular) دانشوری (M.Phil) و دکتری (Ph.D) از ۲۰۰۱م آغاز شده است. با توجه به نیاز جامعه و اهمیت فارسی گفتاری، دوره‌های کوتاه مدت تقویت زبان (Certificate & Diploma Courses) نیز از ۲۰۰۷م آغاز شده است.

در گروه فارسی از ابتدا تا به حال استادانی بزرگ و معروف چون دکتر شیخ محمد اقبال، دکتر سید عبدالله، دکتر محمد باقر، استاد وزیرالحسن عابدی، دکتر عبدالشکور احسن، دکتر محمد بشیر حسین، دکتر سید محمد اکرم شاه اکرام، دکتر آفتاب اصغر، خانم دکتر نسرین اختر و شیخ نوازش علی مشغول تدریس و تحقیق بوده‌اند. این



استادان بزرگ، افزون بر تدریس، آثار پرارزش علمی، ادبی و تحقیقی فراوان نیز به جامعه علمی و فرهنگی عرضه کرده‌اند.

گروه ادبیات فارسی از همکاری علمی استادان اعزامی ایران مانند استاد عباس شوشتری، دکتر احمد پناهی، دکتر بهمن حبیبی، خانم دکتر حکیمه دبیران، دکتر مهدی ناصح، دکتر حسین رزمجو، دکتر عباس کی‌منش، دکتر مهدی ملک‌ثابت، و دکتر قاسم صافی بهره‌مند بوده است. این استادان در برقراری ارتباط علمی و فرهنگی میان دانشگاه پنجاب و مراکز علمی، تحقیقاتی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران نقش مهمی ایفا کرده‌اند.

هیأت علمی فعلی گروه

در حال حاضر نه نفر هیئت علمی گروه را تشکیل می‌دهند:

۱. دکتر محمد سلیم مظهر (استاد و مدیر گروه)، دکتری در زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران (۱۹۹۷م).
۲. دکتر غلام معین‌الدین نظامی (استاد)، دکتری در زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه پنجاب (۲۰۰۰م).
۳. دکتر نجم‌الرشید (دانشیار)، دکتری در زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران (۲۰۰۰م).
۴. دکتر محمد اقبال شاهد (دانشیار)، دکتری در زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران (۱۹۹۸م).
۵. دکتر محمد ناصر (دانشیار)، دکتری در زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران (۲۰۰۱م).
۶. دکتر سید محمد فرید (استادیار)، دکتری در زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران (۲۰۰۱م).



۷. دکتر محمد صابر (استادیار)، دکتری در زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران (۲۰۰۲م).

۸. دکتر شعیب احمد (استادیار)، دکتری در زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه پنجاب (۱۹۹۸م).

۹. خانم عظمی زرین نازیه (مربی)، دانشوری در زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه پنجاب (۲۰۰۴م).

مجله سفینه

گروه فارسی دانشگاه پنجاب تنها گروه فارسی در پاکستان است که مجله علمی - پژوهشی فارسی زبان منتشر می کند. این مجله با عنوان سفینه مقالات علمی و تحقیقی استادان و پژوهشگران سراسر جهان به چاپ می رساند. سفینه از سال ۲۰۰۳ م منتشر شده و از کمیسیون علوم عالی پاکستان اعتبار علمی - پژوهشی دریافت نموده است. سفینه قبلاً سالی یک بار چاپ می شد، ولی از امسال دو شماره در سال منتشر خواهد شد. تا کنون هشت شماره از سفینه به زیور طبع آراسته گردیده است.

توجه به تحقیق و پژوهش

در گروه فارسی، افزون بر تدریس، به تحقیقات ادبی و علمی و فرهنگی فارسی نیز اهمیت داده می شود. از بدو تأسیس دوره های کارشناسی ارشد، دانشوری و دکتری زبان و ادبیات فارسی، عده ای از دانشجویان برجسته و ممتاز این دوره ها، پس از رنج و کوششها، حاصل تحقیقات علمی و ادبی خویش را بر صفحات پایان نامه ها نقل کردند. برخی از این پایان نامه ها طبع و منتشر شده اند و بقیه نیز به همت والای نویسندگان و محققان به زیور طبع آراسته خواهند شد. تا کنون ۳۵۰ پایان نامه کارشناسی ارشد، شصت پایان نامه دانشوری و ۴۸ پایان نامه دکتری در باره زبان و ادبیات فارسی از

پژوهشگران داخل و خارج کشور تحویل دانشگاه داده شده و مورد پذیرش قرار گرفته است.

موضوعات پایان‌نامه‌های درجهٔ دکتری که به راهنمایی استادان گروه فارسی نوشته شده است، با نام نویسندگانی که به دریافت درجهٔ دکتری از طرف دانشگاه پنجاب نایل آمده‌اند، درج می‌شود. عناوین به ترتیب چنین است: نام پژوهشگر، نام استاد راهنما، و عنوان پایان‌نامه. ضمناً جز موارد مشخص شده، بقیه پایان‌نامه‌ها به فارسی نوشته شده‌اند.

۱. محمد جمشید علی راتهور، حافظ محمود شیرانی، خواجه‌ی کرمانی (به زبان انگلیسی).

۲. سید محمد عبدالله مولوی محمد شفیع، سهم هندوان در ادبیات فارسی (به زبان انگلیسی).

۳. منوهر سهای انور، حافظ محمود شیرانی، احوال و آثار خان آرزو (به زبان انگلیسی).

۴. غلام یاسین خان نیازی، حافظ محمود شیرانی، تصحیح غرة الکمال امیر خسرو.

۵. رفاقت‌الله خان، محمد اسحاق، احوال و آثار خاقانی.

۶. عبدالغنی، محمد باقر، احوال و آثار عبدالقادر بیدل (به زبان انگلیسی).

۷. ظهورالدین احمد، علم‌الدین سالک، احوال و آثار ابوالفضل (به زبان انگلیسی).

۸. خواجه عبدالحمید عرفانی، محمد باقر، شرح احوال و آثار ملک الشعراى بهار.

۹. محمد ظفر خان، محمد باقر، شعراى فارسى گوی کشمیر.

۱۰. محمد عبداللطیف، محمد باقر، شرح احوال و آثار صادق هدایت.

۱۱. الله دتا ارشد، محمد باقر، احوال و آثار فیضی فیاضی.

۱۲. انعام الحق کوثر، محمد باقر، فغانی شیرازی و شاعران معاصر وی (به زبان انگلیسی).

۱۳. سیده اشرف بخاری، محمد باقر، تصحیح خلاصة المناقب سید علی همدانی.

۱۴. احمدعلی پناهی، محمد باقر، رابطه بین شعر و موسیقی.



۱۵. ساجده سلطانه علوی، محمد باقر، تصحیح مرآة العالم.
۱۶. عبدالشکور احسن، محمد باقر، گرایشهای تازه در زبان فارسی (به زبان انگلیسی).
۱۷. وحید قریشی، عباس شوشتری، انشاءنگاری در ادب فارسی (به زبان انگلیسی).
۱۸. آغا محمد یمین خان، محمد باقر، تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور.
۱۹. محمد صدیق اکبر، سید وزیر الحسن عابدی، خدمات ملا عبداللطیف عباسی گجراتی در تتبعات مثنوی مولانا جلال الدین مولوی.
۲۰. ترکان دخت ثقة الاسلامی. عبدالشکور احسن. روابط فرهنگی و اجتماعی و سیاسی ایران و پاکستان از زمان هخامنشی تا دوره ساسانی.
۲۱. احمد نبی خان، محمد باقر، تاریخ و معماری ملتان از ۷۱۲ الی ۱۸۵۳ میلادی.
۲۲. خواجه عبدالحمید یزدانی، عبدالشکور احسن، هجو و مزاح در شعر فارسی از آغاز تا حافظ.
۲۳. زکریا بانو اعوان، عبدالشکور احسن، تصحیح مرآة الاصطلاح آندرام مخلص.
۲۴. سید عظیم شاه خیال بخاری، محمد باقر، عنصر فارسی در زبان پشتو و کلمات هم خانواده پشتو و فارسی.
۲۵. ایرج احمد پنجکی، سید محمد اکرم، تاثیر سنایی و عطار در مولوی.
۲۶. زمرد ناهید ملک، سید محمد اکرم، تصحیح رساله نسبت ملا شاه بدخشی.
۲۷. وحید الزمان طارق، محمد بشیر حسین، خدمات طبای شبه قاره به ادبیات فارسی.
۲۸. سلطان الطاف علی، محمد بشیر حسین، تحقیق در باره احوال و آثار فارسی سلطان باهو.
۲۹. محمد حسین تسیحی، سید محمد اکرم، تحقیق در تحلیل مطالب کشف المحجوب سید علی هجویری.
۳۰. فرح انگیز دوستدار، عبدالشکور احسن، احوال و آثار فریدون توللی.
۳۱. محمود هاشمی، سید محمد اکرم، تاریخ نثر فارسی در شبه قاره از بهادر شاه اول تا بهادر شاه دوم

۳۲. قاسم صافی، سید محمد اکرم، ترتیب و تصحیح نامه‌ها و نوشته‌های ملا جلال‌الدین طباطبایی.
۳۳. گیو ساب شین، سید محمد اکرم، تاثیر هنر و اندیشه علامه محمد اقبال در شعرای فارسی گوی شبه‌قاره و ایران.
۳۴. ظهیر احمد صدیقی، سید محمد اکرم، تحول ادب اخلاقی فارسی از دوره سامانی تا دوره تیموری.
۳۵. سید حسن صدرالدین حاج سید جوادی، سید محمد اکرم، آغاز و ارتقای دست‌نویسی فارسی در شبه‌قاره از آغاز تا پایان قرن سیزدهم هجری.
۳۶. غلام معین‌الدین نظامی، آفتاب اصغر، تصحیح دیوان قصاید و غزلیات سعید خان ملتانی و شرح احوال و آثار شاعر.
۳۷. محمد سلیم خالد، سید محمد اکرم، تفسیرنویسی فارسی در پاکستان و هند.
۳۸. انجم حمید، سید محمد اکرم، استقبال از مخزن الاسرار نظامی در شبه‌قاره.
۳۹. محمدرضا دریگی، نسرین اختر، هنر داستان‌نویسی جلال آل‌احمد.
۴۰. محمد سرور، سید محمد اکرم، ترتیب و تصحیح غزلیات نواب صدرالدین فائز با مقدمه در باره زندگی و مختصات کلام او.
۴۱. ناعمه خورشید، سید محمد اکرم، ترتیب و تصحیح دیوان امید قزلباش خان امید با مختصات شعر او.
۴۲. احسان احمد، آفتاب اصغر، تصحیح و تدوین تذکره نوشاهیه از محمد حیات نوشاهی.
۴۳. شعیب احمد، آفتاب اصغر، شرح احوال و آثار میر قمرالدین منت دهلوی و تصحیح دیوان فارسی وی.
۴۴. شاهده عالم، محمد ناصر، صور خیال در شعر شبه‌قاره.
۴۵. شبانه سحر، محمد سلیم مظهر، استقبال مثنوی در پاکستان و هند.
۴۶. روزینه یاسمین، محمد سلیم مظهر، شبلی نعمانی اور ان کی علمی و ادبی خدمات.



۴۷. محمد افضل زاهد، نجم‌الرشید، شرح حال و بررسی آثار خلیل‌الله خلیلی.

۴۸. صوفیه پروین، سید محمد فرید، تاثیر دانشمندان ایران و آسیای مرکزی به ادبیات فارسی در شبه‌قاره (از ۳۸۸ تا ۹۳۲).

۴۹. فوزیه حبیب، محمد سلیم مظهر، بررسی تاریخ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره.

از چند سال گذشته پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد، دانشوری، و دکتری فقط به زبان فارسی عرضه می‌شود و بدین گونه نه تنها کارهای تحقیقی پژوهشگران گروه فارسی از نظر کیفیت پیشرفت کرده و در سطح جهانی شناخته شده است، بلکه پژوهشگران و دانشمندان جهان فارسی نیز می‌توانند از این تحقیقات استفاده کنند.

کتابخانه

یکی از قدیم‌ترین و معتبرترین کتابخانه‌های دانشگاهی، با توجه به منابع و مآخذ و نوع و تعداد کتب و مراجعان، کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب لاهور است. این کتابخانه در سال ۱۸۸۲ م تأسیس شد. در طی سالیان متمادی، به همت و پایمردی کتابداران و استادانی که گاه‌گاه سرپرستی امور کتابخانه را به عهده داشته‌اند، تعداد کتب این کتابخانه افزایش یافته است و به این ترتیب گنجینه‌ای از کتابها در زمینه علوم انسانی و زبان و ادبیات فارسی فراهم آمده و کتابخانه توانسته است نقش خود را در خدمت به ارباب علم و جویندگان دانش به خوبی ایفا نماید.

این کتابخانه دارای چند صد هزار جلد کتاب به زبانهای مختلف است. ادبیات فارسی، عربی، اردو، تاریخ، فلسفه، و دین، و علوم اجتماعی موضوعات اصلی مجموعه کتابخانه را تشکیل می‌دهند. گنجینه‌های مخطوطات فارسی این کتابخانه عبارت‌اند از: گنجینه آذر، گنجینه پیرزاده، گنجینه شیرانی، گنجینه کیفی، گنجینه وولنر، گنجینه محبوب عالم.



تحقیقات و انتشارات فارسی

در این دانشگاه از بدو تشکیل تا کنون بیش از یکصد عنوان کتاب منتشر شده است و علاوه بر کتابهای در دست تدوین، تعدادی نیز در مراحل مختلف آماده‌سازی پیش از انتشار قرار دارد.

عنوانهای برخی کتابهای فارسی با نام مؤلف و سال چاپ، بدین گونه است:

۱. مدار الافاضل (سه جلد)، الله‌داد فیضی، به تصحیح محمد باقر، ۱۹۵۸-۱۹۵۹ م.
۲. مخزن الغرائب (جلد اول)، احمدعلی سندیلوی، به تصحیح محمد باقر، ۱۹۶۸ م.
۳. تنبیه الغافلین، سراج‌الدین علی خان آرزو، به تصحیح سید محمد اکرم، ۱۹۸۱ م.
۴. مثنویات محمود، مولانا محمود لاهوری، به تصحیح محمد بشیر حسین، ۱۹۷۹ م.
۵. مقالات احسن، عبدالشکور احسن، به کوشش آفتاب اصغر و معین نظامی، ۲۰۰۰ م.
۶. مبانی آموزش زبان و ادبیات فارسی، حسین رزمجو، به اهتمام آفتاب اصغر و معین نظامی، ۲۰۰۰ م.
۷. دیوان خلیق سنگه، خلیق سنگه لاهوری، به تصحیح نسرین اختر، ۲۰۰۰ م.
۸. مثنوی سیف‌الملوک، خلیق سنگه لاهوری، به تصحیح نسرین اختر، ۲۰۰۱ م.

طی ده سال اخیر در دانشگاه پنجاب اقداماتی برای گسترش فارسی صورت گرفته است که مهم‌ترین آنها بدین شرح است:

۱. از سال ۲۰۰۱ م کلاسهای تحقیقی و حضوری دانشوری و دکتری آغاز شده است.
۲. با توجه به نیاز جامعه و اهمیت فارسی گفتاری، دوره‌های کوتاه‌مدت تقویت زبان نیز از ۲۰۰۹ م آغاز شده است.
۳. از سال ۲۰۰۳ م، انتشار مجله علمی- پژوهشی سفینه آغاز شده است.
۴. مجله علمی و ادبی دانشجویان فارسی با عنوان تحریر از سال ۲۰۰۸ م انتشار یافته است.



۵. تشکیل چهار همایش علمی که هدف از آنها شناساندن اندیشه‌های متفکران و شاعران فارسی‌زبان بوده است.

۶. در دانشگاه پنجاب، غیر از گروه زبان و ادب فارسی، کرسیهای مرتبط با ایرانشناسی و زبان فارسی نیز وجود دارند که بدین گونه‌اند: کرسی علی هجویری، کرسی اقبال لاهوری، کرسی فردوسی، کرسی مولوی. کرسی علی هجویری در ۱۹۷۰م تأسیس شد و در طی پنج سال اخیر، به کوشش گروه فارسی دانشگاه پنجاب، کرسیهای فردوسی و مولوی نیز تأسیس شده است و به وسیله این کرسیها کار ادبی و تحقیقی در حال پیشرفت است.

گروه فارسی همیشه با برنامه‌های تحقیقی مراکز ایرانی مانند فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، همکاری داشته است. استادان این گروه در کنگره‌های بین‌المللی ایران شرکت داشته‌اند و مقالات علمی و تحقیقی ارائه کرده‌اند.

پیشنهادها

۱. پذیرش دانشجویان مستعد رشته زبان و ادبیات فارسی و اعطای بورس تحصیلی به آنان برای ادامه تحصیل در ایران.

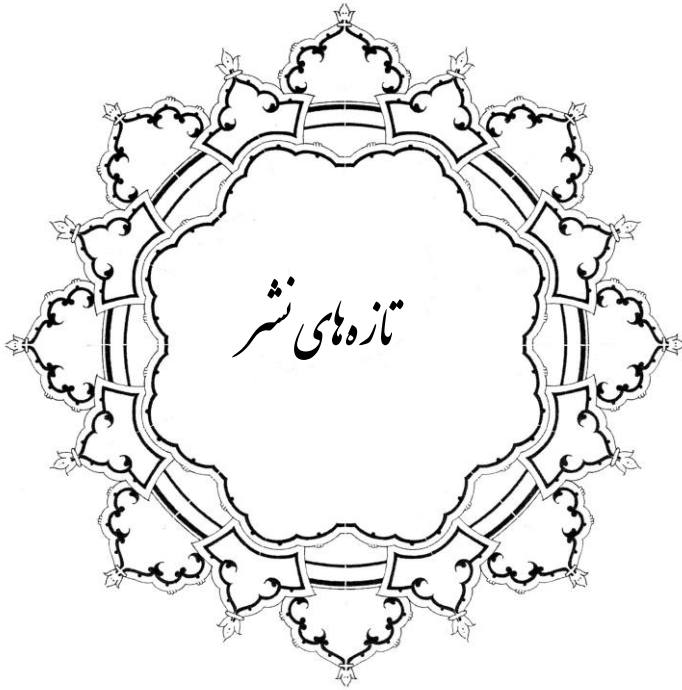
۲. ادامه برگزاری دوره‌های دانش‌افزایی زبان و ادبیات فارسی ویژه دانشجویان فارسی در ایران و در پاکستان.

۳. اعزام استادان ایرانی به دانشگاه پنجاب و پاکستان به منظور آموزش زبان و برنامه اعزام استادان فارسی به پاکستان مرتب و دقیق شود و مدت مأموریت آنها کمتر از دو سال نباشد و در برنامه‌ریزی در باره آینده فارسی در پاکستان به پیشنهادهای آنان توجه شود.



۴. کتابهای در زمینه ادب فارسی چاپ ایران، در شهرهای معروف پاکستان در مراکز فرهنگی جمهوری اسلامی ایران به نمایش گذاشته و به دانشجویان و علاقه‌مندان فارسی با تخفیف فروخته شود.
۵. گروههای فارسی دانشگاههای ایران با گروههای فارسی دانشگاههای پاکستان ارتباط مستقیم برقرار کنند.
۶. مراکز فرهنگی جمهوری اسلامی ایران با گروههای فارسی دانشگاهها در ارتباط باشند.
۷. در موافقت‌نامه‌های فرهنگی امر ترویج زبان فارسی از اولویت خاصی برخوردار گردد.
۸. در پاکستان نسخه‌های خطی به منزله اسناد تاریخی، اجتماعی و فرهنگی هستند و از اهمیت والایی برخوردارند و باید که برای بقای فرهنگ و معارف اصیل شبه‌قاره و حفظ و اشاعه زبان نسخه‌ها که زبان دین و مذهب است، کوشا بود.





تذکره نوشاهی

قهرمان سلیمانی^۱

تذکره نوشاهی، حافظ سید محمد حیات ربانی نوشاهی، تصحیح و تدوین، مقدمه و تعلیقات از عارف نوشاهی، زندگینامه مؤلف و ترجمه اردو از سید شریف احمد شرافت نوشاهی، اداره معارف نوشاهی، اسلام آباد، ۲۰۱۰م، ۵۶۳ ص مقدمه و متن + ۱۰ ص فهرست منابع + ۹۹ ص تصویر.

شبه‌قاره سرزمین اقوام و گروه‌ها و مذاهب و نژادها و زبانهای گوناگون است و این منشور چندپهلوی رنگ و نژاد و زبان، تنوع فرهنگی فراوانی را موجب گردیده است. در این میان نقش خاندانها در حیات فرهنگی و حتی سیاسی این حوزه بسیار مهم است

و در زمانه ما نیز نه تنها این تقسیم‌بندیها رنگ نابخسته است، بلکه به شکلی دیگر در حیات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی این حوزه چهره نشان می‌دهد.

ویژگی مشترک همه این خاندانها از قدیم‌الایام تاکنون، دلبستگی تام و تمام آنان به مقوله فرهنگ با رویکرد تصوفی و عرفانی، و در گذشته نه چندان دور، توجه آنان به زبان فارسی، بوده است. به دیگر سخن، می‌توان گفت آنچه به این خاندانها مشروعیت معنوی می‌بخشیده، اهتمام آنها در بسط معارف تصوفی و عرفانی و زبان فارسی بوده است.

البته این نوع نگرش به خاندانها در تاریخ فرهنگی ایران زمین امر تازه‌ای نیست: از خاندان برمکی و سرخسی در روزگار عباسیان گرفته تا عصر مشروطیت و حتی پس از آن در ایران و در جغرافیای فرهنگ مشترک وجود داشته است.

نقش خاندان شکوری بخارایی و عینی سمرقندی را در تقویت زبان فارسی در ماوراءالنهر در روزگار ما نمی‌توان نادیده گرفت. در ایران نیز فهرست بلندبالایی از این خاندانها را در دوره معاصر می‌توان به دست داد که در گسترش فرهنگ مؤثر بوده‌اند.

نقش این خاندانها در دیگر جاها یا در حال از بین رفتن است و یا از بین رفته است؛ اما در شبه‌قاره، علی‌الخصوص در پاکستان، این نقش همچنان زنده و اثربخش است. یکی از این خاندانها، دودمان نوشاهی است که در گسترش زبان فارسی و بسط معارف

اسلامی نقش بسزا داشته است و در روزگار جدید هم مطابق با نیازهای روز، برای توسعه این نقش فرهنگی در جامعه پاکستان نهادهای جدید به وجود آورده است و



می‌کوشد نقش تاریخی خاندان خود را در حیات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه پاکستان ادامه دهد.

«اداره معارف نوشاهیه» نشان‌دهنده حضور فرهنگی این خاندان در حیات امروزی جامعه پاکستان است، منتها با ویژگیهای جهان امروز، و تذکره نوشاهیه تألیف حافظ سید محمد حیات ربانی نوشاهی هم که توسط دکتر عارف نوشاهی و سید شریف احمد شرافت نوشاهی در پاکستان به چاپ رسیده، بیانگر همین امر است.

کتاب، ریشه‌های فرهنگی این خانواده را به درستی بیان می‌کند و متنی است در تراجم مشایخ قادریه که ریشه آنها به شیخ عبدالقادر گیلانی (م: ۵۶۱ق) می‌رسد و به شاخه‌های متعددی تقسیم شده است که یکی از شاخه‌های آن خاندان نوشاهیه است.

این متن یکی از مأخذ اصلی طریقه نوشاهیه است. مصحح متن را بر مبنای نه نسخه خطی تصحیح کرده است که قدیم‌ترین آنها تاریخ کتابت ۱۱۸۳ق را دارد.

علاوه بر متن فارسی تذکره نوشاهیه که مقدمه مشروح و تعلیقات به اردو و نمایه‌های گوناگون دارد، ترجمه اردوی تذکره نوشاهیه به نام فیضان الهی در رساله‌ای مستقل با عنوان حیات ربانی (به اردو) در شرح حال مؤلف تذکره، نیز ضمیمه شده است که این دو کار به قلم سید شریف احمد شرافت نوشاهی (م: ۱۹۸۳م) است.

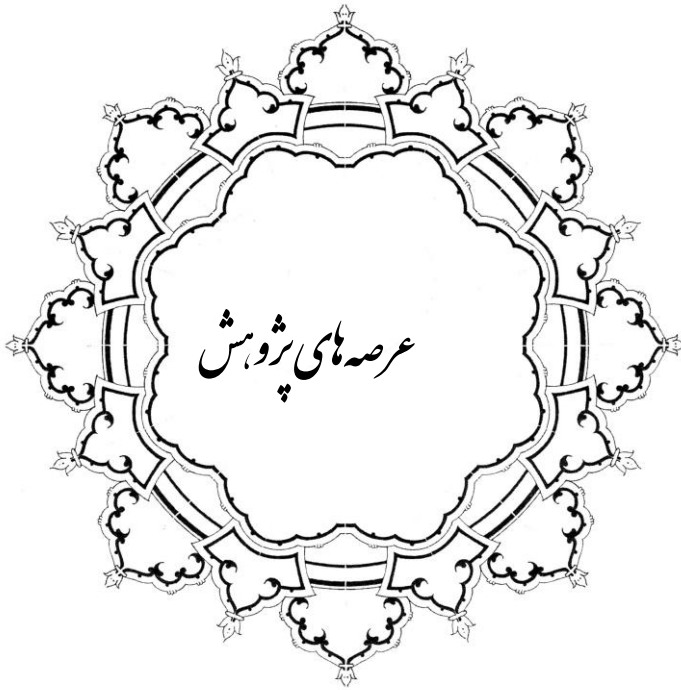
مقدمه مفصل مصحح که مشتمل بر اطلاعاتی سودمند در خصوص متن و ایضاحاتی ارزشمند در باب خاندان نوشاهی و چگونه تصحیح و نسخ مورد استفاده است، کتاب را برای اهل تحقیق خواندنی‌تر کرده است.

فهارس گوناگون و مجموعه‌ای از تصاویر بخشهای دیگر کتاب را در برمی‌گیرد.



کتاب، به سنت تذکره‌نویسان، آکنده از خوارق عادات و نکته‌های عجیب در توصیف احوال مشایخ قادریه نوشاهیه است، اما از مطاوی آن نکته‌های بسیار در خصوص حیات فرهنگی و حتی جغرافیای حوزه شبه‌قاره می‌توان دریافت: از معیشت مردمی که هستی آنان را هر از گاهی قطاع‌الطریق به تاراج می‌برد، تا نام قصبه‌ها و روستاهایی که مشایخ نوشاهیه به مناسبت‌های مختلف به آنجا گذر داشته‌اند و حیات روستاییانی که همواره در معرض قتل و غارت و ظلم و ستم بوده‌اند، از جمله نکات مهمی است که در کتاب آمده است و کسی که بر آن است تصویری از حیات اجتماعی مردم این حوزه عرضه کند، از آنها نکته‌های بسیار می‌تواند آموخت.





معرفی چند پایان‌نامه فارسی دوره پیش دکتری و دکتری

شکفته یسین عباسی^۱ / شفقت جهان^۲

دانشگاه بین‌المللی اسلامی در سال ۱۹۸۰م (برابر با اول محرم ۱۴۰۱ق) تأسیس شد. یکی از اهداف بزرگ تأسیس این دانشگاه تربیت مسلمانان در رشته‌های مختلف مورد نیاز دنیای امروز بود. در اوایل، در این دانشگاه بخش فارسی وجود نداشت؛ ولی دوازده سال پیش در نتیجه زحمات خستگی‌ناپذیر دکتر حسن بندری‌پور و دکتر رضا از کشور مصر، بنیان بخش فارسی گذاشته شد.

در این بخش فارسی در سطح دیپلم، لیسانس، فوق لیسانس، پیش دکتری و دکتری تدریس می‌شود. اینک دو پایان‌نامه را که در سطح پیش دکتری دفاع شده‌اند، مختصراً معرفی می‌کنیم. شایان ذکر است که سه دانشجو در سطح فوق لیسانس مشغول تحصیل‌اند که یکی از آنان پاکستانی و دو تای دیگر خارجی‌اند. از این نظر می‌توان گفت که دانشگاه فوق‌الذکر در خارج از پاکستان نیز شناخته شده است.

پایان‌نامه‌های دوره پیش دکتری

^۱. مربی بخش فارسی دانشگاه نمل yaseenshagufta@yahoo.com

^۲. استادیار بخش فارسی دانشگاه پیشاور goodgirl8427@yahoo.com

۱. «بررسی و تحقیق در اوضاع ادبی معاصر فارسی در پاکستان با مطالعه اختصاصی آثار و افکار محمدحسین تسییحی»، ناهید اختر، به راهنمایی دکتر سید جواد همدانی، سال تحصیلی ۲۰۰۹، ۲۲۴ ص.

این دانشجو پایان‌نامه خود را بعد از نوشتن مقدمه (ص الف-ر) به پنج باب تقسیم نموده است که به قرار زیرند:

باب اول: اوضاع ادبی معاصر فارسی در پاکستان (ص ۱-۱۶).

باب دوم: خدمات نمایندگی فرهنگی ایران در نشر زبان و ادبیات فارسی در پاکستان (ص ۱۷-۲۲).

باب سوم: بررسی، انتقادی تالیفات تسییحی (ص ۲۳-۸۶).

باب چهارم: بررسی انتقادی آثار تحقیقی و معرفی کتب تسییحی (ص ۸۷-۱۶۸).

باب پنجم: بررسی آثار منظوم تسییحی (ص ۱۶۹-۱۸۴).

بعد از نوشتن ابواب، نتیجه‌گیری را آورده که در آن مقام ادبی و تحقیقی دکتر

محمدحسین تسییحی را بررسی نموده است (ص ۱۸۵-۱۹۴).

۲. «بررسی و تحقیق در اوضاع ادبی معاصر فارسی در پاکستان و روش تحقیق

حسام‌الدین راشدی در گردآوری و تصحیح کتب فارسی»، روزینه رشید، به راهنمایی

دکتر سید جواد همدانی، سال تحصیلی ۲۰۰۹م، ۱۶۲ ص.

این دانشجو بعد از نوشتن مقدمه (ص الف-ث)، پایان‌نامه خود را به چهار باب

منقسم نموده است که به قرار زیرند:

باب اول: اوضاع اجتماعی و ادبی عصر راشدی (ص ۱-۱۸).

باب دوم: بررسی آثار تحقیقی راشدی (ص ۱۹-۱۰۰).



باب سوم: روش تحقیق راشدی (ص ۱۰۱-۱۱۰).

باب چهارم: ارزیابی کارهای تحقیق راشدی (۱۱۱-۱۳۴).

بعد از نوشتن ابواب، نتیجه‌گیری (ص ۱۳۵-۱۴۰) را آورده است. در پایان فهرست

اعلام شامل فهرست اشخاص (ص ۱۴۱-۱۵۰)، فهرست اماکن (ص ۱۵۱-۱۵۴)، فهرست

کتابها (ص ۱۵۵-۱۶۰)، و فهرست منابع و مآخذ (۱۶۱-۱۶۲) آمده است.

معرفی دو پایان‌نامه فارسی دوره دکتری دانشگاه پیشاور

HEC



۱. «شعر فارسی معزالله خان مهمند: تحلیل و نقد»، پایان‌نامه برای دریافت درجه دکتری زبان و ادبیات فارسی، نگارش سیدمقصود احمد، بخش فارسی دانشگاه پیشاور، سال ۲۰۱۱، ۳۱۰ ص.

این پایان‌نامه در یک پیشگفتار و سه بخش، هر بخش شامل سه فصل، و فهرست منابع و مآخذ، تدوین شده است.

در مورد شرح اهمیت زبان و ادبیات فارسی در این دیار، یعنی ایالت خیبر پختونخواه نگارنده در پیشگفتار چنین می‌نویسد: «شاعر ناموری به نام معزالله مهمند که بر سه زبان پشتو و فارسی وارد و شعر سروده، معرفی کرده، ویژگی‌های شعر فارسی‌اش را مورد تحلیل و بررسی قرار دادم. چون این جانب بیش از پنجاه تا شاعر پشتوزبان ایالت خیبر پختونخواه را سراغ دارم که به فارسی شعر سروده‌اند، اما غیر از تنی چند، همه به فراموشی سپرده شده‌اند. قبل از این بنده در اخذ درجهٔ پیش‌دکتری (ایم‌فل) کاری پژوهشی تحت عنوان بررسی تطبیقی حافظ شیرازی و رحمان بابا را انجام داده، فکر و اندیشهٔ رحمان بابا و اثرپذیریشان از شعر و سخن حافظ شیراز را به دستداران زبان و ادب فارسی عرضه کرده‌ام و حال تصمیم دارم با تحلیل و بررسی شعر فارسی معزالله خان مهمند، شاعر پشتوزبان دیگری از پردهٔ اخفا در بیاورم. اگر این شیوه و خط مشی ادامه پیدا کند و دانش پژوهان دست به همچو کار تحقیقی بزنند، به این فراموش‌شدگان، یعنی شعرای پشتوزبانی که به زبان فارسی چامه‌سرایی کرده و مانند گلهای دشتی پژمرده شده‌اند، روح نوینی بخشیده خواهد شد و جمع‌آوری این گهرهای پراکنده بار دیگری سبب زیبایی قیافهٔ شعر و ادب هر دو زبان فارسی و پشتو خواهد گردید و باز کس نمی‌تواند بگوید: وای هر جان سخن تا به سخندان نرسد.»

در فصل اول از بخش اول، تاریخچهٔ مختصر زبان فارسی و پشتو، و در فصل دوم تأثیرگذاری زبان فارسی بر زبان پشتو و در فصل سوم تأثیرپذیری شعر پشتو از شعر فارسی بحث و بررسی شده است.

در فصل اول، پس از تاریخچهٔ مختصری از فارسی و پشتو، می‌افزاید: زبانهای ایرانی را معمولاً می‌توان بر حسب شباهت صوتی و دستوری و لغوی آنها به دو دستهٔ عمده تقسیم‌بندی کرد: دستهٔ غربی و دستهٔ شرقی. زبانهای فارسی باستان و مادی و فارسی میانهٔ پهلوی و پارتی و فارسی کنونی به دستهٔ غربی تعلق دارند و زبانهای سغدی، سکایی، بلخی و آسی به دستهٔ شرقی متعلق‌اند.

این تقسیم‌بندی در زبانهای و لهجه‌های امروزی ایران نیز صادق است؛ چنانکه فارسی و کردی و لری و بلوچی و لهجه‌های سواحل جنوب خزر و لهجه‌های مرکزی و



جنوبی ایران همه به دسته غربی تعلق دارند، ولی پشتو زبان محلی افغانستان و ایالت خیر پختونخواه پاکستان و یغوبی و لهجه‌های ایرانی فلات پامیر و آسی که مردم آن از مشرق به قفقاز کوچیده‌اند، به دسته شرقی متعلق‌اند. لهجه‌های کافری افغانستان دنبالهٔ زبانی هستند که شاید حد فاصل میان زبانهای هندی و ایرانی بوده است و از این جهت با هر دو دسته وجوه مشترکی دارد، اما حقاً شباهت آن به زبان هندی بیشتر است. زبان شیرین و بلندآوازهٔ فارسی که در ظرف یازده قرن گذشته بستر ادبیات فارسی، این گنجینهٔ عظیم بشری، و وسیلهٔ انتقال فرهنگ جهان بوده است و کمتر زبانی را می‌توان با آن برابر یافت.

فصل دوم: تاثیرگذاری زبان فارسی بر زبان پشتو. در این فصل نویسنده فصل تأثیرگذاری زبان فارسی بر پشتو را بررسی کرده و افزوده است: یکی از پژوهشگران پشتوزبان ایالت پختونخواه دکتر قیوم سلیمانی است که درجهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران از آن خود کرده است. موضوع پایان‌نامهٔ نامبردهٔ واژه‌های مشترک زبان فارسی و پشتو است که شمار این واژه‌ها کم و بیش به چهار هزار می‌رسد. مثلاً ما می‌گوییم که فلانی به حق رسیده است. به زبان پشتو می‌گوییم که فلان ے په حق رسیدل ے دے. یا می‌گوییم که به خیر رسیدی، به پشتو می‌گوییم که په خیر ورسیدی. به عنوان مثال چند تا واژه اینجا ارائه می‌دهم که اصلش فارسی است و مفعن آن به قرار ذیل می‌باشد.

فارسی	پشتو	فارسی	پشتو
چادر	حادر	چاه	حاه
چک	حک	چرخ	حرخ
جان	حان	جای	حای
جنگل	حنکل	جواب	حواب
فائده	پائده	دیوار	دیوال
دارم	لارم	دربار	دلبار
فکر	پکر	فهم	پام



قهر	قار	قحط	قات
وقت	وخت	هیچ	هیج
چاشت	حاست	دامن	لمن

اما تنها واژه‌ها نیست که ما مدیون زبان فارسی هستیم. از لحاظ فکری هم ما کاملاً بر زبان و ادب فارسی متکی هستیم. چون سرمایه علم و ادب مردم این ناحیه از راه زبان فارسی به دستشان رسیده است و از نور این زبان افکار خودشان را روشنی می‌بخشد.

فصل سوم: تأثیرپذیری شعر پشتو از شعر فارسی. پژوهشگر نامبرده در این باره می‌نویسد: شعر پشتو در قرن دهم هجری قمری رونقی یافت و در شعر از سبک و روش فارسی استفاده می‌شد. این تأثیرپذیری در شعر پشتوی پدر شعر پشتو خوشحال خان ختک هم به وضوح دیده می‌شود. ترجمه منظوم چند تا شعر پشتوی خوشحال خان ختک به زبان فارسی ارائه می‌دهم:

شب پرک گراز او فرار کند
آفتاب هیچ گناهی دارد

بیا دیوانه شو که مردمان غمخوار تو باشند
اگر شد بیشتر عقل ترا غم بیش می‌بری
زیر پالان، اسب چندین زخم محکم خورده است
جای حیرت اینکه خر را می‌دهند خوش

خوردونوش

میسر گر شود خوشحال را معشوق با گریه
تنور دیدگانم را همیشه تر نگه دارم
به نادان می‌دهد شاهی به دانا دید پر حسرت
فقط سبحان می‌داند چه سری است در آن مخفی
پئی یار جان خود را توی نار همی سوزد



من از جان دوست دارم همین رسم هندوان را
بمیرم من مگر داروی منت را نمی‌گیرم
اگر آید مسیحا هم پی علاج و درمانم

در بخش دوم، فصل اول، نگارنده شرح احوال زندگانی معزالله خان مهمند را ذکر نموده و گفته است که معزالله خان مهمند یکی از شعرای برجسته زبان پشتو است که به زبان فارسی نیز شعر سروده است. شاعر و ادیب شهیر پشتون، آقای عبدالحی حبیبی، در تألیف خود، *پشتانه شعراء* شعرای پشتون شاعر نامبرده را در ردیف اول شعرای نامور پشتونها قرار داده است. معزالله خان مهمند هم عصر شاعر عبدالقادر خان ختک پسر خوشحال می‌باشد که در حدود ۱۱۰۰ ق می‌زیسته است.

وقتی آقایان علامه فروزانفر و دکتر معین در آکادمی پشتو دانشگاه پیشاور تشریف آوردند و کلام معزالله به آنها نشان داده شد، هر دو با تعجب گفتند که این کلام، کلام حافظ و صائب به نظر می‌رسد. خیلی عجیب است که یک غیرفارسی‌زبان به این شیوایی شعر فارسی سروده و دنیا در موردشان اطلاعی نداشته باشد.

در فصل دوم نگارنده قدر و منزلت شاعر را بازگو نموده است. در ادبیات پشتو معزالله خان مهمند دارای مقام شامخی است و اشعار وی در ردیف شعرای معروف آن زمان قرار دارد، ولی وی در شعر پشتو نیز راه جدیدی را باز نکرده است و تقریباً همه اشعار وی در پیروی از شاعران فارسی می‌باشد. به طور مثال شیخ سعدی می‌گوید.

چشمهای تنگ دنیا دار را
یا قناعت پر کند یا خاک گور

معزالله در پشتو گوید:

تنگ نظره به په نعمت کسی کله مور شی
په دریاب کسی کندول نش وی د حباب



ترجمه:

کوتنه نظران هیچگه در تنعم سیر نیست
کاسهٔ حباب می ماند توی دریا بی آب
سعدی می گوید:

دوست آن باشد که گیرد دست دوست
در پریشان حالی و درماندگی

در این رابطه معزالله خان در پشتو می گوید:
رفیقان په آسایش کسی دیر پیدا شی
مرد هغه چه په تنگسه کسی شی رفیق

ترجمه:

رفیقان خیلی پیدا می شوند در روز آسایش
مرد آن باشد که گیرد دست دوست در مشکلی

شعر پشتوی این شاعر نامدار دارندهٔ همهٔ محاسن شعری مثلاً صنایع و بدایع، تشبیهات، اشارات، کنایه و استعارهٔ شیوایی و موزونیت لغات و اصطلاحات، سلاست و روانی متن و تنوع و ندرت افکار و غیره است. شاعر با شایستگی و شیوایی زبان از فکر و اندیشهٔ والایی برخوردار است و در ادبیات پشتو با خوشحال خان و در ادبیات فارسی با غزلسرایان برجسته‌ای مانند سعدی و حافظ و جامی و صائب برابری می کند. مثلاً معزالله خان افغان می گوید:

بحر و بر پیمودم افغان نامد اندر دست من
یافتم در سینهٔ خود دلبر دلخواه را



این بیت را حافظ شیراز به این صورت در آورده است:

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد

آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

حافظ می‌گوید:

از خطا گفتم شبی زلف ترا مشک ختن

می‌زند هر لحظه تیغی مو بر اندامم هنوز

معزالله این مفهوم را به این شکل بیان نموده است:

دل‌م زد تکیه بر مژگانش آخر غرق خون گردد

چون آن صیدی که بر پیکان زند هر لحظه پهلو را

در بخش دوم، فصل سوم، نگارنده سبک شعری ایالت پختونخواه را اجمالاً بررسی کرده و گفته است که در شعر قدیمی ایالت سرحد سبک عراقی و هندی به چشم می‌خورد که عموم شعرا از هر دو سبک پیروی کرده‌اند. ولی در شعر جدید سبک بازگشت را مشاهده می‌کنیم و به نظر می‌رسد که شاعران از پیچیدگیها به ستوه آمده به پیروی از استادان سبک عراقی و خراسانی پرداخته‌اند؛ چندان که مضمون آفرینی سبک هندی نیز در آن وجود دارد.

در بخش سوم، فصل اول، نویسنده شعر فارسی معزالله خان مهمند تحلیل و بررسی کرده است. به طوری که می‌دانیم آرایه‌های ادبی آن اموری است که در کتابهای معانی و بیان و بدیع و فنون بلاغت مورد بحث قرار گرفته‌اند؛ از قبیل فصاحت، بلاغت تشبیه، استعاره، و تناسب که مهم‌ترین عوامل صوری زیبایی شعر و ادبیات به شمار می‌روند، همه این آرایه‌ها در شعر فارسی شاعر نامبرده به وضوح دیده می‌شوند، که در این رساله



به دقت مورد نقد و بررسی قرار داده شده‌اند. لزومی دارد به عنوان مثال چند نمونه اینجا ارائه گردد.

استعاره در شعر معزالله خان مهمند:

ماه کنعان

دیده بی‌نور ما روشن شد از یاد رخس

ماه کنعان است ناکرده است روشن چاه را

سرو قباپوش

اره سپهر کشد بر سرو بستان فاخته

گر ببیند یک نظر سرو قباپوش ترا

کمان

از عشوه تا کمان دو ابرو کشیده است

دل مرغ بسمل است که در خون تپیده است

ناوک

مژگان تست ناوک و یا ناخن پلنگ

یا نیش کژدم است که در دل خمیده است

اغراق در شعر معزالله خان مهمند:

بر سر تربت من گر گذری جلوه‌کنان

پاره سازم کفن و سر بکشم نعره‌زنان

غزالان از میان میراث مجنون را همی بردند

اگر «افغان» نمی‌کردم مسخر ملک صحرا من



نمی‌دانم کدامین شعله‌پوش ناز می‌آید
 که شب‌نم را قراری نیست چون سیماب در گلشن
 ز نقش زلف او چون خط من صورت کند پیدا
 به دستم خامه سنبل می‌شود هنگام تحریرش

در بخش سوم، فصل دوم، نگارنده منتخبی از اشعار فارسی سرایان ایالت خیبر پختونخواه و در فصل سوم بخش مزبور، بحث کلی در مورد این پژوهش را ارائه داده است.

۲. «آثار ادبی علی شریعتی (نقد بررسی)»، پایان‌نامه برای دریافت درجه دکتری فارسی، نگارش یوسف حسین، بخش فارسی دانشگاه پیشاور، سال ۲۰۱۱.
 این پایان‌نامه در پنج بخش، پیشگفتار، فهرست مطالب و فهرست منابع تدوین شده است و جمعاً ۴۴۰ صفحه دارد.

بخش اول: معرفی دکتر علی شریعتی.

فصل اول: چشم‌انداز اجمالی به زندگی دکتر علی شریعتی: تولد، تحصیلات، تدریس، سفر اروپا برای تحصیلات عالی، سفر حج، حسینیه ارشاد، استخدام به عنوان استاد دانشگاه، زندان، گوشه‌نشینی اجباری، تبعید، و بالاخره، کشته‌شدن مرموز.
 فصل دوم: آثار مجموع دکتر علی شریعتی: مجموعه آثار ۳۴ جلدی و آثار گوناگون.

فصل سوم: شریعتی و تراجم او.

بخش دوم: اشعار مرصع و مجموعه‌های نیم‌شعری شریعتی:

فصل اول: شعر مرصع دکتر علی شریعتی.

فصل دوم: مجموعه نیم‌شعری دکتر علی شریعتی.

بخش سوم: نثر دکتر علی شریعتی:



فصل اول: نثر داستانی.

فصل دوم: پرتو عرفان و هبوط در کویر: هبوط، سرود آفرینش، تراژدی الهی.

فصل سوم: ۱. بررسی تراژدی الهی شریعتی با کمدی یزدانی آلیگیری دانته. ۲.

تراژدی الهی و معراج‌نامه‌های دیگر.

فصل چهارم: نثر احساساتی.

بخش چهارم: ابتکار واژه‌ها و اصطلاحات و روش نویسندگی شریعتی:

فصل اول: طرق و شیوه نگارش شریعتی.

فصل دوم: ابتکار اصطلاحات و واژه‌ها.

فصل سوم: آثار شریعتی از دیدگاه روشنفکران و صاحب‌نظران.

فصل چهارم: سبک‌های هدایانی در نوشتارهای شریعتی.

بخش پنجم: تأثیرپذیری دکتر شریعتی از تفکر و اسلوب نخبگان معاصرش.

۱. شریعتی پیش‌تاز در معرفی ساختن اقبال در جامعه ایران.

۲. موازین فکری شریعتی و اقبال.

۳. تأثیرپذیری از فکر سرسید احمدخان و سید جمال‌الدین افغانی.

نگارنده در معرفی دکتر علی شریعتی، یادآور می‌شود که شریعتی یکی از برجسته‌ترین

روشنفکران، اصلاحگر و جامعه‌شناسان ایران بود که در سال ۱۹۳۳م به دنیا آمد. در

تاریخ ادبیات ایران و هم‌چنین در تاریخ رنسانس فکری ایران، شخصیت و خدمات

دکتر علی شریعتی چشمگیر به حساب می‌آید. به قول خودش، موضوعات وی سه

جنبه دارد: «همه سخنرانیهای من سه موضوع دارند و من همواره همین سه موضوع را

مورد بحث و بررسی قرار داده‌ام:

۱. اسلامیات: در این موضوع بیشتر توحید، اسلام، رسالت، شهادت و موضوعات

دینی مورد بحث قرار داده شده است.



۲. اجتماعیات: تحت این عنوان، بیشتر مسایل اجتماعی مطرح گردیده‌اند. نظریات و طرز تفکر مکاتب مختلف را تحلیل و بررسی نموده و بیشتر خرافات عقیدتی مورد بحث قرار داده شده است.

۳. کویریات: در این موضوع، عواطف و احساسات درونی خویش را در قالب نثر شیوای ادبی ریخته و بیشتر آن جنبه عرفانی دارد.»

نگارنده در ادامه می‌افزاید که «اصل مقاله بنده همین موضوع سوم یعنی کویریات است. موضوع سوم شریعتی کویریات که یک نوع گو مگوهای درونی وی است. می‌توان گفت که این خط سوم شمس است. دو موضوع فوق را نویسندگان توضیح داده‌اند، ولی موضوع سوم شریعتی نیاز به پژوهش دارد. لذا به عنوان یک پژوهشگر ادبیات به این باورم که اگر در این راستا چیز نوینی به دست بیاورم، یک اثر ثمرباری خواهد بود.»

پژوهشگر نامبرده می‌نویسد: «مقاله حاضر کوششی است در اثبات پیرامون این ادعا که شریعتی نیز در ادبیات معاصر جایگاه خاصی دارد، به ویژه جایگاه وی در انقلاب قابل ذکر است.»

نویسنده در بخش دوم مجموعه شعر شریعتی یادآور می‌شود که شریعتی با داشتن تسلط کامل بر زبان و ادب گاهی شعر هم می‌سرود. در کتاب با مخاطبهای آشنا وصیت کرده شعرهایش به دقت جمع‌آوری و سوزانده شوند. ولی شعرهای «قوی سپید»، «غریق راه»، «در کشور» و «شمع زندان» باید به چاپ برسانند.

همچنین شریعتی یک مجموعه نیم‌شعری هم دارد. وی در کتاب هنر اشعاری را سروده که نمونه بهترین اشعارش به حساب می‌آید. می‌توان مجموعه‌های نیم‌شعری وی را «شعر منثور» نامید.

نویسنده در بخش سوم تحت عنوان «نثر شریعتی می‌نویسد که شریعتی در نثر شعری و مرصع دستی بسیار توانا داشت. همین توانایی است که نثر وی را رنگ خاصی بخشیده است. همین طور نگارنده در این باب، تحت عنوان «سبک هذیانی» یک



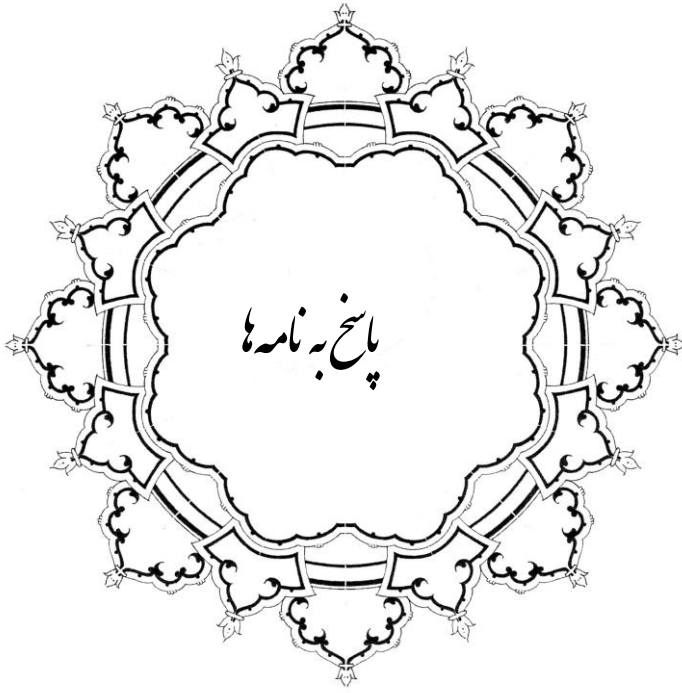
موضوع را بررسی کرده که در آن گفتارهای بی سر و ته شریعتی را که مجموعه گفتگوهای تنهایی وی است، جمع آوری نموده است.

دانشجوی نامبرده در فصل دوم این بخش نشر هبوط را ارزیابی کرده و در فصل سوم تراژدی الهی شریعتی را با دیگر معراج‌نامه‌ها، مثلاً رساله غفران ابوالعلائی معری و فتوحات مکیه ابن عربی و جاویدنامه اقبال و سیرالنفس رازی و سیرالعباد الی المعاد سنایی، کمندی الهی دانته و ارداویراف‌نامه مقایسه نموده است.

در بخش چهارم شیوه نگارش و ابتکار اصطلاحات و واژه‌های شریعتی مورد بحث قرار گرفته و هم چنین آثارشان از دیدگاه روشنفکران و صاحب‌نظران تحلیل و بررسی شده است.

در بخش پنجم که آخرین بخش این مقال می‌باشد، بحثی مفصل در مورد سهم شریعتی در معرفی اقبال در جامعه ایران و نیز موازین فکری شریعتی و اقبال لاهوری و تأثیرپذیری فکری شریعتی از سر سید احمد خان و سید جمال‌الدین افغانی ارائه شده است. در آخر مقاله نویسنده چکیده همه بحث در این پایان‌نامه را تحت عنوان «بحث کلی» ارائه داده و با آوردن فهرست منابع این پژوهش به پایان رسانیده است.





پانچ به نامہ ما

ظرایف نامه‌ها

۱. جناب دکتر سلطان الطاف علی، یکی از همکاران قدیمی مجله از جهنگ، ضمن اعلام وصول فصلنامه دانش (شماره ۱۰۵) ابراز نظر فرمود است: «خیال می‌کنم که پژوهشگری در مقالات فصلنامه روزافزون و اعلی‌تر می‌شود، الحمدلله. مقاله در باره ادوار نوابان بهاولپور خیلی آگهی‌دهنده است... اهمیت زبان و ادب فارسی را اگر از روزی که پاکستان به وجود آمده بود، فرمانروایان احساس کرده بودند، ما از بسیار بلاهای غریبان آزاد بودیم، در حالی که شاعر مشرق علامه اقبال انتباه نموده بود.

می‌ای از میخانه یورپ چشیدم

به جان من که دردسر خریدم

نشستم با نکویان فرنگی

از آن بی‌سودتر روزی ندیدم

۲. خانم دکتر انجم حمید از اسلام‌آباد بذل لطف فرموده مرقوم کرده است: «فصلنامه دانش در احیای زبان فارسی در پاکستان نقش مهمی ایفا می‌کند. در این شماره مقاله‌های خوبی منتشر شده، باید گفت فصلنامه دانش به رنگ خاصی جلوه‌گر شده است.»

۳. دکتر رئیس احمد نعمانی، یکی از گیرندگان محترم مقیم علیگر مرتب اعلام وصول فصلنامه می‌کنند. کتابی که پارسال ایشان ارسال فرموده بود و در شماره ۱۰۳ مجله معرفی هم گردیده بود. در نامه اخیر ایشان ماده تاریخ ارتحال پرفسور شهریار مدیر

مجله شعر و حکمت که با همکاری پرفسور مغنی تبسم منتشر می کرد، سروده‌اند که به شرح زیر است:

شاعر شهریار ملک سخن

چو به ملک سکوت شد ناگاه

سال فوتش نوشت کلک رئیس

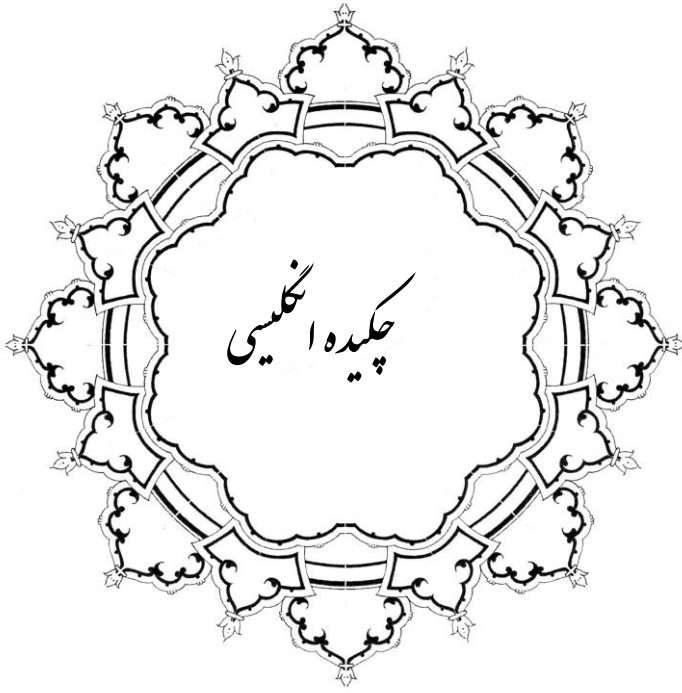
«رخصت شهریار» با یک «آه»

(۲۰۰۶ + ۶ = ۲۰۱۲ م)

۴. آقای محمد افتخار شفیع، استاد گروه اردوی کالج دولتی از ساهیوال، در نامه مهرآمیزی نوشته‌اند: «مرکز تحقیقات فارسی خدمات فاضله و عاجله انجام می دهد و از کوشش این ”میخانه دانش“ کارهای علمی که میراث مشترک ایران و پاکستان است، از دستبرد زمانه محفوظ می شود و توسعه می یابد.»

ما احساسات صمیمانه جنابعالی را ارج می نهیم و کوشش جنابعالی را به نوشتن نامه به فارسی تمجید می کنیم.





A Glimpse of Contents of this Issue

1. Letters of Bedil

Ali (Pedram) Mirzaie

Ruqqaat is a collection of letters of Bedil - proficient and powerful poet of eleventh and twelfth century. Its study helps in removing misgivings and ambiguities to large extent regarding to this proficient poet. Sorrowly this important work has got little attention. In this article *Ruqqaat-e-Bedil* are being introduced briefly, It is hoped that a cleaned manuscript's publication will resolve various knots in Bedil's poetry.

2. Iqbal's Poetry elegy of emotions and enthusiasm and song of independence and liberation.

Mehr Noor Muhammad Khan

In this write - up, the writer has first quoted a few contemporary personalities' views regarding Allama Iqbal's importance and place, who termed him as greatest philosophers and most prominent personalities of contemporary history and Islamic world. Then he refers to some aspects of his poetry dealing with awakening of Muslims and their Unity and his struggle against colonialist regime. This message of Iqbal caught attention as world of Islam then passing through the hard times and most of the Muslim countries were under colonial power's occupation, In the

Sub – Continent as well, Muslims had lost one thousand year's governance and were living under British Subjugation. Moreover, inspite of poverty and disgusting situation they were not making any concerted efforts for the change as they were addicted to laziness, inaction and despair.

3. Life and Works of Sheikh Azari and introduction of a manuscript of *Jawaher-ul-Asrar*.

Seyed Jawad Hamdani

A number of scientific and literary works are available from Sheikh Azari Asfaryeni (784-866 AH) famous poet, mystic, and scholar of ninth century. In this write-up we shall have a peep into life and works of this personality and we shall introduce a manuscript of his work in the field of mysticism entitled as *Jawaher-ul-Asrar*. This manuscript bearing No 472 is being kept in Iran- Pakistan Insititute of Persian Studies.

4. Two unknown artists of Qazvin in India

Muhammad Zaman Khodayi

Sadeq Karimi

One of dynasties of Iranian origin who ruled southern part of India – Deccan – were Bahmani Dynasty. The founder Alauddin Hassan, to achieve legitimacy had claimed that Bahman Son of Isfandyar a Kayani prince is his ancestor, hence he founded Bahmani dynasty. They were contemporaries of Teimurids of Iran. Some of Iranians had



migrated to India to avoid from prevalent political conditions and lead a better life there. As most of Muslim rulers in India were of Iranian origin, these Iranians, arrived as orators, literateurs, artists, traders, soldiers and political workers, which helped them to manage the shape of governance as per Iranian pattern. Two unknown artists of Qazvin from these Iranians achieved prominence namely Rafiuddin Qazvini and Shukrallah Qazvini. In this write-up life and works of these two have been discussed

5. Tehseen as told by himself.

Syed Mehdi Hussaini

Tehseen is a unknown poet of 12th century A.H. In the writings of history and *Tazkera* it is not mentioned that when and where he was born and died . But in 1366 AH his work named *Gulshan-e Azhan or Safina-e Tehsin* was discovered from a ruined mosque of Baltistan. A difference of opinion in History and *Tazkera* books do exist. We shall compare whatever he has spoken in Gulshan-e-Azhan. Three groups of writers who consider Tehseen as a prominent poet include Agha Abdul Ali Tehseen Kashmiri, have referred to him in their *Tazkera* without naming Gulshan-e-Azhan. The second group considers Gulshan-e-Azhan as Agha Abdul Ali Tehseen's work, The third group is of the opinion that Agha Abdul Ali Tehseen has nothing to do with Gulshan-e-Azhan, These viewpoints have been studied and few new points on the basis of his work have been initiated.



6. Daye-ul-Islam and Problem of Change of Script.

Ghahraman Soleimani

Contemporary history of Iran has experienced many wondrous and stand testimony to various events. The great people shine in the history who made concerted efforts to excel culture and safeguard religious and national values. They worked selflessly and contributed sincerely for achieving high goals in various fields.

Reminding their struggles and subtle thoughts, reviewing of the spiritual inheritance of this group, and to ponder over their accomplishments would help to understand present world and its shall lead us to correct path.

Stalwarts of civilization, culture and originality have been active in various fields during last one century. Their constant efforts and subtle thoughts continued and resultently the roots of identification and culture of Iranian Nation did not harmed.

In league with western world, all indicators of Iranian Nation experienced an upheaval and change. The speed of change in social and cultural sphere was so fast during last 150 years that its impact had left no space to react. In this way the rulers' attitude resulted in the invader's conquest without any resistance. Following it national and spiritual identification and honour were overthrown by foreigners and our Society's cultural world met to such an upheaval that it had little similarity and contact with cultural and religious past.

In some fields space for pondering and thinking was available cultural and spiritual leaders had considered its



resolving and they were able to safeguard religious and national identification and their great strides shall be duly recognised by the coming generations.

One of field invaded in our identification inheritance was the subject of script of Persian language, which was dealt by late Syed Mohammed Ali Daye-ul Islam whose remembrance and works have been referred and his treatise entitled “ Latin script for Persian” in this article.

7. Aftab Rai Lakhnavi and his Work Tazkera-e Riazul Arefeen.

Arif Naushahi

The history of Persian literature has auspicious coincidence that two books of *Tazkera* of poets with same name were compiled simultenouly – one by Raza Ghuli Khan Hedayat (15 Muharram 1215 – 10 Ribiusani 1288) in the 1260 AH regarding mystic poets in Iran and the second by Aftab Rai Lakhnavi in 1300 AH in Luknow – India was compiled, Riazul-Arefeen of Hedayat has been published four times in Iran in 1305, AH 1316, 1344 and 1355 but Riazul Arefeen of Lukhnavi has been published once in Pakistan and in this write up some of its aspects have been identified.

8. Portrait of Naurooz and Spring in Contemporary Persian Poetry of Pakistan

Ismat Durrani

Naurooz is an ancient festival, which is being celebrated since 500 BC todate. This festival is widely observed in



historic lands of Iran, Tajikistan and Afghanistan as national and folk festival. Also its celebrations is noticed in Turkey's Kurdish people and in some Arab Countries and Persian Gulf.

At the advent of Ghaznavid rule in Lahore in 5th Century A.H. Naurooz Observance started in the Sub-Continent. In Teimurid era its celebration got momentum. During reigns of Jalaluddin Akbar (963-1014 AH / 1556-1605 AD), Jahangir (1014-1037 AH / 1605-1627 AD) and Shah Jahan (1037-1068 AH / 1628-1659 AD). Naurooz Festival had official patronage and historic evidence in this regards is forthcoming. This tradition still continues in Pakistan and its literature. In this write up various aspects of Naurooz in Pakistan and specimen from contemporary poets have been given.

9. Iqbal's Message to Eastern Youths.

Amber Yasmeen

Iqbal's poetry is manifestation of philosophical thoughts and foreseeings of one who knows secrets. People will avail themselves from his thoughts for ever. He was self-conscious and subtle thinker not only a poet in common meanings but genius of the East who was bestowed with the responsibility of reformation the society and awakening of people and in this respect his contribution was remarkable.

Besides Men and women, he addresses youth of Islamic world and eastern lands. He encouraged them for awakening and build their future. In this write-up Iqbal's poetry has been surveyed to pinpoint specimen of such verses.



10. New Method of teaching of Persian Language: An evaluation of “*Guftagu Nameh*”

Hakima Dastranji

Familiarization with history and past of any scientific work plays a role as the identification and ways of progress and advancement. Therefore, Knowledge of background and history of extension of Persian language and its teaching in other nations has particular importance and it helps in achieving a ground in the historic linguistic studies regarding Persian language promotion. Knowledge and research in respect of extension of Persian in Pakistan and India has special place. *Guftagu Nameh* is one of first works, which has been compiled on the basis of new Method of linguistics but todate no cleanly edition has been brought out. Lithographic edition has been introduced in this write-up and some of research conclusions have been enumerated.

11. Persian Language and Iranology studies in University of the Punjab.

Najm-ur Rasheed

Persian literature Department of Punjab University, Lahore has a history of more than one century. Due to its Persian teachings and research of outstanding standard it enjoys prominence in literary and scientific circles. This University is the only university which per number of Iranology chairs, students, publication of Persian book, Teaching in various courses and the students, It offers studies of Persian language



and literature in comprehensive forms. Persian Deptt is only university Persian Department bringing out a Persian Language Magazine(named Safina) It is being contributed by the scholars from Pakistan and various countries. Holding of congresses to highlight Poetry and thoughts of Persian Luminaries is one of the academic activities. Besides Persian Language and Literature Department , some of Iranology chairs include Ferdousi Studies, Moulavi Studies and Iqbal Studies chairs to name few of them.

Syed Murtaza Moosvi

